



ویژه نامه علمی فرهنگی

به مناسبت سالروز شهادت روحانی مبارز،
میرزا کوچک جنگلی
آذرماه ۱۳۹۲ - ۵۰۰۰ تومان
«موسسه مطالعات مبارزات اسلامی گیلان»



نگرشی بر خیانت های روشنفکری ، بر
نهضت جنگل

تا مبارزه هست ، ما هستیم
منزل و مزار میرزا

رهبر نهضت جنگل در نگاه رهبر انقلاب اسلامی
آرمانی به نام حکومت دینی



میرزا کوچک از همت و اراده و شخصیت و هویت خود خرج کرده، برای
اینکه به يك نسل هویت و شخصیت و نیرو و اراده ببخشد.
حضرت آیت الله العظمی خامنه ای حفظه الله



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«وَكَايْنُ مِنْ نَبِيِّ قَاتَلَ مَعَهُ رَبِّيُونَ كَثِيرٌ قَمَا وَهَنُوا لِمَا أَصَابَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَمَا ضَعُفُوا وَمَا اسْتَكَانُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ»
 «و چه بسیار پیامبرانی که همراه او توده‌های انبوه، کارزار کردند؛ و در برابر آنچه در راه خدا به ایشان رسید،
 سستی نوزیدند و ناتوان نشدند؛ و تسلیم [دشمن] نگردیدند، و خداوند، شکیبایان را دوست دارد.»

[آل عمران/ ۱۴۶]

«ما به نام اتحاد اسلام قیام کردیم و به این جمعیت مقدس منتسبیم؛ ولی باید دانست که طرفدار اسلامیم
 به معنای ساده‌ی آن (اما المومنون اخوه). یعنی می‌گوییم در این موقع که تشنت کلمه و اختلاف اسلامیان،
 مسلمانان را به دست دشمن عمومی، ذلیل و زبون کرده، نباید مسلمانان برادر کشی کنند و به نام شیعه و
 سنی و سایر عناوین مذهبی به جان هم افتاده و مجال استفاده را به دشمن عمومی بدهند.»



ویژه نامه علمی فرهنگی

سردار شهید جنگل

به مناسبت سالروز شهادت روحانی مبارز، میرزا کوچک جنگلی ■ آذر ۱۳۹۲ ■ ۵۰۰ تومان

■ صاحب امتیاز: موسسه مطالعات مبارزات اسلامی گیلان ■ مدیر مسئول و سردبیر: محمد عبداللهی

■ هیأت تحریریه: حسن مقدمی شهیدانی، میثم عبداللهی، مقداد داداشی، محمدعلی فدوی، محمدحسین روشن، حسن ابراهیم پور، سها محسنی

■ طراح جلد: سعید فلاح کهن ■ گرافیت و صفحه آرا: داود امیری



موسسه مطالعات مبارزات اسلامی گیلان جهت انجام فعالیتهای فرهنگی و پژوهشی، برای تبیین و ترویج فرهنگ اسلام ناب محمدی صلی الله علیه و آله و سلم و در راستای تحقق ارزشها و آرمانهای انقلاب اسلامی دست یاری تمامی افراد را به گرمی می‌فشارد و آماده شنیدن و استفاده از نظرات شما می‌باشد.



- گیلان، رشت، خیابان امام خمینی(ره)، کوچه شهید مهربان، مجتمع ولایت ■ ۰۹۱۹۸۷۰۸۳۵۱
- مطالب و مقالات منتشر شده انعکاس دهنده نظرات نویسندگان آنهاست.
- همه مطالب این ویژه نامه تولیدی بوده و هرگونه نقل و برداشت از آن اشکالی ندارد؛ البته با ذکر نام منبع و موسسه.

شما می‌توانید سایر محصولات و تولیدات ما را در سایت رنگ ایمان مشاهده نمایید. ■ Rangeiman.gilan@gmail.com ■ www.rangeiman.ir



س

ویژه نامه علمی فرهنگی
سردار شهید جنگل

یا حسین و علیہ السلام

دیباچه ::::

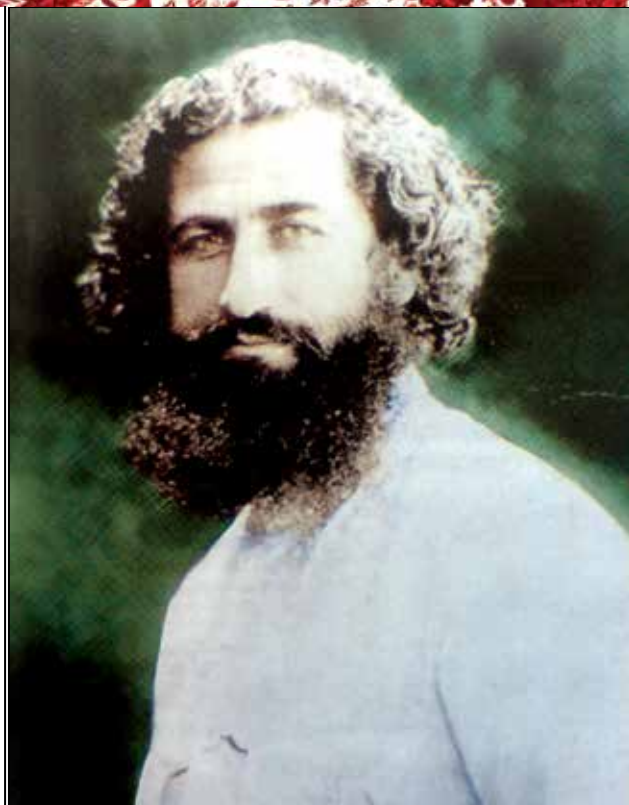
محمد عبداللہی

در مناسبت‌های آذر که بگردی، مناسبتی وجود دارد که ما را به یاد عاشورا و امام حسین (ع) می‌اندازد، حتی سال‌های گذشته که محرم مصادف با آذر نبود، باز این مناسبت ما را محرمی می‌کرد. اما امسال این مناسبت عاشورایی، در جای اصلی‌اش قرار گرفته و هم‌زمان با محرم شده است. ۱۱ آذر، سالگرد شهادت سردار بزرگی است که در تمام زندگی به امام حسین (ع) اقتدا کرد.

میرزا کوچک جنگلی، سال‌ها در حوزه‌های علمیه درس خواند و لباس روحانیت به تن داشت. او زمانی که احساس کرد کشور دچار خطر شده و باید به مبارزه برخیزد، قلم را کنار گذاشت و تفنگ به دست گرفت. روحانیت اصیل این چنین است؛ وقتی احساس خطر کند، لباس رزم می‌پوشد. مثل حضرت آقا که وقتی به جبهه می‌رفت، لباس سپاه به تن می‌کرد؛ چرا که وقت جنگ بود.

«میرزا کوچک جنگلی برای اسلام، برای قرآن، برای اقامه‌ی دین و در مقابله با بیگانگان و متجاوزان قیام کرد.» ۱۳۸۹/۱۰/۰۸، بیانات رهبر معظم انقلاب.

سردار جنگل می‌گفت: «ما از سرسلسله‌ی مجاهدین اسلام، یعنی حضرت سیدالشهدا (ع) سرمشق می‌گیریم.»



۴

ویژه‌نامه علمی فرهنگی

سردار شهید جنگل

او این حرف را در قیامش ثابت کرد و نشان داد که پیرو خوبی است و در تک تک مسائل نهضت از امام حسین(ع) درس می گیرد. اما آن طرف، دشمنان اش هم به خوبی به دشمنان امام حسین(ع) اقتدا کرده بودند! گویی تاریخ عاشورا دوباره تکرار می شود.

- میرزا کوچک برای احیای اسلام قیام کرد؛ همان طور که مولایش حسین(ع) برای این امر قیام کرد.

- او در دوران غربت قیام کرد، طوری که افکار عامه در ایران با او مخالف بودند و کارش را خودکشی می دانستند! همان طور که سیدالشهدا(ع) در دوران غربت و با یارانی اندک قیام کرد و برخی این کارش را نکوهش کردند!

- او مجبور شد برای مبارزه، از شهر و دیار خود خارج شود و سال ها در کوه ها و جنگل ها آواره گردد؛ همان طور که امام حسین(ع) هم از شهر و دیار خود خارج شد و در بیابان ها با دشمنانش جنگید.

- دشمنان می خواستند با زور، میرزا را با خود همراه کنند، ولی او در مخالفت با آن ها قیام کرد؛ همان طور که با اجبار می خواستند از ابی عبدالله(ع) بیعت بگیرند، ولی ایشان قبول نکرد. - دشمنان برای یاران میرزا امان نامه فرستادند؛ همان طور که دشمنان امام حسین(ع) برای حضرت ابوالفضل(ع) امان نامه فرستادند؛ و چه خوب سرداری بود ابوالفضل(ع)...

- میرزا در آخرین روزها، یارانش را جمع کرد و بیعتش را برداشت و به آن ها گفت که می توانید بروید؛ همان طور که حسین(ع)، در آخرین شب یارانش را جمع کرد و بیعت خود را از آن ها برداشت. - میرزا وقتی شهید شد، تنها بود و دیگر یاری نداشت؛ همان طور که امام حسین(ع) تنها شهید شد.

- دشمنان، وحشیانه سر میرزا کوچک را بردند؛ همان طور که...

- سر میرزا را به نمایش گذاشتند و جشن گرفتند؛ همان طور که...

- سر بریده ی میرزا را برای رضاخان فرستادند؛

همان طور که...

بگذریم. میرزا کوچک در زندگی اش به امام حسین(ع) اقتدا کرد، خدا هم شهادتش را شبیه امام حسین(ع) قرار داد؛ و این اقتدا به حضرت سیدالشهدا(ع) به سردار عاشورایی ایران عزت داد، تا جایی که امام خامنه ای، رهبرمان درباره اش فرمودند: «ما در دوران مبارزه ی خودمان، هر وقت نام میرزا کوچک خان را به یاد می آوردیم و شرح حال او را می خواندیم، نیرو می گرفتیم.» ۱۳۸۰/۰۲/۱۲



ویژه نامه «سردار شهید جنگل» که به مناسبت بزرگداشت سالروز شهادت سردار عاشورایی گیلان، روحانی مبارز، میرزا کوچک جنگلی تدوین شده است، کاری است که با هدف نمایش جنبه اسلامخواهی نهضت جنگل تدوین گشته و کلیه مقالات آن از میان چند ده مقاله و متنی که توسط محققین و پژوهشگران موسسه مطالعات مبارزات اسلامی گیلان تدوین و تولید نموده اند انتخاب گردیده است؛ البته اکثر این مقالات در مجلات و جراید مختلف منتشر شده است و اکنون با کمی تغییر به صورت یکجا در این ویژه نامه بازنشر می شود.

لذا ضمن تشکر از همه کسانی که در تولید این اثر به ما کمک کردند، از خوانندگان محترم می خواهیم که با ارائه نظرات خود ما را در تقویت و پیشرفت فعالیت هایمان کمک نمایند.



ثواب این ویژه نامه تقدیم به حضرت ابی عبدالله الحسین علیه السلام سرور شهیدان عالم و شهدای روحانیت در طول تاریخ تشیع که خون پاک شان افق فقاقت را از دیوارهای فیضیه گرفته تا سلول های مخوف و انفرادی رژیم شاه؛ از کوچه و خیابان گرفته تا مسجد و محراب امت جمعه و جماعات؛ از دفاتر کار و محل خدمت گرفته تا خطوط مقدم جبهه ها و میادین مین؛ گلگون کرده است.

یا علی(ع).

:::: رهبر نهضت جنگل در نگاه رهبر انقلاب اسلامی ::::



نماد شجاعت و مجاهدت

نماد شجاعت و مجاهدت مردم گیلان، به حق، شهید بزرگوار، میرزا کوچک جنگلی است که برای اسلام، برای قرآن، برای اقامه‌ی دین و در مقابله‌ی با بیگانگان و متجاوزان، در دوران غربت قیام کرد و یاد او هرگز نباید فراموش شود.^۱

انگیزه دینی

اگر بخواهیم به تاریخ برگردیم، همه جا پای بینش دینی و سر رشته داران امور دینی مردم را می‌بینیم. قیام میرزای شیرازی، مسئله مشروطیت، قیام مدرس، قیام میرزا کوچک خان و مسائل گوناگون دیگر، چه قبل از دوران پهلوی، چه در دوران پهلوی؛ همه جا، پای انگیزه دین و به طور مشخص‌تر، پای علمای اسلامی در میان و مشهود است.^۲

رفتار دینی و حرکت صد در صد اسلامی و ایرانی

میرزا کوچک یک روحانی است، یک طلبه است، البته من شنیده بودم و برای ما سال‌ها پیش نقل شد که ایشان مرحوم میرزای شیرازی را درک کرده، لیکن خیلی باورکردنی نیست، این را هم مرحوم پدرم نقل می‌کرد از مرحوم آقا سید علی‌اکبر مرعشی که شوهر خواهر پدر ما بود، یعنی باجناب مرحوم شیخ محمد خیابانی بود که او از بزرگان و علمایی بود که منزوی بود در تهران، او گفته بود که میرزا کوچک درس میرزا را درک کرده؛ به نظرم نمی‌آید این خیلی قابل تأیید باشد، زیرا میرزا کوچک سنش در وقتی که میرزای شیرازی از دنیا رفته ۱۴ یا ۱۵ سال بیشتر نبود و بعید به نظر می‌رسد ایشان توانسته باشند مرحوم میرزای شیرازی را درک کنند لیکن در اینکه طلبه بود شکی نیست.

در حوزه رشت هم بزرگوارانی در آن وقت بودند که می‌توانست از آنها استفاده کند، در این هیچ تردیدی نیست؛ بنابراین منشأ حرکت میرزا کوچک خان یک منشأ صد درصد دینی اعتقادی است، رفتار او هم یک رفتار دینی و اعتقادی است؛ یعنی انسان مشاهده می‌کند با اینکه در درون تشکیلات خودشان مخالفینی

داشت و بعضی از اقشار گوناگون ممتاز هم با او مخالفت می‌کردند، مرحوم میرزا کوچک در برخورد با اینها کاملاً حدود شرعی را رعایت می‌کرده. کسانی بودند مثلاً مخالفت اعتقادی با ایشان داشتند [از] همراهان ایشان. آن افراطی‌ها می‌گفتند: آقا، اینها را بزنید سرکوب کنید، اما میرزا کوچک نمی‌گذاشته، جلوی اینها را می‌گرفته و مانع می‌شده از اینکه این کار را بکند. یعنی رفتار هم یک رفتار دینی است و حرکت، حرکت صد درصد اسلامی و ایرانی است.^۳

مینیاتوری از جمهوری اسلامی

البته کتاب درباره میرزا کوچک زیاد نوشته شده؛ خوشبختانه اخلاص این مرد موجب شده که برخلاف دیگر کسانی که در این صراط‌های مبارزات وارده شده‌اند اسمش سر زبان‌ها باشد. همه بشناسند او را در حالی که خیلی از اینها، کسانی را که من اشاره کردم مردم نمی‌شناسند و اصلاً بعضی‌ها اسمشان را شنیده‌اند، لیکن ایشان در بین مردم شناخته شده است. کتاب درباره او نوشته شده. سعی بشود یک کار جامع و دارای نکته‌های اساسی زندگی او به وجود بیاید. انشاءالله چهره او بیشتر در بین مردم ما، جوان‌های ما، شناخته شود. ایشان یک واحد مینیاتوری از نظام اسلامی، جمهوری اسلامی را در رشت و همان محدوده خاص خودش، گیلان، به وجود آورده.^۴

میرزا کوچک شجاع جنگلی؛ یک مسطوره

میرزا کوچک شجاع جنگلی، یک نمونه و یک مسطوره است؛ وقتی مرحوم میرزا کوچک جنگلی در این منطقه دلش با احساسات شجاعانه اسلامی بیدار شد، آن روز نغمه اتحاد اسلام در سرتاسر گیلان و در بین خواص این مرز و بوم پیچیده بود.^۵

سازش ناپذیری میرزا کوچک

میرزا کوچک، مرد تنهایی بود که به دو قدرت بزرگ آن روز دنیا - یعنی روسها و انگلیسیها - یک «نه» بزرگ گفت. نه با روسها ساخت، نه با انگلیسی‌ها؛ اما در کنار او کسانی بودند

گیلان در مظلومیت مُرد، اما شخصیت خودش را در تاریخ ایران تثبیت کرد؛ مُرد، اما یک مشعل شد.^۸

میرزا؛ هویت و شخصیت جوان ایرانی

ما در دوران مبارزه خودمان، هر وقت نام میرزا کوچک خان را به یاد می‌آوردیم و شرح حال او را می‌خواندیم، نیرو می‌گرفتیم. او از همت و اراده و شخصیت و هویت خود خرج کرد، برای این که به یک نسل هویت و شخصیت و نیرو و اراده ببخشد. این بسیار ارزش دارد. امثال او تعدادی بودند که در غربت مبارزه کردند، در غربت هم مُردند؛ اما می‌بینید که امروز غریب نیستند. جریان تاریخ، جریان عجیبی است. نگذاشت و نخواهد گذاشت شیخ فضل الله‌ها و میرزا کوچک خان‌ها و خیابانی‌ها و امثال اینها، همچنان که غریب مُردند، غریب بمانند. دشمنان می‌خواهند این مفاخر را از دست جوان ایرانی بگیرند.^۹

قضیه جنگل یک قضیه ویژه

قضیه مرحوم میرزا کوچک جنگلی یک قضیه ویژه است؛ اگر چه در آن دوره خاص، یعنی در دوره فاصله بین مشروطیت و سر کار آمدن رضا خان، حوادث مختلفی در کشور به وجود آمده است و همزمان با نهضت جنگل، چند کار بزرگ دیگر در گوشه و کنار کشور مانند جریان شیخ محمد خیابانی در تبریز، یا کلنل محمد تقی خان پسیان در مشهد هم اتفاق افتاده؛ اینها تقریباً همه همزمان هستند؛ لیکن قضیه جنگل یک قضیه ویژه‌ای است، ما قضایای تبریز و حضور مرحوم شیخ محمد خیابانی را خوب می‌دانیم.

هم در تاریخ نوشته شده و هم قضایای خصوصی و اطلاعات زیادی داریم؛ آن سبقه مردمی و نجابتی که در کار مرحوم میرزا کوچک خان جنگلی بود در هیچ‌کدام از دو سه کار دیگر که همزمان در آن دوره اتفاق افتاده در سراسر ایران نظیر ندارد.^{۱۰}

که می‌خواستند با دستگاه حکومت آن روز - بعد هم با رضاخان که تازه می‌خواست سر کار بیاید - مبارزه کنند، اما به روسها پناه می‌بردند؛ به باکو رفتند و بند و بستهایشان را کردند و به ایران برگشتند و سرسپرده آنها شدند. اما میرزا کوچک خان قبول نکرد و حاضر نشد سازش کند؛ او، هم با انگلیسیها جنگید، هم با قزاق‌های روس جنگید، هم با لشکر رضاخانی - و قبل از رضاخان، آن کسانی که بودند - مبارزه کرد؛ با احسان الله خان و دیگران هم کنار نیامد.^۶

مقابله با تفکر غیر اسلامی و حفظ استقلال

آن زمان می‌دانید که غوغای نهضت مارکسیستی و تشکیل شوروی و هیاهویی که در دنیا در بین ملت‌ها راه افتاده بود و جاذبه‌ای که برای برخی ملت‌ها به وجود آورده بود، طبعاً یک عده‌ای را مجذوب خودش کرده بود و اطرافیان به ایشان خیانت کردند از این طریق. لیکن این مرد به خاطر پایبندی‌اش به اسلام جذب تفکر مارکسیستی نشد و به طور صریح و قاطع آن نظریه را رد کرد، با آنکه جزو نزدیک‌ترین‌هایی که با او از اول همراه بودند گرایش پیدا کردند. البته آنها هم ناکام از دنیا رفتند و هیچ کدام آنها خیری از این زندگی ندیدند و از آن جریان بلشویکی هیچ خیر و تجاوز جوانمردانه‌ای مشاهده نکردند لیکن ایشان مخالفت کرد. این [یک] جهت بود و هم با اجنبی مخالف بود، یعنی چون اینها سیاستی بود که از طرف اجانب بود با اینکه اینها مقابله‌شان با دستگاه‌های حاکم مثل انگلیس و قزاق و اینها بود اما در عین حال به آن طرف هم جذب نشد. استقلال را حفظ کرد؛ یک نمونه خیلی برجسته‌ای است از میرزا کوچک خان؛ خداوند انشاءالله در جاتش را عالی کند.^۷

مشعلی در تاریخ

وقتی جوان گیلانی سر قبر میرزا کوچک خان می‌رود و می‌بیند این مرد تنها، این مرد با ایمان و با صفا، اگرچه در وسط جنگلهای

معنویت و جوهر ذاتی مردم این منطقه

من همان روزها [ی اول انقلاب] وارد رشت شدم، برای این که در محافل دانشگاهی و میان جوانان سخنرانی کنم. فراموش نمی کنم، در میدان بزرگ شهر آن قدر پلاکارد و اعلامیه های بزرگ و پرده های عظیم از طرف گروهکها زده شده بود که انسان متحیر می ماند! با مرحوم شهید دکتر عضدی به قبرستان شهر رفتیم تا بر مزار میرزا کوچک فاتحه ای بخوانیم. آن جا هم عناصر گروهکها خودشان را رساندند برای این که ما را تهدید کنند؛ برای این که میرزا کوچک خان را تحقیر کنند؛ برای این که حرکت عظیم اسلامی مردم ایران را یک حرکت مادی و جدای از انگیزه های معنوی بنمایانند، که البته موفق نشدند. در آن شرایط، انسان گمان نمی کرد که پنجه متجاوز آن بیگانه پرستها از این شهر و از این استان کنده شود؛ اما دین و ایمان و عشق و معنویت و جوهر ذاتی مردم این منطقه، دستها و انگشتان بیگانه را قطع کرد و اسلام و انگیزه های ایمانی و خواست برخاسته از دل و جان مردم مؤمن این استان را بر هوسهای فاسد و مفسد بیگانگان غلبه داد.^{۱۱}

انتقام جویی استبداد

مدتها به این فکر می کردم که چرا این همه جوکهای مستهجن درباره ترکها، رشتیها و خراسانیها ساخته اند و منشأ اینها کجاست. وقتی به تاریخ مراجعه کردم، دیدم آذربایجان به رهبری شیخ محمد خیابانی، خراسان به رهبری کلنل تقی خان پسیان و رشت و گیلان به رهبری میرزا کوچک خان، علیه استبداد و استعمار، جانانه جنگیده و پوزه آنها را به خاک مالیده اند و آنها که در عرصه های سیاسی راه به جایی نبرده اند، در عرصه های فرهنگی و توسط ایادی داخلی خود، به تخریب مردمان شریف این نواحی پرداخته اند تا مردم را نسبت به آنان بدبین کنند و متأسفانه هنوز هم

از این حربه ناجوانمردانه، بهره می برند.^{۱۲}

گیلان؛ پیشرو مبارزات

در دوران مشروطیت، در دوران استبداد صغیر، در دوران دست اندازی انگلیسیها و دیگر بیگانگان متجاوز به ایران - در همه این تجربه ها گیلانیها نشان دادند که پیشروند. گیلانیها پیشرو مبارزات سیاسی و فعالیتهای مطبوعاتی بودند. از جمله قدیمی ترین روزنامه های کشور و قدیمی ترین فعالیتهای سیاسی، در این منطقه بوده است.^{۱۳} منبع: کتاب رنگ ایمان، مجموعه بیانات رهبری در گیلان

پی نوشت:

۱. دیدار رهبر معظم انقلاب اسلامی با مردم گیلان، تهران، حسینیه امام خمینی، ۸ دی ۱۳۸۹
۲. حوزه و روحانیت، ج ۱، ص ۵۱
۳. پیام رهبر معظم انقلاب اسلامی به کنگره ملی میرزا کوچک خان جنگلی - ۱۱ آذر ۱۳۹۱
۴. پیام رهبر معظم انقلاب اسلامی به کنگره ملی میرزا کوچک جنگلی، ۱۱ آذر ۱۳۹۱
۵. سخنرانی مقام معظم رهبری در جمع عموم مردم، ورزشگاه شهید عضدی رشت، ۱۳۸۰/۲/۱۱
۶. سخنرانی مقام معظم رهبری در جمع جوانان، مصلی امام خمینی رشت، ۱۳۸۰/۲/۱۲
۷. پیام رهبر معظم انقلاب اسلامی به کنگره ملی میرزا کوچک جنگلی، ۱۱ آذر ۱۳۹۱
۸. سخنرانی مقام معظم رهبری در جمع جوانان، مصلی امام خمینی رشت، ۱۳۸۰/۲/۱۲
۹. سخنرانی مقام معظم رهبری در جمع جوانان، مصلی امام خمینی رشت، ۱۳۸۰/۲/۱۲
۱۰. پیام رهبر معظم انقلاب اسلامی به کنگره ملی میرزا کوچک خان جنگلی - ۱۱ آذر ۱۳۹۱
۱۱. سخنرانی مقام معظم رهبری در جمع عموم مردم، ورزشگاه شهید عضدی رشت، ۱۳۸۰/۲/۱۱
۱۲. ماهنامه شاهد یاران، «مصاحبه با حجت الاسلام سید عباس رضوی»، ش ۱۳، آذرماه ۱۳۸۵
۱۳. سخنرانی مقام معظم رهبری در جمع عموم مردم، ورزشگاه شهید عضدی رشت، ۱۳۸۰/۲/۱۱



برشهایی از زندگی و مرگ

بود. همزمان با تلاش در انجمن روحانیون، در «هیأت ابوالفضلیها» نیز، نقش آفرینی می‌کرد. این سازمان‌ها و گروه‌های مذهبی، بعدها در پیروزی جنبش مشروطه نقش بسزایی داشتند.

از ابتدای قضایای مشروطیت، گیلان نقش تعیین کننده ای داشت. میرزا هم جزء سران طلبه‌های مشروطه خواه بود. بعد از به توپ بستن مجلس شورای ملی توسط محمد علی شاه، میرزا همراه انجمن‌ها و گروه‌های زیده ای که آماده کرده بود از اولین گروه‌هایی بود که برای مقابله با شاه مستبد، راهی تهران شد. در راه تهران گروهی از روشنفکران مشروطه خواه و غرب زده تندروی‌هایی کردند که مطلوب میرزا نبود. او می‌گوید: «من این مبارزه را مشروع نمی‌دانم» و با حالت اعتراض به همراه نیروهای تحت امرش به رشت بر می‌گردد. «میرزا کریم خان رشتی» که ریاست مجاهدین رشتی را بر عهده داشت، میرزا و مجاهدین همراهش را با خواهش زیاد بر می‌گرداند. سران مجاهدین تعهد می‌دهند که دیگر کار خلاقی انجام نشود و میرزا به این شرط با آنها همراهی و در فتح تهران همکاری می‌کند.

میرزا به مشروطه خیلی امیدوار بود ولی بعد از فتح تهران وقتی رفتارهای مجاهدین را دید، خیلی افسرده شد. مجاهدین هم شده بودند مثل نیروهای دولتی؛

سال ۱۲۶۰ شمسی در محله «استادسرا»ی رشت به دنیا آمد. نامش را «یونس» گذاشتند. از آنجا که فرزند روحانی ای به نام «میرزا بزرگ» بود، میرزا کوچک لقب گرفت.

یونس برای تحصیل وارد مدارس علمیه رشت شد. او سالیانی در مدرسه علمیه صالح آباد و مدرسه علمیه جامع به یادگیری ادبیات عرب، منطق، فقه و اصول پرداخت. او در مدرسه جامع ملبس به لباس روحانیت گردید. مدتی نیز در یکی از حجره‌های مدرسه علمیه نایب‌الصدر، سکونت داشت. وقتی مقدمات را به پایان رساند مشغول به آموختن فقه و اصول شد. «شیخ یونس» عالی‌ترین درس دوره سطح حوزه علمیه - کفایه‌الاصول - را نزد آیه الله سید عبدالوهاب صالح ضیابری(ره) از مجتهدین بنام گیلان فرا گرفت.

میرزا کوچک طلاب مدارس علمیه رشت را به ورزشهای رزمی و یادگیری فنون جنگی برانگیخته بود. به رفقایش گفته بود: «به کرسی نشاندن اسلام و شریعت تنها با دعا و خانه نشینی و بی طرفی ممکن نیست. باید به میدان رفت، سینه سپر ساخت و خطر کرد.» انجمنی از طلاب گیلان را سامان داد و برای آنان لباس یکسان رزمی آماده کرد و روشهای جنگی را به آنان آموزش داد. نام این جمعیت «انجمن روحانیون ایران»



ارزات سردار شهید جنگل ::::

آمد و جابه‌جا مُرد. از مرگ گدا با همهٔ پرویی‌هایش متأثر شدم و بی‌درنگ خود را به شهربانی معرفی کردم. رئیس شهربانی «یَفرم خان» بود که از قبل با هم آشنا بودیم. او از اینکه با پای خود به شهربانی آمده‌ام و خود را قاتل معرفی کرده‌ام تعجب کرد. مدت‌های مدید برای همین ارتکاب در زندان ماندم تا آنکه با گذشت مدعیان خصوصی آزاد گردیدم.»



آن موقع کنسول روس در رشت بر گیلان حکمرانی می‌کرد. بعد از قضیه مشروطه وقتی مجاهدین گیلانی به رشت برگشتند کنسول روسیه که با مشروطیت مخالف بود دستور دستگیری آنها را صادر کرد. روس‌ها چند تن از آزادی خواهان گیلانی را اعدام کردند و عده ای دیگر را که میرزا هم جزء آنها بود به پنج سال تبعید از سکونت در گیلان، محکوم کردند. میرزا کوچک خان به تهران رفت و به ادامه تحصیل در حوزه های علمیه تهران پرداخت. او در تهران دروس خارج فقه و اصول را از محضر بزرگانی چون آیت الله شیخ عبدالنبی نوری و آیت الله سید حسن مدرس استفاده کرد.



میرزا کوچک خان بعد از مدتی از تهران به طور مخفیانه به رشت بازگشت و «آیت الله حاج سید محمود روحانی»، عالم متنفذ رشت از وضع او خبردار شد. دوستان میرزا به او گفتند که با کنسول روس

هرکاری می‌کردند، به شهادت رساندن شیخ فضل الله نوری گرفته تا غارت اموال مردم.

به سردار محیی هم گفته بود. ولی سردار محیی یا نمی‌خواست از اعمال مجاهدین جلوگیری کند یا نمی‌توانست. میرزا هم با آن‌ها قطع رابطه کرد. با اینکه در نهایت تنگ‌دستی در تهران به‌سر می‌برد حتی حاضر نشد کمک‌های مادی آن‌ها را قبول کند.



خودش می‌گفت: «روزی بسیار دلتنگ بودم و به سرنوشت مردم ایران می‌اندیشیدم و به رفتار بعضی از کوتاه‌نظران که مدعی نجات ملت‌اند فکر می‌کردم. در همین وقت گدایی به من برخورد و تقاضای کمک نمود. من که در این حال مُفلس‌تر از او بودم، معذرت خواستم و کمک به او را به وقت دیگری مَحُول کردم. اما گدای سمج متقاعد نمی‌شد و پابه‌پایم می‌آمد و گریبانم را رها نمی‌کرد. در جیب حتی یک‌شاهی هم پول نداشتم. نه میل داشتم از کسی تقاضای کمک کنم و نه آهی در بساطم بود. ولی گدای پُرو دم‌به‌دم غوغا می‌کرد و اصرار می‌ورزید تا اینکه اصرار زیاده از حدش خشمم را برانگیخت. هر جا که می‌رفتم از من فاصله نمی‌گرفت و با جملات مکرر و بی‌انقطاع روح آزرده‌ام را می‌کوبید. عاقبت به تنگ آمده، کشیده‌ای به گوشش خواباندم. انگار گدای سمج در انتظار همین یک کشیده بود، زیرا فوراً نقش بر زمین شد، نفسش بند



هدف هیئت اتحاد اسلام این بود که با انجام یک انقلاب مردمی و اسلامی اولاً حکومت از دست مستبدین قاجار خارج شود و ثانیاً دست استعمارگر انگلیس و روسیه در کل ایران قطع گردد.

بعد از این جلسات بود که نهضت جنگل به عنوان شاخه نظامی در سال ۱۲۹۴ ایجاد شد. بهترین مکان از نظر امنیتی، جنگل های انبوه فومن بود. شرایط جنگل و جنگ پارتیزانی اقتضا می کرد که دیگر میرزا لباس جنگ به تن کند.



در ابتدای امر سلاح های زیادی نداشتند و تعدادشان اندک بود. در همین موقع در مقابل ظلم هایی که خان های منطقه فومن به رعیت ها تحمیل می کردند، ایستادند و از رعیت ها حمایت کردند.

این مسئله باعث شد که شهرت شان در گیلان پیچد که یک عده ای هستند که حق رعیت را از خان ها می گیرد. وقتی فعالیت هایشان گسترش یافت، مردم هم آنها را شناختند و به آنها علاقه نشان دادند. جوان ها از سراسر گیلان به فومن

صحبت کنند تا زمینه زندگی عادی میرزا در زادگاهش فراهم شود. حاجی سید محمود که ملای فهمیده و خوش نیستی بود این تکلیف را پذیرفت و با عمامه و ردا و قیافه نافذ روحانیتش به ملاقات کنسول روس در رشت رفت. کنسول گفته بود: «او از کسانی بود که در مشروطه علیه ما قیام کرد. ما هم وقتی بی غرضگی حکومت ایران را دیدیم خودمان دست به کار شدیم و او را به ۵ سال دوری از زادگاهش تبعید کردیم. ولی حالا ۵ سال تمام نشده. اگر او قول بدهد که دست از پا خطا نکند و دست از ماجراجویی بردارد می تواند در رشت و گیلان بماند.» میرزا که برای ایجاد نهضت جنگل به گیلان بازگشته بود، قول داد که ماجراجویی نکند!



میرزا مجتهدین رشت را گرد هم آورد و هیئتی با عنوان «اتحاد اسلام» ایجاد کرد. رئیس این هیئت استاد میرزا کوچک، آیت الله سیدعبدالوهاب ضیابری بود. میرزا کوچک هم به عنوان بازوی اجرایی هیئت اتحاد اسلام وارد عمل شد.



«ما به تازگی محموله بزرگی از سلاح را که هدیه فرماندهی ارتش عثمانی بوده دریافت کرده ایم و آماده مقابله با هر دشمن خارجی هستیم.» کنسول انگلیس دیگر حرفی برای گفتن نداشت.



انتشار روزنامه جنگل باعث شد که کل کشور با نهضت جنگل و آرمانهایش آشنا شود. چشم امید آزادی خواهان و اسلامگرایان به میرزا بود. از جای جای ایران نیروهایی بودند که در جنگل مبارزه می کردند. حتی آزادی خواهانی از آلمان، اتریش، روسیه و عثمانی [ترکیه کنونی] به نهضت پیوسته بودند. میرزا در صدد ارتباط با شیخ محمد خیابانی در تبریز بود ولی با توطئه انگلیسی ها موفق به برقراری ارتباط نشد و خیابانی به شهادت رسید.



انگلیس استعمارگر و روسهای کمونیست با هم پیمان بستند که این مانع را از سر راه خود بردارند. از همینجا بود که عده ای

می رفتند تا تفنگچی میرزا کوچک شوند. از کشورهای مختلف هم سلاح تهیه کرده بودند. حتی به تعرضات روسها هم پاسخ دادند. انگلیسی ها را هم از گیلان اخراج کرده بودند. دهقانان و کشاورزان گیلانی مسلح می شدند و برای مقابله با دشمن به جهاد می رفتند. حتی زنها و فرزندان پابرنه کشاورزان به جنگل و جنگلی ها عشق می ورزیدند و از کمک به آنها دریغ نمی کردند.

در منطقه ای که هر صدای آزادی خواهی را خفه می کردند، یک صدا بود که هر روز اوج می گرفت. حال دیگر نهضت جنگل بیش از چهار هزار سرباز آموزش دیده مسلح در اختیار داشت که می خواستند در راه اسلام و استقلال کشور فداکاری کنند.



کنسول انگلیس پیش میرزا آمده بود. از هر دری حرف می زد. بعد هم شروع کرد فتوحات انگلیسی ها را در بین النهرین با آب و تاب بیان کردن. می خواست میرزا را بترساند. میرزا هم کم نیلورد و گفت:

آشی به نام «دم‌پخت» در معابر فروخته شود. هر کسی این آش را می‌خورد ورم می‌کرد و پس از چند روز می‌مُرد. بعدها معلوم شد کاسب‌های تهران لاشه حیوانات مرده را در آش می‌ریختند.

دولت هم که به‌خاطر هرج‌ومرج به‌وجود آمده و بی‌لیاقتی هیچ کار مفیدی انجام نمی‌داد. در همین موقع جنگلی‌ها دوپست خروار برنج از گیلان به تهران فرستادند و از آنجا که دولت را صادق نمی‌دانستند، این محموله را به معتمدین محلات تهران تحویل دادند و همچنین تعهد کردند ماهیانه ده هزار تومان برای کمک به مردم قحطی‌زده پایتخت بپردازند.



دکتر حشمت فرمانده نیروهای جنگلی در لاهیجان بود. چندسال جنگ

و گریز خسته‌اش کرده بود. از یک طرف بیست هزار نیروی قزاق دنبالش بودند، هواپیماهای انگلیسی هم هر روز چند نوبت مجاهدین را شخم می‌زدند. مقامات نظامی دولت به دکتر پیام فرستادند که ما مسلمانیم و به ریختن خون هم‌کیش‌مان راضی نیستیم. پشت قرآنی را به‌علامت تأمین مهر کردند و سوگند یاد کردند که در صورت تسلیم، از نظر جان و مال مصون از هر نوع تعرض خواهد بود و به‌علاوه امکان دارد آینده درخشانی نیز در انتظارش باشد. در نهایت دکتر حشمت با نیروهایش تسلیم شد. میرزا همین که خبر تسلیم‌شدن دکتر



به نهضت نفوذ کردند و حتی به درجات بالا رسیدند. آنها عامل تفرقه و اختلاف در نهضت جنگل بودند. احسان الله خان، حیدرخان عموآغلی، خالوقربان از این جمله‌اند.

«جمهوری انقلابی گیلان» در رشت تأسیس شد. آیت الله مدرس و سایر بزرگان به میرزا پیام می‌دادند که برای فتح تهران و گرفتن حکومت مرکزی عجله کنید و ما منتظریم. ولی اختلاف

افکنی‌ها قدرت را از میرزا سلب کرده بود. چند هزار نیروی مردمی هم گرفتار مکر احسان الله خان و سایر کمونیست‌ها شدند و رفته رفته نیروها متشتت می‌شدند. کمونیست‌ها با چهره‌ای انقلابی وارد گیلان شدند و تبلیغ مرام کمونیستی خود را آغاز کردند. میرزا

کمونیست‌ها را دشمنان اسلام می‌دید. او نمی‌توانست تحمل کند که در کشور او بی‌دینی ترویج شود. او مقابله فرهنگی و نظامی با کمونیست‌ها را در پیش گرفت. میرزا حتی نامه‌ای به لنین نوشت و خیانت‌های کمونیست‌ها را در گیلان تقبیح کرد. همچنین میرزا در منجیل جلوی ورود دوباره انگلیسی‌ها به گیلان را به شدت سد کرده بود.



در تهران قحطی به‌وجود آمد. طبقات بی‌بضاعت از علف‌ها و لاشه حیوانات تغذیه می‌کردند. برنج و گندم و جو نایاب شده بود. دولت دستور داد یک نوع

را شنید گفت: «انالله و انا اليه راجعون» دکتر حشمت بعد از دستگیری بازداشت شد و مورد اهانت‌های زیادی قرار گرفت و بعد از چند روز به دست قوای دولتی اعدام شد.



معلوم بود جنگ سختی در پیش دارند. «فئودور» توپچی آلمانی که همراه مجاهدین بود، به میرزا گفت: «اگر می‌توانستم این توپ را بالای آن کوه

را توی انبارهای نوغان (پيله كرم ابريشم) نگه می‌داشتند. هر روز هم چند نفری باید اعدام می‌شدند. البته فرق نمی‌کرد زندانی چه کسی باشد. مأمورها یک نفر را به نام احمد یا محمود صدا می‌کردند و اگر دیده می‌شد کسی خودش را به این نام‌ها معرفی نمی‌کرد، یقه یک نفر را می‌گرفتند و به قتلگاه می‌بردند، بیچاره هر چه قسم می‌خورد که احمد یا محمود نیست و با جنگلی‌ها نسبت و



مستقر کنیم حتماً پیروز می‌شدیم.» میرزا هم گفت: «پس چرا معطلی، باید دست به کار شویم.» چند تا از رزمنده‌ها را جمع کرد و با هم توپ را بالای کوه بردند.

دشمن شکست سختی خورد. ولی میرزا به کمردردی مبتلا شد که تا موقع شهادتش همراهش بود.



تیمورتاش شده بود حکمران گیلان. آمده بود تا جنگلی‌ها را خفه کند. دستور داده بود به هر کسی که مظنون شدند دستگیرش کنند. این قدر دستگیر کرده بودند که زندان‌ها پر شد. دیگر زندانی‌ها

رابطه‌ای ندارد، توی دهانش می‌کوبیدند و از او هیچ اعتراضی جز تسلیم شدن به مرگ را نمی‌پذیرفتند.



تیمورتاش که می‌دید دهقانان و کشاورزان از هیچ کمکی به جنگلی‌ها دریغ نمی‌کنند و از قوای دولتی برای دستگیری جنگلی‌ها هیچ حمایتی نمی‌کنند، عصبانی بود. او در گیلان حکومت نظامی اعلام کرد و اطلاعیه‌ای را صادر کرد که در نوع خود بی‌نظیر بود. در اطلاعیه قید شده بود «هرخانه‌ای که در آن جنگلی‌ها منزل کنند سوزانده

کوچک امام حسین(ع) می‌انداخت. با حمله هماهنگ هواپیماهای انگلیسی و نیروهای پیاده ارتش انگلیس از یک طرف و هجوم نیروهای ارتش کمونیستی از طرف دیگر و کمک بیست هزار نیروی قزاق به سرکردگی رضاخان قلدر با خیانت افرادی چون احسان الله خان و خالوقربان که به جزئیات جنگل وقوف داشتند؛ ضربه سختی به مدافعان مظلوم جنگل وارد آمد.

مقاومت جنگل در برابر سیل نیروها و تجهیزات پیشرفته، دلیرانه بود ولی این رشادتها کافی نبود. شهر رشت از دست جنگل خارج شد و جمهوری انقلابی گیلان از پا افتاد. شهرها یک به یک به تصرف دشمنان در آمد و بسیاری از یاران جنگل، شهید و یا اسیر دست رضا خان شدند. آنها کوه به کوه و جنگل به جنگل دنبال میرزا کوچک می‌گشتند و برای سرش جایزه گذاشته بودند.



از افسران سپاه جنگل بود. جلوی



می‌شود. و صاحبش تنبیه خواهد شد. افرادی که برای جنگلی‌ها آذوقه تهیه کنند یا کمکی به آنها بنمایند فوراً اعدام می‌شوند. کسانی که در باب حرکت وعده قشون دولت اطلاعاتی به جنگلی‌ها بدهند دارایی‌شان ضبط می‌شود. و هرکسی که به محل توقف جنگلی‌ها اطلاع یابد و به اطلاع مأمورین دولتی و نظامی‌ها نرساند اعدام و دارایی‌شان ضبط خواهد شد. افرادی که قوای نظامی و مأمورین لشکری و کشوری دولت را اغفال و در نشان دادن راه، مرتکب خدعه شوند، دستجات قشون را از راه غلط ببرند اعدام و دارایی‌شان ضبط می‌شود...»



یکی از سران جنگل می‌گفت: گاهی روزها می‌گذشت و به این عده هشتصد نفری غذایی نمی‌رسید. یکبار در بازرسی خانه‌های محل به سه خم بزرگ برخوردیم که مملو از مغز گردو و کشمش بود. احتمال دادم که این کالاهای ممکن است مربوط به آذوقه زمستانی صاحب‌خانه باشد یا انباری متعلق به شخص کاسبی است که به فروش سالیانه خواهد رسانید. در هر حال آنچه برای ما از همه لازم‌تر به نظر می‌رسید این بود که همه آن را خالی و بین مجاهدین قسمت کنیم. وقتی میرزا قضیه را شنید به ما سپرد و تأکید کرد که قیمت کالاهای را حتماً به صاحبش بپردازیم.



میرزا کوچک خان رنج هفت سال جنگ و گریز در شرایط سخت را برای رسیدن به حکومت اسلامی بر خود آسان کرده بود. او خواستار حاکمیت اسلام بود. بارها با دشمنان جنگیده بود ولی این جنگ اتحاد سپاه کفر در برابر اسلام بود. لشکر کوچکش همه را به یاد لشکر

میرزا را گرفت. گفت: «آقامیرزا این همه عقب‌نشینی برای چی؟ چرا دستور مقاومت نمی‌دهی؟ سربازانم هم گرسنه‌اند و روحیه‌شان از عقب‌نشینی مداوم متزلزل شده. این وضع برای ما غیرقابل تحمل است.» میرزا مثل پدری مهربان، دل‌داری‌اش داد و به او گفت: «جنگ با قوای دولت به مصلحت نیست. این یک نحو برادرکشی است و باید حتی‌المقدور از این عمل پرهیز کرد...» میرزا برای سربازان هم سخنرانی کرد و دلیل عقب‌نشینی «برای‌شان گفت. ولی آن‌ها خسته بودند و بریده بودند. سپاه حق دیگر توان ایستادگی نداشت، میرزا به مولایش امام حسین (ع) اقتدا کرد. شب عاشورای سال ۶۰ هجری داشت دوباره تکرار می‌شد، او یاران را جمع کرد و این چنین گفت: «رفقا آن‌طور که من فهمیده‌ام مقصد دولت و نیروی تعقیب‌کننده ما دستگیری شخص من است و بنابراین مایل نیستم شما برای خاطر من در زحمت و رنج باشید و اجازه می‌دهم که به



سر از بدن جدا شده میرزا کوچک خان

بیک ایمان

میل خودتان هر جا که می‌خواهید بروید امیدوارم یک‌بار دیگر موفق شوم که لذت دیدارتان را درک نمایم.» خیلی‌ها آمدند تا با میرزا خداحافظی کنند. میرزا هم با چشم‌های اشک‌آلود از آن‌ها خداحافظی کرد و به یکایک آن‌ها خرجی داد.

از جمعیت هشت‌صد نفره فقط هشت نفر با میرزا باقی ماندند.



میرزا نیروها را پراکند و خودش به سوی کوه‌های خلخال می‌رفت تا بلکه بتواند در آنجا دوباره یارانش را جمع کند و به دشمنان سفاک بتازد؛ ولی برف و طوفان امان نمی‌داد. میرزا از راهپیمایی طولانی در برف بی حال شده بود. زانوبیش از فرط خستگی و سرما، سست شده بود. دیگر رمقی برای ادامه مسیر نداشت. بعد از ساعت‌ها در منطقه «گیلوان» پیکر میرزا در حال احتضار توسط مردم منطقه پیدا شد.

خبر به نیروهای دولتی رسید. سر میرزا را بردند و به عنوان تحفه برای رضاخان فرستادند همانگونه که سر امام حسین را...

روز ۱۱ آذر سال ۱۳۰۰ شمسی باز هم جلوه ای از عاشورای سال ۶۰ تکرار شد. میرزا که با الهام از قیام امام حسین، قیامش را آغاز کرده بود، در نهایت هم مانند مولایش سید الشهداء (ع) قیامش را به پایان برد. همانگونه که قبلاً هم گفته بود: «ما از سربسلسله مجاهدان اسلام یعنی حضرت سید الشهداء سرمشق می‌گیریم»

::: آرمانی به نام حکومت دینی :::

برای بهتر بلعیده شدن ایران بود. این قراردادها در تهران بین سفرای روسیه و انگلیس بسته می‌شد و محرمانه، کشور را به قسمت‌های مساوی تقسیم می‌کردند تا قلمرو گرگ‌ها مشخص گردد و جنگ بین شان در نگیرد. اما کمی بعد روسیه به خاطر انقلاب داخلی، به خودش مشغول شد و از صحنه بین‌المللی برای مدتی کنار رفت. انگلیس که رقیب دیرین خود را خارج از گود می‌دید از فرصت استفاده کرد و ایران را که لقمه چرب و نرمی بود برای خود خواست.

تا قبل از مشروطه، مستبدین قاجار کشور را اداره می‌کردند. جنبش عدالتخانه تقابل علما با استبداد قاجار بود. روحانیون، مردم را رهبری کردند و در صدد بودند شاه مطلق العنان را مشروط به قوانین اسلام کنند. اما کمی بعد عدالتخانه اسلامی به داخل سفارت انگلیس رفت و مشروطه غربی از آن خارج شد. بعد از کش و قوس‌های بسیار، بین دو جریان اسلام خواه و جریان روشنفکری غرب زده، درگیری شدیدی رخ داد و با کشته شدن بزرگانی چون شیخ فضل الله نوری، آخوند ملا محمد خمایی، سید عبدالله بهبهانی، آخوند خراسانی که از نمادهای اسلام خواهی در آن عصر بودند، این جریان منزوی شد و زمام امور به دست روشنفکران غرب زده افتاد. روشنفکران کسانی بودند که در کشورهای اروپایی تحصیل کرده بودند و غرب را قبله آمال خودشان می‌دانستند. این گروه خودشان را منجی ایران می‌پنداشتند و قرار بود که ایران را به سوی تعالی پیش برند. آنها شعار می‌دادند که باید از فرق سر تا ناخن پا فرنگی شد!

ایران اوضاع اسف انگیزی را می‌گذراند. از یک سو دولت‌های خارجی در صدد بود تا ایران را مستعمره کنند و از سوی دیگر سرسپردگی رجال سیاسی، باعث همنوایی آنان با استعمارگران شده بود. شاید تا آن روز ملت ایران هیچ وقت این همه تحقیر نشده بود.

جنگ جهانی اول شروع شد و ایران تحت اشغال نظامی انگلیس و روسیه بود. البته از مدت‌ها قبل، هر کدام از این دو کشور هر موقع احساس نیاز می‌کردند نیروهایشان را به داخل ایران می‌فرستادند. استقلال ایران در آن زمان زیر چکمه‌های انگلیسی و روسی به سخره گرفته می‌شد. این امر برای مردم ایران بسیار دردناک بود چرا که در مشروطه جنگیده بود تا دولت، امتیازی به روسیه و انگلیس ندهد ولی اوضاع بدتر شده بود؛ غیر از حضور نظامی این دو کشور که ابرقدرت‌های آن زمان بودند، نگاه استعماری آنان به ایران اوضاع را وخیم‌تر می‌کرد. آنها ایران را چون سفره‌ای می‌دیدند که برای شان پهن شده و معلوم نیست که تا چه زمانی این اوضاع باقی باشد، پس بهتر است که در حداقل زمان ممکن بیشتر بهره را ببرند.

در زمان ناصرالدین شاه امتیازات زیادی به کشورهای استعمارگر داده شد ولی اصل کشور از چنگ و دندان آنان محفوظ مانده بود. اما بعد از مشروطه، دیگر از دادن امتیازات خبری نبود چرا که دو دولت روسیه و انگلیس رسماً ایران را بین خودشان تقسیم کردند. نمایندگان آنها در تهران محرمانه با هم نشستند و بحث کردند و قراردادی امضا کردند تا ایران را به دو قسمت تقسیم کنند. قراردادهای ۱۹۰۷ و ۱۹۱۵



ملا محمد خمایی، شهید آیت الله شیخ علی فومنی و شهید آیت الله میرآقا بحر العلوم رشتی در سابقه این جریان سیاسی در گیلان به عنوان بزرگان این جریان بودند که در مشروطه به دست روشنفکران سکولار به شهادت رسیده بودند. جریان سیاسی

مقابل، مشروطه خواهان بودند که بزرگانی چون آیت الله سید عبدالوهاب صالح ضیابری، آیت الله میرزا محمد رضا حکیمی، آیت الله شیخ علی علم الهدی فومنی آن را رهبری می کردند و در این زمان سرخورده از شکست مشروطه، برای مبارزه آماده می شدند.

این مجتهدین چندین وقت با هم به صورت منظم جلسه گذاشتند و پیرامون اوضاع ایران و اولویت های مبارزه بحث کردند. نتیجه مشورت ها از این قرار شد که کاری را

روحانیون در مشروطه انجام دادند و ناقص ماند، باید این دفعه کار را تمام کنند و حکومتی دینی ایجاد کنند و دست اجانب را از سر کشور کوتاه کنند و رجال خودباخته را کنار بگذارند. بهترین روش مبارزه، مبارزه مسلحانه دانسته شد و به میرزا کوچک ماموریت دادند تا بازوی اجرایی «هیئت اتحاد اسلام» باشد؛ این نامی بود که برای قیام شان انتخاب کرده بودند.

میرزا کوچک وارد فاز نظامی شد و اولین هسته مبارزاتی را در جنگل های فومن ایجاد کرد. گروه،

در سخت ترین شرایط و شدیدترین فشارها، جوانه های امید در دل ملت ایران زنده شد و رایحه بیداری اسلامی در سراسر ایران پیچید. مردم باور داشتند که در این شرایط باید کاری کنند و کشور را نجات دهند چرا که هیچ کسی غیر از خودشان، کاری برایشان نمی کرد. مردم ایران مثل انبار باروتی شده بودند که تنها نیاز به یک کبریت داشت. لازم بود کسی قدمی پیش نهد و رهبری جریان را به دست بگیرد تا مردم هم پشت سر او قیام کنند.

در مشروطه، گیلانیان نقش زیادی داشتند و افتخار فتح تهران، مدالی بود که به گردن آنها آویخته شده بود. تجربه این مبارزات، به مردم این ناحیه حق می داد که دوباره برخیزند و برای کشور کاری کنند. البته آنها تجربه تلخی را در مبارزات مشروطه داشتند چرا که تلاش های بسیاری کرده بودند ولی در نهایت دولت های استعماری از ثمرات کار آنها استفاده کرده و کشور را از آن خود کردند. شخصیت های انقلابی نمای انگلیسی بر موج مشروطه خواهان راستین سوار شدند و اوضاع را به نفع انگلیس تغییر دادند. به همین خاطر گیلانی ها باید از مشروطه عبرت می گرفتند و از عوامل شکست آن پرهیز می کردند.

یکی از روحانیون سرشناس رشت به نام شیخ یونس معروف به «میرزا کوچک» که سابقه مبارزات گسترده ای را در مشروطه داشت با چند نفر از مجتهدین و علمای رشت به گفتگو نشست و قصد خود را برای ایجاد مبارزاتی مستمر برای برپایی حکومت دینی اعلام کرد.

دو طیف روحانیون مشروطه خواه و مشروعه خواه که در مشروطه مبارزه کرده بودند و چندان با هم همراه نبودند، در این موقع کنار هم جمع شدند. نماد جریان مشروعه خواه آیت الله سید محمود روحانی بود که بزرگانی چون شهید آیت الله آخوند



آیت الله سید محمود روحانی

رنگ ایمان

کم کم بزرگ شد. اولین موفقیت هایی که به دست آمد باعث شد که به سرعت نامشان در کشور پیچد چرا که تا کنون سابقه نداشت کسی در مقابل روس یا انگلیس قد غلم کند. مردم خوشحال بودند که کسانی هستند تا از آنها در مقابل بیگانگان حمایت کنند. فعالیت های نظامی باعث نشد که خللی در جلسات هیئت اتحاد اسلام وارد شود. همچنان کانون اصلی فکر و ایده جلسات هیئت بود. حتی تصمیم گیری در مورد مسائل مهم نظامی نیز به هیئت مربوط می شد. عموم اعضای جنگل را مردم ستمدیده و کشاورز گیلان تشکیل می دادند که با اتحاد توانستند مقابل دشمن بزرگی به ایستند. سربازان نهضت، به مجتهدین هیئت اتحاد اسلام به چشم رهبری نگاه می کردند و برای این هیئت و اعضای آن قداست زیادی بودند. بعد از مدتی موفق شدند نیروهای اجنبی را از گیلان بیرون کنند. این همان قدر که برای مردم ایران امید بخش و شوق آور بود، برای انگلیس و روسیه ناراحت کننده بود.

روزنامه جنگل که منتشر شد افکار جنگلی ها را به اقصی نقاط ایران رساند. هر ورق از این روزنامه چون ورق های زر دست به دست می شد و گاهی به اقصی نقاط ایران می رسید چرا که همه می خواستند ببینند موفقیت های جنگل در بیرون راندن دشمن به



آیت الله شیخ علی علم الهدی (حلقه سبز) متوفی ۱۳۳۰ ه. ش.
عضو عالیقدر هیئت اتحاد اسلام و نهضت جنگل

کجا رسیده است. در این روزنامه درباره مرام جنگل چنین نوشته بود: «ما به نام اتحاد اسلام قیام کردیم و به این جمعیت مقدس منتسبیم؛ ولی باید دانست که طرفدار اتحاد اسلامیم به معنای ساده آن: «أَئِمَّةُ الْمُؤْمِنُونَ اخوة»^۱ یعنی می گوییم در این موقع که تشت کلمه و اختلاف اسلامیان، مسلمانان را به دست دشمن عمومی، ذلیل و زبون کرده، نباید مسلمانان برادرکشی کنند و به نام شیعه و سنی و سایر عناوین مذهبی، به جان هم افتاده و مجال استفاده به دشمن عمومی بدهند.» (روزنامه جنگل، سال اول ۱۳۳۵ق، شماره ۲۸، ص ۲).

میرزا کوچک درباره هیئت اتحاد اسلام چنین می گوید: «هیئت مقدس اتحاد اسلام که از دو سال و نیم قبل در گیلان تشکیل یافته، مانند یک نفر حکیم حاذق تشخیص داده است که برای مرض مملکت ایران، علاجی جز اتحاد و اتفاق عموم عناصر ایرانی متصور نیست. امنیت و انتظام داخلی و حفظ استقلال وطن میسر نگردد، مگر با فراهم ساختن یک رشته اتحاد و اتفاق صمیمانه در میان ملت ایران، اعم از عشایر و شهری و غیره. مدتی این مقصود مقدس، به واسطه موانع و محظوراتی که از طرف اجانب اتخاذ می شد در بوته اجمال باقی بود و از حدود گیلان تجاوز نمی کرد. از آن روزی که موانع خارجی مرتفع گردید، هیأت مقدس اتحاد اسلام با جدیت تمام، داخل عملیات گردیده و با صدای رسا، این ندای حیات بخش را به گوش دور و نزدیک رسانید.» (مجله حوزه، شماره ۱۱۱-۱۱۲، ص ۶۳).

میرزا کوچک اندکی پیش از جنگ با نیروهای روسیه تزاری، نیروهایش را چنین به سوی شهادت می خواند:

۱. آیه قرآن، سوره حجرات، آیه ۱۰. آیه بدین شرح است: «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأُضْلِحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ وَ اتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ» ترجمه آیه از این قرار است: «در حقیقت مؤمنان با هم برادرند، پس میان برادرانتان را سازش دهید و از خدا پروا بدارید، امید که مورد رحمت قرار گیرید.»

روحانیون ایران» را در رشت دایر کرد و رهبری آن را بر عهده داشت. در زمان مشروطه مبارزات بسیاری انجام داد و از اولین اعضای انجمن ایالتی گیلان بود. در زمان استبداد صغیر به مشهد تبعید شد و در زمان مشروطه دوم به ریاست انجمن رشت رسید. بعد از

اعلام اولتیماتوم روسها و اشغال رشت توسط قوای آنها، دستگیر و به باکو تبعید گردید. بعد از مدتی آزاد شده و به رشت بازگشت ولی مجدداً دستگیر و این بار به اعدام محکوم شد. به خاطر فشار مردم رشت، نتوانستند اعدامش کنند به همین خاطر باز به باکو تبعیدش کردند. در زمان نهضت جنگل، تازه به رشت بازگشته بود که به عضویت هیئت اتحاد اسلام در آمد و مدت کوتاهی گذشت که به ریاست این هیئت برگزیده شد و تلاش مجدانه ای را برای مبارزات اسلامی انجام داد.



آیت الله محمد رضا حکیمی از اعضای هیئت اتحاد اسلام

آیت الله سید محمود روحانی

ایشان داماد «آیت الله ملا محمد خمایی» مرجع تقلید مردم گیلان در عصر مشروطه بود. به پیروی از ایشان آیت الله خمایی، به حمایت از مشروعه خواهان پرداخت و در این راه زحمات بسیاری متحمل شد. خودش مدتی عضو انجمن ایالتی رشت بود و قانون پیچیده روابط مالک و رعیت را از متون دینی استخراج کرد که از شاهکارهای متون تولید شده در گیلان در عصر مشروطه است. در زمان نهضت جنگل نه تنها از اعضای برجسته هیئت بلکه یکی از دو

«برادران عزیزم! مشاهده وضع اسفناک کشور ایران، در اثر دخالت بیگانگان، در تمام شوؤن ملی و دولتی و فشار روزافزون همسایگان شمالی [روسیه] و جنوبی [انگلیس] اجازه می دهد که عموم افراد غیرتمند ایرانی با هم متحد شده و به این زندگی ننگین خاتمه دهند. ما از سرسلسله مجاهدین اسلام، یعنی حضرت سیدالشهداء علیه السلام سرمشق می گیریم؛ چه اقتدار یزید و دولت اموی کم تر از دولت تزاری [روسیه]؛ و جمعیت آن سرور نیز بیش از این جمعیت نبود. گرچه در ظاهر حضرت امام حسین «ع» مغلوب شد ولی نام نامی و اسم گرامی آن بزرگوار، قلوب آزادیخواهان را همیشه به نور خود منور داشته است.» (تاریخ انقلاب جنگل، محمد علی گیلک، ص ۳۰ - ۳۱)

دسیسه های انگلیس و روسیه اجازه نداد که نهضت جنگل به ایجاد حکومت دینی در ایران منتهی شود. ولی میرزا کوچک و علمای هیئت اتحاد اسلام در نزد خدا سر بلند شدند چرا که برای عزت اسلام تمام تلاش شان را کردند و شهادت را برای خود پسندیدند. امروز انقلاب اسلامی، تحقق آرمانی است که آنها برای آن جنگیده بودند.

غیر از علمایی که نام شان ذکر شد، عده ای دیگر از علما مثل آیت الله شیخ یوسف نجفی جیلانی، آیت الله شیخ باقر رسولی و آیت الله سید حسن معصومی اشکوری نیز بودند که با اینکه عضو هیئت نبودند ولی از حامیان آن به شمار می رفتند و صمیمانه با نهضت همکاری می کردند. در ادامه به ذکر یادی از بزرگترین و تاثیرگذارترین شخصیت های هیئت اتحاد اسلام می پردازیم.

آیت الله سید عبدالوهاب صالح ضیابری

ایشان از مجتهدین صاحب نام گیلان بود که به امر تدریس در رشت مشغول بود. میرزا کوچک یکی از شاگردان او بود که در زمان مشروطه «انجمن

چند س



چرا باید بعد از گذشت حدود صد سال به نهضت جنگل پرداخت؟ مگر غیر از این است که این نهضت یک شکست تاریخی است که تمام شده و یادآوری آن چه فایده ای می تواند داشته باشد؟

بررسی قیام جنگل و جنایت هایی که منجر به خاموش شدن این قیام شد، به خاطر دیدگاه های مشترک این قیام با انقلاب اسلامی، ضروری است زیرا در این مرحله حساس از تاریخ معاصر که دشمنان گوناگون در کمین انقلاب نشسته اند، شناخت توطئه های دشمن و برنامه های آنها که همیشه قدم گسترده است، برای نسل جوان از اهم مسائل است. جوانان با تکیه بر تجربیات تلخ گذشته، مسئولیت سنگین خود را در پیشبرد انقلاب تاریخی ایران درک کنند و تمهیداتی را که به کار می رود تا انقلاب مردم ایران از بزرگ ترین نیروی محرکه فکری خود، یعنی اسلام و روحانیت محروم گردد، بی اثر سازند. مردم باید ماهیت توطئه هایی را که در گذشته سبب شد قیام جنگل به شکست انجامد،

ادامه از صفحه قبل

مجتهد صاحب نام گیلان بود که در کشور نام و اعتبار زیادی بود. ایشان از شخصیت های صاحب فکر و تاثیرگذار در نهضت جنگل بود که عمق فعالیت های علمی اش از تالیفاتش مشخص می شود.

آیت الله میرزا محمدرضا حکیمی

ایشان از علمای مشروطه خواه گیلان و از مبارزان بنام بود. به قدری در میان مردم محبوبیت داشت که در اولین دوره مجلس شورای ملی به نمایندگی انتخاب شد ولی از قبول این کار امتناع کرد و آن را به دیگری سپرد. ایشان عضو انجمن ایالتی رشت شد و در این انجمن فعالیت های چشمگیری انجام داد به طوری که بعد از اندکی به ریاست این انجمن برگزیده شد. او از اولین لحظات در کنار میرزا کوچک بود و در مبارزات اسلام خواهانه و استقلال طلبانه او همکاری بسیاری کرد. او مورد وثوق و احترام مردم گیلان خصوصا اعضای جنگل بود و به پاس احترام به خدمات و مبارزاتش، مردم گیلان به او لقب «ابو المله» یعنی پدر ملت داده بودند. این عالم مجاهد یک سال پیش از پایان نهضت در رشت رحلت کرد.

آیت الله شیخ علی علم الهدی فومنی

ایشان از علمایی بود که بعد از ماجرای شهادت شیخ فضل الله نوری سرخورده از مبارزات، به نجف رفت تا دروسش را ادامه دهد. در آنجا به تحصیل و تدریس علوم دینی مشغول بود و وقتی اخبار مجاهدت های نهضت جنگل و علمای گیلان به او رسید، خود را به گیلان رساند. ایشان از دوستان خوب میرزا کوچک و از مدرسین علوم دینی در رشت شد. به عضویت هیئت اتحاد اسلام در آمد و در راه آرمانش تلاش بسیاری کرد. ایشان مدتی حاکم شرع و ریاست قضاوت را در نهضت عهده دار بود و با جدیت به تخلفات رسیدگی می کرد.

وال پیرامون نهضت اسلامی جنگل ::::

ترتیب کمر نهضت از دو ناحیه فومن و لاهیجان که دو مرکز اصلی بودند، شکست. نهضت دچار ضعف بسیاری شده بود و درگیری های گسترده ای با نیروهای انگلیسی در منجیل و رشت رخ داد و نهضت نتوانسته بود رشت را از دست انگلیسی ها خارج کند و رشت مدتی به اشغال آنها در آمد. علاوه بر آن، نهضت منتظر فرصتی بود تا تجدید قوا کند فلذا دیدار میرزا با آذری، نماینده دولت پیش آمد و توافقاتی برای توقف موقت درگیریها ایجاد شد.

■ **مورخین وابسته به غرب و شرق، هر یک به نوبه خود به تحریف شخصیت میرزا و حقیقت انقلاب جنگل پرداختند تا از این رهگذر روی خیانت ها و دسیسه های خود پرده بکشند. علاوه بر اینکه بالاخره در برهه ای از تاریخ این کشور مردمانی پیدا شدند که با دستان خالی در مقابل شوروی و انگلیس مقاومت کرده و باکی به خود راه ندادند و تا آخرین توان خود در مقابل آنها و خیانت های افراد داخلی و حکومت مرکزی ایستادگی کردند**

■ در چنین فضایی نامه لنکران به میرزا رسید که شورویها می خواستند وارد ایران شوند. این نامه در کمیته اتحاد اسلام مورد بحث قرار گرفت و نتیجه بر آن شد که دو نفر نماینده به آستارا بروند و مخالفت نهضت را با ورود نیروهای شوروی اعلام کند. قبل از اینکه نمایندگان میرزا به آستارا برسند، توپ های شوروی مواضع انگلیسی ها را در انزلی کوبیدند و وارد این بندر شدند. در اولین گام ۲۰۰۰ نیروی روس وارد ایران شدند و در صدد پیشروی به سمت تهران بودند. میرزا وارد انزلی شد و با آنها وارد مذاکره شد. مذاکرات پیرامون تشکیل انقلاب

بشناسند و وظیفه خود را در قبال اسلام و انقلاب انجام دهند، زیرا پس از شکست ظاهری این قیام، مورخین وابسته به غرب و شرق، هر یک به نوبه خود به تحریف شخصیت میرزا و حقیقت انقلاب جنگل پرداختند تا از این رهگذر روی خیانت ها و دسیسه های خود پرده بکشند. علاوه بر اینکه بالاخره در برهه ای از تاریخ این کشور مردمانی پیدا شدند که با دستان خالی در مقابل شوروی و انگلیس مقاومت کرده و باکی به خود راه ندادند و تا آخرین توان خود در مقابل آنها و خیانت های افراد داخلی و حکومت مرکزی ایستادگی کردند و این بخشی از هویت جوان امروز است که جای بسی بالندگی دارد.

وقتی تاریخ نهضت جنگل را می خوانیم می بینیم که میرزا کوچک کمونیست ها را به گیلان راه داد و آنها را به رسمیت شناخت و این سرآغاز ورود آنها به ایران بود؛ آیا این با شعارهای اسلامی نهضت جنگل تناقض ندارد؟

وقتی تاریخ را بازخوانی می کنیم می بینیم که میرزا کوچک، کمونیست ها را به ایران راه نداد بلکه آنها به صورت تحمیلی و از جانب شوروی وارد ایران شدند و میرزا با زیرکی توانست جلوی فعالیت ها و تبلیغات مسموم شان را بگیرد.

در اثناء نهضت جنگل، کمیته انقلابی لنکران نامه ای به میرزا می نویسد که محتوای آن ضرورت کمک شوروی به جنگل برای اخراج انگلیسی ها بود. در این زمان، تازه دکتر حشمت تسلیم حکومت مرکزی و شهید شده بود. حاج احمد کسمایی نیز تسلیم شده و با قشون خود به جنگ میرزا آمده و خیانت کرده بود. به این

سرخ در ایران یعنی تشکیل جمهوری کمونیستی دور می‌زد ولی میرزا به سختی در برابر این فکر ایستاده بود. میرزا به آنها گفت که مرام کمونیزم با اسلام و حتی ناسیونالیزم ایرانی در تنافی است و این دو در مقابل کمونیزم خواهند ایستاد. او اصرار داشت که باید از تبلیغ مرام کمونیستی جلوگیری شود و این مرام وارد ایران نشود. این مسئله باعث شد که مذاکرات با بن بست مواجه شود ولی در نهایت در روز دوم با واسطه‌گری ارژکنیدزه (کمیسر عالی قفقاز) روی خواسته میرزا توافق کردند. بالاخره میرزا توانست در توافقات این مسائل را به تصویب برساند: ۱- عدم اجرای اصول کمونیزم از

■
میرزا خودش به جنگلهای فومن عقب نشست. در نهایت بعد از درگیری‌های بسیاری، چون میرزا حاضر به اجرایی کردن انقلاب کمونیستی در ایران نشد مورد کینه شوروی‌ها قرار گرفت و در توافقی با انگلیسها، میرزا را از سر راه برداشتند.
■

حیث مصادره اموال و الغاء مالکیت و ممنوع بودن تبلیغات. ۲- تاسیس حکومت جمهوری موقت انقلابی ۳- سپردن مقدرات انقلاب به دست این حکومت و عدم مداخله شوروی‌ها در ایران و ...

این توافقات به معنای آن بود که شوروی‌ها هیچ گونه مداخله‌ای در ایران نکنند و هیچ تبلیغاتی هم صورت نگیرد و هیچ حقی برای آنها قائل نشده بودند. این قرارداد بزرگترین مانع بر سر ورود کمونیزم به ایران بود. کمونیست‌ها که به فکر مصادره اموال و باقی کارهای متداول بودند از این توافق ناراحت شدند. بعد از مدت کوتاهی

شوروی‌ها متوجه شدند که چه کلاهی سرشان رفته فلذا زیر تعهداتشان زدند و عده‌ای مبلغ کمونیست از روسیه وارد کردند. سید جعفر جوادزاده خلخالی (که بعدها پیشه‌وری نام گرفت) در رشت شروع به انتشار «روزنامه کامونیست» کرد و سایرین شروع به تبلیغات کمونیستی کردند. کم کم تدارک کودتایی علیه میرزا را هم دیدند تا او را از سر راه بردارند و خود صاحب امور شوند. تا اینکه میرزا مجبور شد علناً راه خود را از آنها جدا کند و چون در آن برهه، جنگلیان اصیل چندان نیرویی نداشتند، میرزا خودش به جنگلهای فومن عقب نشست. در نهایت بعد از درگیری‌های بسیاری، چون میرزا حاضر به اجرایی کردن انقلاب کمونیستی در ایران نشد مورد کینه شوروی‌ها قرار گرفت و در توافقی با انگلیسها، میرزا را از سر راه برداشتند. پس می‌بینیم میرزا کوتاهی‌ای نکرد و آنچه در قبال آنها انجام داد به بهترین نحو انجام شد و در مقابل ورود کمونیزم هم ایستاد.

درباره نهضت جنگل این نکته هم مطرح هست که در سخنان و رفتارهای رهبران و سران آن بر هویت و ملیت ایرانی تاکید زیادی شده و این خود گویای این مطلب است که میرزا بر اساس حس وطن پرستی و حب خاک وطن قیام کرد؛ آیا این امر هم با شعار اسلامخواهی منافات ندارد؟

در جواب این سوال باید شرایط آن روز ایران را دید. نهضت جنگل هم یکی از اصلی‌ترین دغدغه‌اش استقلال ایران بود چرا که در آن زمان ایران زیر چکمه سربازان خارجی بود و استقلال ایران به سخره گرفته می‌شد. در روزنامه جنگل درباره مرام جنگل چنین نوشته شده: «ما قبل از هر چیز، طرفدار استقلال مملکت ایرانیم. استقلال، به تمام معنی کلمه؛ یعنی بدون اندک دخالتی و نظریاتی

از هیچ دولت اجنبی، و از نقطه نظر تمام دول، چه همجوار، و چه غیرهمجوار، در مقابل یکسان است.» (روزنامه جنگل، سال اول ۱۳۳۵ ق، شماره ۲۸، ص ۲)

حاج احمد کسمایی در خاطراتش اصلی ترین دغدغه مردم ایران را در زمان نهضت چنین بیان می کند: «در آن روزها مهمترین مسئله ما، تخلیه ایران از وجود هر اجنبی و در هم شکستن هرگونه نفوذ و سرکوب کردن هرگونه گرایش به آنها بود. ما به چشم خود می دیدیم که سرزمینمان قطعه قطعه شده، از استقلال و تمامیت مملکت چیزی باقی نمانده.» (یادداشت های احمد کسمایی از نهضت جنگل، ص ۴۷)

در آن زمان، ایران تحت اشغال نظامی دو دولت متجاوز و استعمارگر روسیه و انگلیس قرار داشت و اولین حق مردم ایران که حق استقلال است زیر پا گذاشته شده بود. طبق آموزه های دینی، یک سرزمین مسلمان هرگز نباید تحت اشغال غیر مسلمانان قرار بگیرد و آنان نباید حاکمیت بر مسلمانان را بگیرند. در انقلاب اسلامی نیز یکی از دغدغه های مردم استقلال ایران بود که این مطالبه تحت شعار «استقلال، آزادی و جمهوری اسلامی» تجلی پیدا کرده بود و مردم به عنوان اولین خواسته، استقلال را مطالبه می کردند. پس مطالبه استقلال ایران، منافاتی با جنبه های اسلام خواهی نهضت ندارد بلکه جزئی از همین مسئله است. نکته دیگر این است که این استقلال برای چه اینقدر اهمیت دارد و مبارزین در پی چه بودند.

همانگونه که بارها در کلام سردار جنگل آمد، او دفاع از اسلام و ایران را طوایمان می دید و نجات مردم مسلمان یکی از آرزوهایش بود. کما اینکه الگوی خود را در مبارزه حضرت حسین بن علی

علیه السلام معرفی کرد و به دست گرفتن حکومت و اجرای امر به معروف و نهی از منکر، هدفش بود.

یک سوال هم درباره یکی از بهترین یاران میرزا کوچک یعنی دکتر حشمت است. چرا دکتر حشمت بعد از چند سال مبارزه در روزهای آخر تسلیم شد. آیا دکتر حشمت خائن بود یا از مبارزه خسته شده بود؟

درست است که دکتر حشمت خودش را تسلیم سران رژیم کرد و از این حیث جای مذمت دارد. ولی با توجه به وجوه شخصیتی دکتر حشمت، ظاهراً نمی شد بیش از این، از او انتظار داشت چرا که در خلال مبارزات دچار مشکلات و مصائب بسیاری شد و در نهایت از مبارزه خسته شده بود. مامورین دولتی با دادن وعده های دروغین او را فریفتند و با امضای قرآنی به او تامین نامه دادند ولی وقتی تسلیم شد او را به دار آویختند. این کار او، نهضت را با مشکلات بسیاری مواجه کرد و او در سخت ترین شرایط میرزا را تنها گذاشت.

یک سال بعد از کشته شدن دکتر حشمت، زمانی که میرزا، جمهوری گیلان را تشکیل داد، با بزرگواری تمام بر سر مزار حشمت حاضر شد و با مردم صحبت کرده و بیانیه خوانده و یاد شهدای نهضت، مخصوصاً دکتر حشمت را گرامی داشت. طبیعی است که اگر میرزا، دکتر حشمت را یک شخص خائن می دانست هرگز از او چنین یاد نمی کرد.

در واقع این واقعه، یک عبرت بزرگ تاریخی است که هرگز نباید به لبخند دشمن فریفته شد و به استکبار اعتماد کرد زیرا آنها وعده نسبه می دهند ولی وفا نمی کنند.

منزل و مزار میرزا کوچک ::::



امروز مزار میرزا کوچک در رشت قرار دارد ولی این بدن به همین راحتی در رشت دفن نشد بلکه سر و پیکر او هر کدام مراحل مختلفی را طی کردند تا به اینجا برسند.

میرزا کوچک که در حال جنگ و گریز بود و در مناطق جنگلی گرفتار برف و کولاک شده بود، در روز شنبه ۱۱ آذر ۱۳۰۰ ش به علت سرمازدگی به شهادت رسید. جسد دوست وفادارش، «گائوک» که او نیز از سرما جان سپرده بود در کنار میرزا بود. برای سر میرزا جایزه هفتگتی مشخص کرده بودند. یکی از طالب‌ها سر میرزا را از تن جدا کرد. ساعتی بعد خبر شهادتش در گیلان پیچید و قزاق‌ها سر را گرفتند. آنها سر گائوک را نبردند و جنازه او به همراه پیکر بی سر میرزا در همان گردنه باقی ماند. روستاییان بدن بی سر میرزا و گائوک را در قبرستان روستای «خانقاه» در نزدیکی «گیلوان» دفن کردند.

روز ۱۴ آذر سر بریده میرزا را برای ترساندن مردم در رشت به معرض دید عموم گذاشتند. این سر را در کنار «سربازخانه» رشت و در جایی که معروف به «انبار نفت نوبل» بود به نمایش گذاشتند.

خالوقربان که درجه سرتیپی از رضاخان گرفته بود به همراه «خالو کریم» با سر بریده میرزا کوچک در ۱۸ آذر وارد تهران شدند. آنها سر را به عنوان تحفه برای رضاخان و سفیر انگلیس بردند. سفیر انگلیس در این باره می‌گوید: «خالوقربان با آن «هدیه گرانبها» وارد تهران شد. به این ترتیب دوران زندگی مردی که



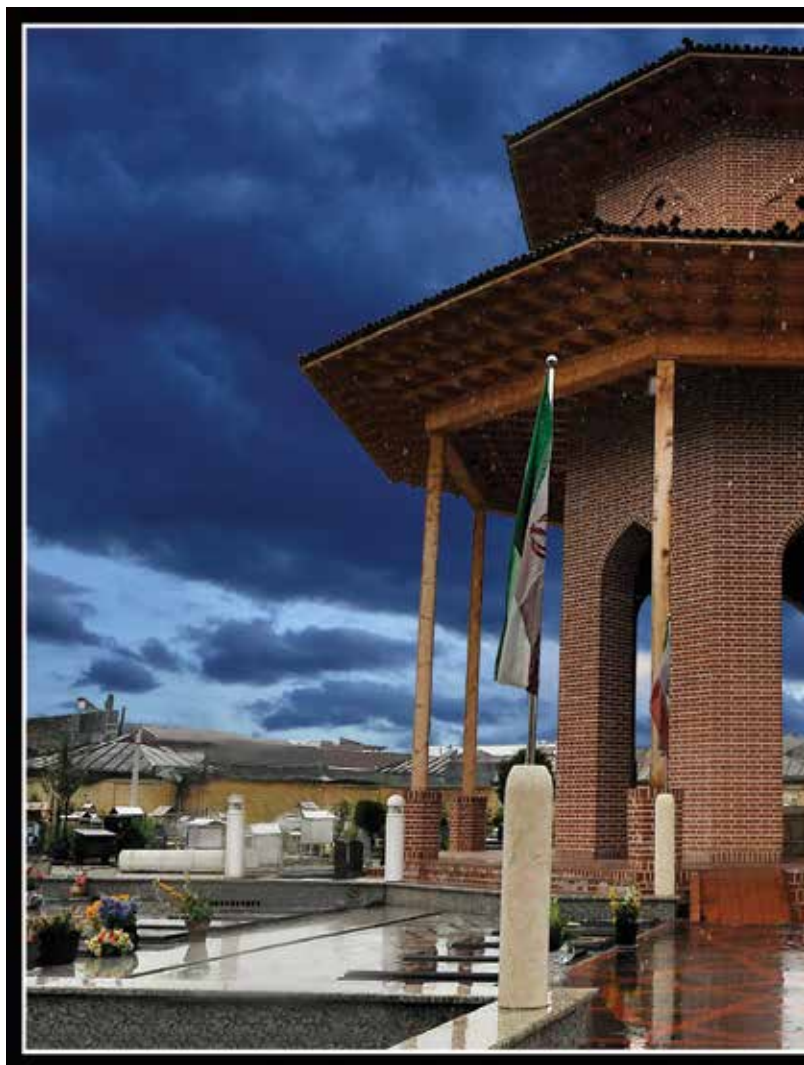
■ میرزا کوچک که در حال جنگ و گریز بود و در مناطق جنگلی گرفتار برف و کولاک شده بود، در روز شنبه ۱۱ آذر ۱۳۰۰ ش به علت سرمازدگی به شهادت رسید. جسد دوست وفادارش، «گائوک» که او نیز از سرما جان سپرده بود در کنار میرزا بود. ■

در طول شش سال، بزرگترین انقلابی ایران محسوب می‌شد و تا همین پنج ماه پیش دو استان زرخیز مملکت را تحت سلطه خویش داشت به پایان رسید.» به دستور رضاخان، سر را در «گورستان حسن آباد» تهران دفن کردند. کمی بعد یکی از دوستان دیرین میرزا کوچک به نام «کاس آقا حسام» به صورت محرمانه سر را از کسی که در قبرستان گور می‌کند، گرفت و در «قبرستان سلیمان داراب» رشت، جایی که اکنون مزار میرزا است به خاک سپرد.

تا زمانی که دیکتاتور بزرگ، بر سر کار بود کسی جرئت نداشت حرفی از میرزا بزند. تا شهریور ۱۳۲۰ که رضاخان فرار کرد، یاران میرزا به تکاپو افتادند که پیکر میرزا را از گردنه گیلوان به رشت منتقل کنند. آنها در نهایت موفق شدند تا بدن میرزا را به رشت بیاورند. مقامات دولتی مانع برگزاری مراسم و تشریفات شدند. پیکر میرزا با تشییع ساده دوستانش به سلیمانداراب رشت منتقل شد و در کنار سرش آرام گرفت.

محلّه سلیمان داراب

«سلیمان دارابی» نام شخصی است که در ابتدای محلّه سلیمان داراب مدفون است. مردم او را از عرفا می‌دانند. این محلّه هم اکنون در ابتدای راه رشت به جیرده و شفت بعد از میدان انتظام یا همان فلکه رازی قرار دارد. مسجد سلیمان داراب هم از مسجدهای فعال در دوران انقلاب اسلامی است و با آنکه این منطقه تا سالها بعد از انقلاب از حومه شهر رشت و از مناطق ضعیف نشین محسوب می‌شد ولی حدود



تا زمانی که دیکتاتور بزرگ، بر سر کار بود کسی جرئت نداشت حرفی از میرزا بزند. تا شهریور ۱۳۲۰ که رضاخان فرار کرد، یاران میرزا به تکاپو افتادند که پیکر میرزا را از گردنه گیلوان به رشت منتقل کنند. آنها در نهایت موفق شدند تا بدن میرزا را به رشت بیاورند.



۳۵ شهید تقدیم اسلام کرده است که همگی در آرامگاه کنار مسجد مدفون اند. کمی آن طرف تر مزار میرزا کوچک جنگلی خودنمایی می‌کند. رژیم طاغوت در صدد بود تا بگوید که میرزا کوچک یاغی بوده به همین خاطر نمی‌گذاشتند از میرزا تجلیلی شود یا حتی بر مزارش یادمانی ساخته شود. تا پیروزی انقلاب اسلامی، مزار میرزا کوچک همچون قبر بقیه اموات با زمین همتراز بود و هیچ بنایی بر آن مزار ساخته نشده بود؛ فقط سنگ قبر ساده ای بود و توجه خاصی به آن نمی‌شد.

بعد از پیروزی انقلاب، مدتی مزار میرزا محل جولان گروه های چپ بود؛ چرا که آنان که در سابقه خودشان، چهر های محبوب و ملی نداشتند و در صدد بودند تا میرزا را به نام خود مصادره کنند بلکه از این کار آبرویی پیدا کنند.

در سال ۱۳۶۲ شمسی اولین بنای یادبود بر مزار میرزا ساخته شد. در حاشیه بالای این بنای آجرنمای ۸ ضلعی آیه ۱۴۶ سوره آل عمران را با آجر های فیروزه ای و خط کوفی نوشته بودند: «وَكَايُنْ مِنْ نَبِيٍّ قَاتَلَ مَعَهُ رِبِّيُّونَ كَثِيرٌ فَمَا وَهَنُوا لِمَا أَصَابَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَمَا ضَعُفُوا وَمَا اسْتَكَانُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ» که معنای آیه «و چه بسیار پیامبرانی که همراه او توده های انبوه، کارزار کردند؛ و در برابر آنچه در راه خدا به ایشان رسید، سستی نورزیدند و ناتوان نشدند؛ و تسلیم [دشمن]

نگردیدند، و خداوند، شکیبایان را دوست دارد.» این بنا ترکیبی از معماری سنتی گیلان و معماری اسلامی است که ترکیبی زیبا و دل نشین را به ارمغان آورده است. اما این بنا تا سال ۱۳۹۰ استوار بود و از این تاریخ بنای دیگری جای بنای قبلی را گرفت. بنای جدید از بنای قبلی کمی بزرگتر است و از حیث ارتفاع بلندتر است. آجرنمای سرخ آن جذابیت خاصی به بنا داده ولی جای خالی کتیبه و آیات قرآن کاملاً احساس می‌شود. این بنا هم مانند بنای قبلی است با این تفاوت که یک نیم طبقه ای روی بنا اضافه شده و زیبایی خاصی به بنا داده است.

در قسمت داخلی بنا، جای خالی کتیبه ها را با بنر پرکرده اند که تناسبی با بنا ندارد. توسعه اطراف بنا از دیگر کارهایی است که انجام شده و مزار میرزا را به میزار شهیدان انقلاب، متصل کرده است. البته سردیس سنگین و مرمرین میرزا کوچک نیز در کنار این بنای فاخر و زیبا نصب شده است.

در کنار قبر میرزا کوچک افراد دیگری نیز از اقوام و یاران او دفن هستند؛ از جمله میرزا اسماعیل جنگلی از اعضای اصلی نهضت و خواهر زاده میرزا؛ محمدعلی جنگلی برادر میرزا؛ رحیم خان جنگلی برادر میرزا؛ قربانعلی خان بلندبخشی یار میرزا؛ شیخ محمد حسن آمن ملقب به افتخار العلماء از اعضا هیات اتحاد اسلام و همسنگر میرزا؛ احمد کسمایی؛ حسین کسمایی مدیر روزنامه جنگل؛ ابراهیم



محله «استاد سرا» از محله های قدیمی مرکز شهر رشت است. این محله کنار باغ قدیمی و زیبایی «سبزه میدان» واقع در وسط شهر رشت قرار دارد. خانه میرزا بزرگ در میانه این محله هست. «یونس» در این خانه متولد شد. این محله که به خاطر حضور عارف مشهور منطقه «استاد ابو جعفر» که مزارش در ساختمان فعلی شهرداری رشت است به استاد سرا معروف شده، جای خوب و امنی بود.

فخرایی یار میرزا و نویسنده کتاب سردار جنگل.

خانه میرزا کوچک جنگلی

محلۀ «استاد سرا» از محله های قدیمی مرکز شهر رشت است. این محله کنار باغ قدیمی و زیبای «سبزه میدان» واقع در وسط شهر رشت قرار دارد. خانه میرزا بزرگ در میانه این محله هست. «یونس» در این خانه متولد شد.

این محله که به خاطر حضور عارف مشهور منطقه «استاد ابو جعفر» که مزارش در ساختمان فعلی شهرداری رشت است به استاد سرا معروف شده، جای خوب و امنی بود. در زمان پهلوی ها هر جایی که نام و یادی از میرزا کوچک بود باید خراب می شد تا وجهه میرزا کوچک در نگاه مردم عوض شود. آنها برای رسیدن به این مقصود از ناجوانمردانه ترین روش ها استفاده می کردند. آنها محله استاد سرا را مخصوص مراکز بی بند و باری قرار داده بودند و هر چه به خانه ای که حالا فقط نامی از میرزا بر آن باقی مانده بود، می رسیدی تراکم مراکز فساد بیشتر می شد. این مسئله باعث بدنامی این محله در شهر شد به طوری که مردم مومن، از عبور کردن از این محله به شدت ابا داشتند، چه برسد به اینکه در آنجا خانه بسازند و ساکن شوند.

اما بعد از پیروزی انقلاب دیگر میرزا یاغی نبود؛ قهرمان ملی بود که هر کسی می خواست خودش

را به او منصوب کند تا آبرویی کسب کند. مراکز فساد هم برچیده شد و محله به حالت عادی اش برگشت. شهرداری رشت در اواخر دهه هفتاد زمین خانه میرزا را که از دست ورثه خارج شده بود و حدود ۷۰۰ متر آن به صورت مخروبه باقی مانده بود خریداری نمود و شروع به احداث خانه به همان شکل قدیمی اش نمود و هم اکنون این بنای چوبی که موزه و مرکز اسناد هم هست در دو طبقه با حیاطی سنگ فرش شده و با دیوارهای خشتی محل بازدید مسافران و علاقه مندان است. متأسفانه منزل میرزا کوچک همانند آرامگاهش، محل ادعای گروه های مختلف بوده است و تا چند سال پیش عده ای که خود را همه کاره نهضت جنگل میدانستند و اعتقادی هم به اسلام و نهضت اسلامی جنگل نداشتند به اسم بنیاد نهضت جنگل و با سرمایه های دولتی و عمومی، اقدام به تولید و انتشار آثاری در جهت اهداف خود می کردند و این مکان را به مرکز نشر نیات خود درباره مبارزات مردم گیلان کرده بودند که بالاخره با پیگیری های زیاد، دست آنها از این محل مهم کوتاه شد.

ما به تمامی جوانان و علاقه مندان به میرزا توصیه می کنیم که اگر به شهر زیبای رشت سفری کردند حتماً به منزل و مزار سردار شهید جنگل سری بزنند و با اسناد و آثار نهضت جنگل بیشتر آشنا شوند.

۲۹

ویژه نامه علمی فرهنگ

سردار شهید جنگل

در کنار قبر میرزا کوچک افراد دیگری نیز از اقوام و یاران او دفن هستند؛ از جمله میرزا اسماعیل جنگلی از اعضای اصلی نهضت و خواهر زاده میرزا؛ محمدعلی جنگلی برادر میرزا؛ رحیم خان جنگلی برادر میرزا؛ قربانعلی خان بلندبخشی یار میرزا؛ شیخ محمد حسن آمن ملقب به افتخار العلماء از اعضا هیات اتحاد اسلام و همسنگر میرزا؛ احمد کسمایی؛ حسین کسمایی مدیر روزنامه جنگل؛ ابراهیم فخرایی یار میرزا و نویسنده کتاب سردار جنگل.



روشنفکران عدل ستیز

نگرشی بر خیانت های روشنفکری بر نهضت جنگل ■ مقدار داداشی

در شرایط سیاسی حساسی که اینتلیجنس سرویس به شدت درگیر توطئه‌ها و تحریکات سیاسی - اطلاعاتی در ایران است، حادثه ای غیر منتظره رخ داد که معادلات سیاسی جهان و ایران را دگرگون ساخت و آن حادثه؛ سقوط تزارسم در فوریه ۱۹۱۷ م و بعد از آن پیروزی انقلاب بلشویکی در روسیه است، سیر این حوادث باعث شد که بریتانیا از ترس توسعه بلشویسم، توجه اصلی خود را بر ایران و نهضت های انقلابی ایران متمرکز کند. نهضت هایی چون: خراسان، آذربایجان، فارس و گیلان، اما در این بین انقلاب گیلان از اهمیت ویژه ای برخوردار بود چرا که اولاً نهضتی ریشه دار و همگانی بود که با رهبری دلاورمردی چون میرزا کوچک خان جنگلی و نزدیکی مسافت به تهران می‌توانست دولت متزلزل مرکزی را در معرض فروپاشی و تسخیر پایتخت قرار دهد و ثانیاً به دلیل همجواری با روسیه و ارتباط نزدیک برخی از انقلابیون جنگل با قفقاز، لذا با این شرایط دولت لندن طرح ایجاد «کمر بند فولادین» به دور بلشویسم در ایران را در دستور کار خویش و وابستگان داخلی اش قرار داد. شبکه ای مخوف که «کمیته آهن» نام داشت و بعدها به «کمیته زرگنده» شهرت یافت و دو کارکرد اصلی داشت، اول سرکوب نهضت جنگل و دوم ایجاد دیکتاتوری در ایران که توضیح در مورد این کمیته خواهد آمد. آنچه در این نوشتار برآیند، تبیین شخصیت و عملکرد برخی از چهره های روشنفکر است که برخلاف نامشان تمام عزم و همتشان نابودی حکومت عدل بود. البته به دلیل کمبود منابع تحقیقی در این خصوص بسیاری از زوایای افکار و کردار این جماعت مغفول مانده است اما در حد بضاعت و گنجایش این نوشتار به بررسی آن می‌پردازیم.

میرزا کریم خان رشتی

اولین شخصیتی که باید در این بین بررسی گردد، «میرزا کریم خان رشتی» است که شاید مرموز ترین شخصیت در آن برهه از تاریخ در ایران بود. میرزا کریم خان رشتی از خاندان متمول «اکبر» در



۳.

ویژه نامه علمی فرهنگی

سردار شهید جنگل

رشت بود. اکثر اعضای خانواده اش از متوملین سرشناس و از اعضای اصلی لژهای فراماسونری به شمار می‌رفتند، شخصیت او چنان پیچیده و مرموز بود که برخی مثل عبدالحسین نوانی - نویسنده کتاب فتح تهران - او را چنین می‌ستایند: «این برادر کوچکتر، که یک انقلابی فکور و دوراندیش بود، آبه! مرحوم میرزا کریم خان معروف است. مرحوم میرزا کریم خان یکی از وجودهای فوق العادی بود که گه گاه از کارخانه آفرینش بیرون می‌آید!». هوش فوق العاده و جسارت بی حد ولی عاقلانه، بخصوص دوراندیشی های وی سبب شده بود که عبدالحسین خان معزالسلطان، برادر کوچکتر را واجب الاطاعه دانسته او را قبول و دستوراتش را اجرا نماید...»^۱

او و برادرش «سردار محیی» در رأس «کمیته ستار» مدتی رهبری مشروطه در گیلان را بر عهده داشتند و جوانان بسیاری چون میرزا کوچک خان و سایر انقلابیون جنگل در صفوف قشون او در اندیشه رسیدن به مشروطه ای دینی حضور داشتند و حتی در تبعید به قم در کودتای ۱۳۲۹ ه.ق هم حاضر بودند.^۲ البته روحیات میرزا کوچک از همان موقع متفاوت بود و به آرمانهای اصیل و والای خود می‌اندیشید و با مزدورانی چون این دو برادر که بر گرده ی نهضت سوار بودند همگون نبود فلذا مرحوم فخرائی چنین می‌نگارد:

«میرزا مردی زودرنج و حساس بود. کما اینکه بعد از فتح قزوین به علت کارهای خلاف قاعده که از بعضی مجاهدین سر می‌زد معترضانه به رشت برگشت، لیکن میرزا کریم خان رشتی(خان اکبر)، که آن وقت ریاست کمیته ستار را به عهده داشت او و مجاهدین همراهش را با استمالت فراوان برگردانید... میرزا کوچک خان در دوران اقامت تهران از کارهای ناهنجار برخی از مجاهدین افسرده شد، حتی با عبدالحسین خان معز السلطان که بعد از فتح تهران لقب سردار محیی گرفت و نمی‌خواست

یا نمی‌توانست از اعمال مجاهدی جلوگیری نماید، قطع رابطه کرد و با آن که در نهایت عسرت می‌زیست از پذیرفتن کمک های مادی سردار امتناع می‌ورزید.»^۳

در شرایطی که نهضت جنگل به رهبری میرزا کوچک خان خطری جدی برای مطامع بریتانیا محسوب می‌شد، در سال ۱۳۳۸ ه.ق در تهران سازمانی فوق العاده سری و توطئه گر بنیان نهاده شد که به «کمیته زرگنده» شهرت یافت، کمیته ای که جمعی از مشاهیر روشنفکری وقت در آن حضور داشتند و «سید ضیاءالدین طباطبایی» مدیر روزنامه رعد که جوانی پرهیاهوی و ناسیونالیست نما بود در رأس این کمیته قرار داشت، اما در میان نام اعضای این کمیته نام آشنای میرزا کریم خان رشتی هم وجود داشت که با توجه به سوابقی که از او گذشت می‌توانیم او را مغز متفکر و هدایتگر این کمیته بدانیم. کمیته ای که با شعارهای ناسیونالیستی خود سعی داشت بلشویک‌ها را فریب دهد در حالیکه این وصف به هیچ وجه با بسیاری از اعضای آن سازگاری نداشت. لذا می‌توانیم «کمیته زرگنده» را کانون توطئه گری بدانیم که مجری طرح های سرویس اطلاعاتی انگلستان بوده است و می‌توانیم بگوییم که میرزا کریم خان رشتی رابط این کمیته با اردشیر ریپورتر - رئیس شبکه اینتلیجنس سرویس در ایران - بوده و طرح های اینتلیجنس سرویس را به آن انتقال می‌داده است، هرچند که برابر اسناد سید ضیاء هم ارتباطاتی موازی با سفارت بریتانیا در تهران داشته است.^۴ و همانطور که گفته شد اصلی ترین کارکرد این کمیته از بین بردن نهضت جنگل بوده است. نقش میرزا کریم خان به عنوان اصلی ترین اجرا کننده ی عملیات های توطئه گرانه علیه نهضت جنگل را می‌توان در سایر مآخذ معتبر یافت کما اینکه دولت آبادی به این مسئله اذعان دارد.^۵ همچنین مرحوم فخرائی نیز چنین می‌نویسد: «میرزا کریم خان رشتی که در واقعه مشروطیت

از سرجنبانان متنفذ به شمار می‌رفت و ملاکین درجه اول گیلان مانند سردار معتمد [پدر حسن اکبر] و سپهدار [فتح الله اکبر] و حاجی سید رضی و جز این‌ها از نامبرده حساب می‌بردند، این بار نیز پیشقدم شد، اما چون مرد زیرک و عاقل و سیاستمدار بود، علناً وارد میدان مبارزه نگردید و به عادت همیشگی خود دیگران را آلت فعل نموده و خود در پشت پرده استتار به انتظار نشست.^۶

«آلت فعل» او در این توطئه دو چهره ی خائن و سست عنصر بودند؛ یکی برادر بزرگش سردار محیی و دیگری احسان الله خان دوستدار است که وصفشان خواهد آمد. جالب آنکه دامنه ی فعالیت میرزا کریم خان به همینجا ختم نشد و در حین فروپاشی نهضت جنگل به هدف دومی که در تشکیل کمیته زرگنده به آن می‌اندیشید، یعنی تشکیل دیکتاتوری در ایران اقدام کرد، و «رضا خان میرپنج» را که از چماقداران سردار محیی در کردستان بود و به خوبی از روحیاتش باخبر بود را به اردشیر ریپورتر متصل کرد.^۷ میرزا کریم‌خان در سلطنت رضاشاه، در نقش مغز متفکر انگلیس و با عنوان مشاور مخصوص شاه، نقش کلیدی ایفا می‌کرد. بعد از رضاشاه هم تا پایان عمر در کنار شاه جوان محمدرضا پهلوی نقش واسطه دربار و سفارت انگلیس را به خوبی ایفا کرد. در روز ۲۹ فروردین ۱۳۲۶ ش، ۷۰ سال زندگی اش که سراسر مکر و فریب و ضدیت با دین و خدمت به دشمنان بود به پایان رسید. در مرگ او محمدرضا پهلوی عزادار شد.

عبدالحسین خان معزالسلطان (سردار محیی) همانطور که گذشت سردار محیی برادر بزرگتر میرزا کریم خان و از خانواده بزرگ «اکبر» بود. زندگی خیانت‌بار او همچون برادرش ابعاد گوناگونی دارد که تاریخ گواه آن است. او همچون برادرش در شکل‌گیری مشروطه و انحراف آن مؤثر بود و آلت دست برادرش جهت ایجاد انحراف در نهضت جنگل بود. کما اینکه رهبر

دلیر نهضت جنگل، میرزا کوچک خان جنگلی در نامه اش به حیدر عمو اوغلی (در تاریخ ۱۷ نوامبر ۱۹۲۱) به صراحت سردار محیی را خائن می‌خواند.^۸ و به گواه اسناد تاریخی او بود که تحت امر برادرش، احسان الله خان دوستدار را در خیانت به جنگل هدایت می‌کرد. و اما فرجام شوم سردار محیی بعد از فروپاشی نهضت جنگل که خود یک اصلی ترین عوامل آن بود، اینگونه رقم خورد که به همراه کمونیست هایی چون ابوالقاسم ذره، سید عبدالحسین حسابی و لابدن اسفندیاری (برادر نیما یوشیج) به شوروی گریختند. البته با توجه به اینکه از سرداران مشروطه و از متمولین گیلان بود و ارتباطات عمیقی با مجامع فراماسونری داشت و برادرش میرزا کریم خان رشتی در همین زمان مشیر و مشاور رضاخان بود، پناه بردن او به شوروی نیز از برگهای مرموز و ناشناخته تاریخ است. به هرحال این خائن در سال ۱۳۰۰ ش در سن قریب ۵۰ سالگی به طرزی مرموزی در شوروی ناپدید شد.^۹ و بالاخره در ۲۵ تیر ۱۳۰۱ در باکو بر اثر سکت درگذشت. بعضی از محققین می‌گویند که او به خاطر جاسوسی برای انگلیس، توسط دستگاه اطلاعاتی شوروی شناسایی و سر به نیست شد..

احسان الله خان دوستدار

یکی از عوامل شکست و سرکوب نهضت جنگل، نقش اطلاعاتی و خرابکارانه ی شبکه مخوف و جاسوسی بهائیت است. احسان الله خان دوستدار چهره ی سرشناس تروریستی که در صفوف نهضت جنگل تفرقه انداخت و به همراه سردار محیی «کودتای سرخ» را علیه نهضت هدایت کرد، به یکی از خانواده های سرشناس بهایی ساری (خانواده دوستار) تعلق داشت.^{۱۰} او در حالیکه ریاست «کمیته آزاد کننده ایران» را برعهده داشت در اولین کنگره حزب کمونیست ایران با صدور پیامی اعلام کرد که کمیته آماده فعالیت های مشترک با کمونیست هاست.^{۱۱} و از

■ احسان الله خان... دارای شخصیت
ضعیف، خودخواه، دارای نظرات اغراق
آمیز و آدمی شهرت پرست است. او جزو
فرقه بابی‌ها (یکی از فرقه‌های انحرافی
ایران) است و پدرزن او میرزا حسن خان
یکی از مقامات مهم این فرقه است.



اینجا پیوند دروغین او با بلشویک‌ها آغاز شد. «عبدالله شهبازی» گزارشی را از جاسوس حزب بلشویک در نهضت جنگل در ارزیابی خود از میرزا کوچک خان و احسان الله خان دوستدار نقل می‌کند که از این قرار است:

«ثابت قدمی فوق العاده میرزا کوچک خان و دقت فوق العاده، علاقه و همدردی او نسبت به اطرافیان و وضع وخیم روستائیان و خویشاوندان، احترام شدید اطرافیان و علاقه به او را برانگیخته است... زندگی کوچک خان خیلی ساده است، او در اتاق ساده ای زندگی می‌کند، همراه رفقای خود و مجاهد‌ها روی تشک کاه می‌خوابد، هیچ گونه مبل و زرق و برقی که مخصوص خان هاست، وجود ندارد. او زندگی کاملاً متواضعانه ای دارد، سیگار نمی‌کشد، خوشگذرانی نمی‌کند، مشروب نمی‌خورد و از ساعت شش صبح تا نصف شب کار می‌کند.»

اما در مقابل تصویری به غایت منفی از احسان الله خان به دست می‌دهد و علت کودتای او علیه میرزا کوچک خان را به تعصبات بهایی گری وی منتسب می‌کند:

«احسان الله خان... دارای شخصیت ضعیف، خودخواه، دارای نظرات اغراق آمیز و آدمی شهرت پرست است. او جزو فرقه بابی‌ها (یکی از فرقه‌های انحرافی ایران) است و پدرزن او میرزا حسن خان یکی از مقامات مهم این فرقه است. از مشخصات ویژه او عدم ابتکار و نداشتن آگاهی سیاسی است. احسان الله خان معتاد و الکلی است به طوری که مصرف و دکای او در روز پنج بطری و مصرف تریاکش تا دو مثقال است و این مقدار زیادی است. او در اثر نفوذ گروه سردار محیی سریعاً ترقی کرده است... او می‌خواست کوچک خان را به مرام باب جلب کند ولی کوچک خان اعتراض کرد. این امر سبب شد که این بابی، که به تدریج شبکه دسایس خود را تنیده بود، با دار و دسته خود از اردوی کوچک خان خارج شود... سردار محیی این شخص بی اراده و بی فکر را مطمئن کرده بود که با

برقراری کمونیزم در این بهایی‌گری در ایران موفق خواهد شد و آن را مذهب رسمی اعلام خواهند کرد... و این بود عللی که احسان الله خان را از کوچک خان دور می‌کرد و موجب شد به دشمنان او بپیوندد.^{۱۲}

جالب آنکه خود میرزا کوچک هم در نامه مورخ ۱۷ نوامبر ۱۹۲۱ م به حیدر عمو اوغلی، احسان الله خان را «یک آدم الکلی که تمام مشاعر خود را از دست داده» و واجد صفات منفی دیگر است معرفی می‌کند.^{۱۳}

پس از شکست و فروپاشی نهضت جنگل، احسان الله خان نیز همراه سردار محیی و باقی روشنفکران به شوروی گریخت، او تا سال ۱۹۳۲ م مورد پیگیری سرویس اطلاعاتی شوروی قرار نگرفت و همواره مورد تایید حکومت شوروی بود. او سالهای ۱۹۳۰-۱۹۳۲ در مجله شرق نو به درج خاطراتش پرداخت و ضمن آن ادعاهای فراوانی در جهت بی اعتبار ساختن میرزا کوچک خان و مقصر قلمداد کردن او مطرح ساخت و خود را فردی با مواضع انقلابی نشان داد. با این وصف دست روزگار او را رها نکرد و سرانجام سازمان امنیت شوروی در پیگیری رخنه عوامل اینتلجنس سرویس در میان کمونیست های ایرانی و قفقاز به او مشکوک شدند و او را دستگیر کردند.^{۱۴}

اتهام‌هایی که متوجه او بود فعالیت علیه دولت شوروی، جاسوسی برای انگلیس و بعدها جاسوسی برای آلمان، فعالیت ضد حزب کمونیست ایران و... بود. او را بیش از یک سال در زندان و زیر شکنجه قرار دادند. مدتی بعد از دستگیری و شکنجه های اولیه، او را برای بازجویی بیشتر به مسکو فرستادند و سرانجام در روز ۱۹ اسفند ۱۳۱۷ش در دخمه های ساختمان دزژینسکی او را اعدام کردند و به زندگی خائنه اش خاتمه دادند.

علاوه بر احسان الله خان ماموران بهایی دیگری نظیر میرزا شفیع خان نعیم نیز در صفوف نهضت جنگل حضور داشتند که به برخی از آنها در ادامه اشاره خواهد شد.

غلامحسین ابتهاج

نمونه دیگر از این بهائیان «غلامحسین ابتهاج» (پسر ابراهیم خان ابتهاج الملک و برادر ابوالحسن ابتهاج) است که از جاسوسان قدرتمند انگلیس در منطقه بود و به وسیله انقلابیون جنگل دستگیر شد. جنگلی‌ها می‌خواستند او را محاکمه کنند که احسان الله خان با وساطت مانع شد.^{۱۵}

میرزا رضا خان افشار

رضا افشار (متولد ۱۲۶۶) نیز بهایی بود، او همزمان با نهضت، پیشکار مالیه گیلان بود. او به همراهی با انقلابیون پرداخت و در «کمیته اتحاد اسلام» مسئولیت مالی را به دست گرفت. وی از عوامل مؤثر در تفرقه میان سران نهضت بود و سپس در بحبوحه گرفتاری های نهضت ۸۴۰ هزار ریال پولهای جمع آوری شده از مردم برای مصارف جنگی را برداشت و به تهران گریخت. او با این پول به کسب و تجارت پرداخت و ثروت بسیار اندوخت و برای تحصیل به آمریکا رفت. رضا افشار در دوران سلطنت رضاشاه مشاغلی چون حکومت گیلان، حکومت کرمان، مسئول راهسازی کشور و استانداری اصفهان را به عهده داشت.^{۱۶}

حیدرخان عمواغلی

او از روشنفکران چپ بود که به کمونیزم پیوسته بود. حیدرخان در زمان مشروطه از مشروطه خواهان تندرو بود و به خاطر همین تندروی مشهور شده بود. ترورهای متعددی به دست او انجام شد که از جمله آنها ترور محمدعلی شاه



و ترور اتابک امین السلطان بود.

حیدرخان در زمان نهضت جنگل، ظاهراً برای حل مشکلاتی که بلشویک‌ها در گیلان به وجود آورده بودند به گیلان وارد شد. او از پایه‌گذاران اولین حزب کمونیستی در ایران بود و با رهبر شوروی لنین و اطرافیانش ارتباط نزدیکی داشت. گفته‌اند عموغلی در زمان نهضت جنگل، از سوی شوروی‌ها به رشت فرستاده شد تا جلوی کارهای افراطی احسان الله خان را گرفته و به میرزا کمک کند ولی خیلی زود معلوم شد که به قصد دیگری به نهضت گام گذاشته است. او از طرف روس‌ها مأموریت داشت تا میرزا را از سر راه بردارد و خودش زمام نهضت را بر عهده گیرد. با کشف اهداف خیانتکارانه اش، به دستور میرزا دستگیر شد تا محاکمه گردد ولی درگیری‌های پایانی نهضت، این امکان را فراهم نکرد و حیدرخان در بند اعضای ایل «آلیان» بود. وقتی که نهضت فروپاشید و سران آن دستگیر و یا فراری شدند، اعضای ایل از ترس اینکه نگهداری حیدرخان برای شان مشکل ایجاد کند، او را خفه کردند و در همانجا دفن کردند.

سیدجعفر پیشه‌وری

او نیز از روشنفکران چپ بود که از سال‌ها قبل از نهضت، به کمونیست‌ها پیوسته بود. او با اینکه ایرانی بود ولی در شوروی ساکن بود و از بلشویک‌هایی بود که در زمان نهضت وارد گیلان شدند. پیشه‌وری در آن زمان به نام سیدجعفر جوادزاده خلخالی شناخته می‌شد. زمانی که در توافق با میرزا، هر گونه تبلیغات کمونیستی در گیلان ممنوع بود، پیشه‌وری در رشت شروع به انتشار روزنامه کامونیست کرد و به این ترتیب اعلام کرد که شوروی قصد عمل به توافق را ندارد. او از کسانی بود که با کودتا در صدد ترور میرزا

و به دست گرفتن نهضت بودند و در دولت کودتایی هم که موقتاً در رشت تشکیل شده بود به وزارت رسیده بود.

پیشه‌وری از بنیانگذاران حزب کمونیست در ایران بود و بعدها در زمان رضاخان به همراه سایر اعضای حزب کمونیستی زندانی شد. در سال ۱۳۲۵ قائله تجزیه طلبانه آذربایجان را که یک غائله کمونیستی بود رهبری کرد. در این قضایا، شوروی با به میدان آوردن تمام نیروهایش در ایران در صدد بود تا ایران را تجزیه کند و روشنفکران چپ، به عنوان سربازان مزدور شوروی به خدمت پیشه‌وری در آمدند. در نهایت دولت وقت موفق شد در مقابل این بحران بایستد.

البته به غیر از افراد چپ و روشنفکر، کسان دیگری نیز بودند که باعث ضربه خوردن نهضت جنگل شدند و در اینجا به مناسبت ذکر برخی از خائنین به نهضت جنگل به تعدادی از آنها نیز خواهیم پرداخت.

خالوقربان

او اولین خائنی بود که به مکافات عملش رسید و بیشتر از ۶ ماه بعد از شهادت میرزا کوچک زنده نماند. او که سردسته گروه‌های پیوسته به نهضت بود و به مقام‌هایی چون فرماندهی نیروهای رشت رسیده بود، با احسان الله خان همصدا شد و به میرزا کوچک خیانت کرد. چند بار میرزا او را بخشید ولی باز خیانت‌هایش را تکرار کرد. زمانی که رضاخان در آخرین حمله، به گیلان وارد شد، خالوقربان با تمام نیروهایش تسلیم رضاخان شد. در عوض رضاخان به او پول و درجه سرهنگی داد تا با نیروهایش در اردوی رضاخان بماند و در دستگیری میرزا کمکش کند. او به این کار تن داد و علاوه بر آن، سر بریده میرزا کوچک را به عنوان تحفه

برای رضاخان و سفیر انگلیس برد. پاداش او این بود که برای خدمت به دولت، همراه با نیروهایش به قزاق‌هایی که برای یک درگیری در زنجان بودند ملحق شود. در حین همین درگیری بود که دوستش «کریم خان کُرد» به ضرب گلوله او را کشت. کریم خان پس از تسلیم شدن خالوقربان به رضاخان و خیانت به میرزا، از او کینه سختی به دل داشت و در روز ۶ خرداد ۱۳۰۱ از این فرصت جنگی استفاده کرد و او را هدف گلوله قرار داد و به قتل رساند.

سید جلال چمنی

سید جلال چمنی که مدت‌ها از یاران میرزا کوچک خان و از سران نظامی نهضت بود، از رضاخان پول گرفت، با نیروهایش تسلیم او شد و در سرکوب جنگل همکاری جدی کرد. او بعد از مدتی به پشتوانه سردار مقتدر طالشی حاکم ظالم طالش - که همیشه حمایت انگلیس‌ها را با خود داشت - سر به عصیان گذاشت و با نیروهای رضاخان هم جنگید. رضا خان که محیط گیلان را سراسر انقلاب و خطر می‌دید، مخالفت کسی را در آن تاب نمی‌آورد و دستور داد تا سیدجلال را به شدت سرکوب کنند. سید جلال مدتی گیلان را نا امن کرده بود اما در مقابل رضاخان دیگر نه سردار مقتدر طالشی و نه کنسول انگلیس از او حمایت نکردند و به همین خاطر دستگیر شد. رضاخان که باید قاطعیت خودش را به گیلانی‌ها نشان می‌داد در راه سرکوب بقایای نهضت از هیچ جنایتی فروگذار نمی‌کرد. در این میان فرقی بین وفاداران به میرزا و خائنین به او وجود نداشت به همین خاطر سید جلال چمنی در رشت به همراه ۱۳ نفر از یارانش در ۸ مهر ۱۳۰۱ تیرباران شد.

حسن خان آلیانی

بعد از اینکه جنگل رو به افول رفت، حسن خان آلیانی معروف به معین‌الرعا که از سران جنگل بود تسلیم رضاخان شد. او با قوای دولتی همکاری نمود و انبارهای اسلحه جنگل را

تحویل دولت داد. همین خوش خدمتی‌ها باعث شد که بعد از شهادت میرزا، یعنی زمانی که همه مجاهدین جنگل در زندان و زیر شکنجه بودند، معین‌الرعا به حکومت فومنت منصوب شود. دیری نپائید که در خرداد ۱۳۰۵ او با شلیک یکی از رعایای خود کشته شد. معروف شد که این کشتار به دستور سرتیپ بصیر دیوان (که بعداً فضل‌الله زاهدی نام گرفت) انجام شده است. زاهدی که به فرماندهی تیپ شمال کشور از سوی رضاخان منصوب شده بود از قدرت گرفتن حسن خان آلیانی بیم داشت، از همین رو کمر به قتل او بست.

حاج احمد کسمایی

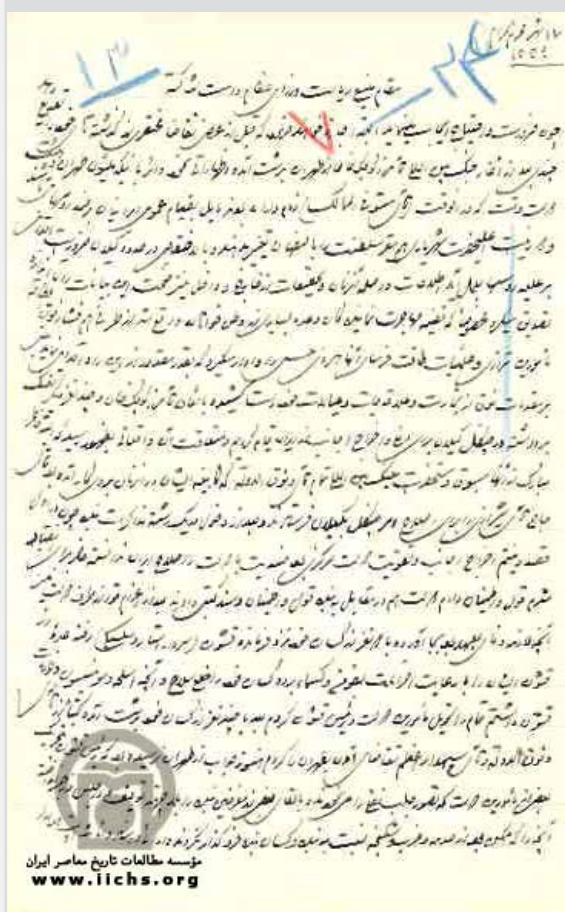
حاج احمد کسمایی مرد شماره دو نهضت بود که در تشکیل نهضت نقش فعالی داشت اما حسادت به میرزا کوچک باعث شد تا میرزا را تنها گذاشته، امان نامه گرفته و تسلیم دولت و ثوق الدوله شود. به تحریک همین دولت، تجهیز شده و برای سرکوب نهضت به جنگ میرزا آمد ولی شکست خورد و با اینکه اسیر شده بود ولی توسط اعضای نهضت به سلامت به تهران بازگشت. مدتی ساکت بود تا اینکه احسان‌الله خان به خیانت هایش دست زد و حاج احمد به احسان پیوست تا کمکش کند. نقش حاج احمد در مشاوره دادن به احسان و تحریک به ضدیت با میرزا بسیار موزیانه بود. او تا پایان زمان شهادت میرزا در کنار احسان بود و همراه او به شوروی گریخت. بعد از کشته شدن احسان‌الله خان در شوروی به جرم جاسوسی برای انگلیس، حاج احمد هم به زندان شوروی‌ها افتاد و مدتها در باکو زندانی بود و خانواده‌اش در آن شهر سرگردان بودند. خطر کشته شدن او را تهدید می‌کرد. دولت شوروی فهمیده بود، غالب ایرانیانی که در آن قضا یا پا به شوروی گذاشته بودند، جاسوس انگلیس بودند و این جرمی نبود که قابل بخشش باشد. بالاخره او با زحمت بسیاری

توانست از زندان شوروی نجات یابد و خودش را به ایران برساند. همین که به ایران رسید دستگیر شد و مدتی نیز در تهران در حبس بود. وی بعد از مدتها از زندان آزاد شد و به گیلان بازگشت و با بدبختی و فقر زیست و مردم گیلان به او به چشم یک خائن می‌نگریستند. او در ۲۷ اسفند ۱۳۳۰ ش در رشت درگذشت. عجیب ترین وصیتش این بود که او را در زیر پای میرزا کوچک دفن کنند! شاید می‌خواست کمی از درد وجدانش بکاهد.

خاتمه: آنچه در این نوشتار گذشت تنها بخشی از خیانت‌های جریان روشنفکری در ایران است که علی رغم شعارها و ادعاهایشان در ظلم ستیزی و مردم محوری، در برهه های مختلف جلوی اجرای عدل و عدالت و حکومت های مردم محور را در ایران سد کرده اند و زمینه ی فساد و دیکتاتوری را در ایران فراهم کردند. علاوه بر این در بسیاری از جریانات، علنا به عنوان پیاده نظام کشورهای استعمارگر، در صدد بودند تا ایران را به کام انگلیس و روسیه فرو ببرند.

پی نوشت

۱. ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، ج دوم، ص ۸۵.
۲. همان، ج دوم، ص ۷۵.
۳. سردار جنگل، ص ۴۰ و ۴۲.
۴. ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، ج دوم، ص ۷۶ و ۷۷.
۵. همان، ج دوم، ص ۷۸-۸۰.
۶. سردار جنگل، ص ۴۵۳.
۷. ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، ج دوم، ص ۸۶.
۸. همان، جلد دوم، ص ۸۲.
۹. همان، جلد دوم، ص ۸۴ و ۸۵.
۱۰. درباره خانواده بهایی دوستدار مراجعه شود به: تاریخ ظهور الحق، ج ۸، ق ۲، ص ۸۱۸. (به نقل از: جستارهایی از تاریخ بهایی گری در ایران، ص ۵۴).
۱۱. ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، جلد دوم، ص ۸۲.
۱۲. جستارهایی از تاریخ بهایی گری در ایران، ص ۵۴-۵۶.
۱۳. ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، جلد دوم، ص ۸۲.
۱۴. همان، جلد دوم، ص ۸۵.
۱۵. همان، ص ۵۶ و ۵۷.
۱۶. ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، جلد دوم، ص ۸۲.



آذر به نیمه نرسیده بود که زمین سفیدپوش و برفی گیلان به سرخی خون مردی درآمیخت که سال‌های سال پرچم مقابله با استعمار و استبداد را به طور هم‌زمان بر افراشته بود. میرزا کوچک خان جنگلی، طلبه کفایه خوانده‌ای که وقتی دید کار به آخر رسیده و دفاع از دین و سرزمین جز با تپانچه و تفنگ ممکن نیست، لباس تبلیغ دین به درآورد و جامه جهاد به تن کرد. این شد که نام میرزای مبارز، همنام همه قهرمانان مذهبی سرزمین من، ماندگار و بلندآوازه گشت، تا پاسخی تاریخی باشد به ظالمانی که سر بریده او را در برخی محله‌ها چرخاندند تا مثلاً کسی هوای مقاومت و مجاهدت به سرش نزنند، اما بی‌خبر از آینده که این سر به دار شدن، در دل مردمان سرزمین من، از روحانی مجاهد، سردار جنگل می‌سازد! سرداری که چند صباهی دیگر، در طلوعه پیروزی انقلاب اسلامی ایران، هشت هزار شهید غیور گیلانی و هزارها شهید از هزارها شهر و دیار دیگر به او اقتدا خواهند کرد.

نام میرزا و نهضتش در تاریخ معاصر ایران همواره قرین بحث‌های فراوانی بوده که در نتیجه اش هر طیفی خواسته تا به نحوی این نهضت پرائر را با زاویه دید خاص خود و در برخی موارد به نفع خویش، روایت کند. این است که بازخوانی تحقیقی نهضت جنگل با تمام زوایای پیدا و پنهانش، اصلی است که زمینه ساز عبرت آموزی و درس اندوزی دقیق‌تر از آن خواهد شد. نوشتار حاضر مرور مختصری است به برخی از عبرت‌های نهضت جنگل.

شاید مهم‌ترین نکته‌ای که در این نهضت مشاهده می‌گردد، خواستگاه دینی آن است به این معنا که جنگلی‌ها که هم‌زمان در جبهه‌های مختلف به مبارزه مشغول بودند، با انگیزه احیای عزت اسلامی به این عرصه وارد شده بودند و با تکیه بر نیروی مردمی، با مقاومت در برابر استعمار خارجی و با مقابله با استبداد داخلی، در پی احقاق حقوق اساسی مردم بودند که تعبیر جامع مقام معظم رهبری در این زمینه بسیار قابل تأمل و خواندنی است که در آن، نهضت جنگل را به مثابه میناتور از جمهوری اسلامی دانسته‌اند و از این حیث، در مطالعه نهضت جنگل و عبرت‌آموزی از آن باید ریشه‌های اسلامیت و جمهوریت را به طور توأمان در آن جستجو کرد. این است که نهضت جنگل نه یک قیام دینی صرف است و نه یک جنبش مردمی خالی از نگاه عقیدتی و دینی. روحانی بودن رهبری نهضت، ارتباط مستمر و سازنده با جمعیت اتحاد اسلام که متشکل از تعدادی از مجتهدین و علمای طراز اول گیلانی بود، متون

عبرت‌هایی از نهضت جنگل



شاید مهم‌ترین نکته‌ای که در این نهضت مشاهده می‌گردد، خواستگاه دینی آن است به این معنا که جنگلی‌ها که هم‌زمان در جبهه‌های مختلف به مبارزه مشغول بودند، با انگیزه احیای عزت اسلامی به این عرصه وارد شده بودند و با تکیه بر نیروی مردمی، با مقاومت در برابر استعمار خارجی و با مقابله با استبداد داخلی، در پی احقاق حقوق اساسی مردم بودند

پایه و اساسنامه‌های نهضت، همه و همه می‌تواند اثبات‌کننده جنبه دینی نهضت باشد و از دیگر سو، پشتیبانی اقتصادی و تأمین نیروی انسانی نهضت توسط مردم، می‌تواند دلالت به جنبه مردمی نهضت داشته باشد.

با توجه به مطالب پیش‌گفته زمینه‌های انحطاط و تضعیف نهضت را نیز باید در تضعیف جمهوریست و اسلامیت نهضت جستجو کرد. شایعه‌سازی پیرامون کمونیست بودن این حرکت که از نظر تاریخی در بحبوحه انقلاب شوروی قرار دارد، و وجود برخی از عناصر بدسابقه و متمایل به جریان چپ در نهضت، به عنوان مؤید این شایعه‌ها عملاً پایگاه اسلامیت نهضت را هدف گرفته، به جدائی از جمعیت اتحاد اسلام و روحانیت سنتی منجر می‌شود که در اثر آن، اطمینان مردم به دینی بودن نهضت، سلب می‌گردد. اتهام در رابطه نهضت با کمونیسم که هرچند در سطح عوام وجود داشت اما موجب بدبینی به نهضت شد و اسلامیت نهضت را زیر سؤال برد.

از دست دادن پایگاه مردمی نهضت نیز ضایعه دیگری بود که میرزا و یارانش را به خط پایان نزدیک‌تر کرد. اتهام یاغی‌گری به جنگلی‌ها که با اعمال ضد مردمی و غارتگرانه تعدادی از فرصت‌طلبان در گوشه و کنار، تکمیل می‌شد، به آسانی می‌توانست ذهن توده‌ها را به ضد مردمی بودن حرکت آلوده کند و پایگاه مردمی حرکت جنگلی‌ها را از بین ببرد. باب شدن یاغی‌گری به بهانه الگوپردازی غلط از نهضت که چه بسا به تحریک حکومت و به منظور خراب کردن وجه نهضت بود، یکی از راه‌های مقابله پنهان با نهضت به شمار می‌آید که البته نمونه‌هایی از این حرکت‌ها در انقلاب اسلامی هم قابل مشاهده است. مثلاً پس از قیام عظیم ۱۵ خرداد، رژیم شاه با شایعه‌سازی‌های ناجوانمردانه، حرکت مردم را ارتجاعی خواند و آن را نمونه‌ای از خروش اوباش دانست که به تحریک ملاکان به خیابان آمده‌اند تا مثلاً انقلاب مردمی «شاه و ملت» اتفاق نیفتد. که صد البته این مشکل به تدبیر حکیمانه امام عزیز حل می‌شود و از فاسد شدن اذهان نسبت به نهضت امام جلوگیری می‌گردد، اتفاقی که در مورد نهضت جنگل هرگز رقم نخورد. البته نباید نقش کادر رهبری نهضت را نیز در فراگیر شدن این شایعه‌های ناجوانمردانه نادیده گرفت زیرا آنان با قدم زدن در مرز شبهات و با قرار گرفتن در مواضع تهمت، زمینه را برای سلب اطمینان مردمی فراهم آورده بودند. صد البته بازخوانی ریشه‌ها

و نموده‌های اسلامیت و جمهوریت در نهضت جنگل و زمینه‌های تضعیف آن، خود موضوع مقاله دیگری است که در این مقال نمی‌گنجد. گذشته از تضعیف پایگاه دینی و مردمی نهضت که از نظر نگارنده به عنوان عامل اصلی انحطاط آن مطرح است، از وجود برخی از عوامل فرعی نیز نباید غافل افتاد.

وجود عناصر ناخالص در نهضت مانند خالو قربان و احسان الله خان، وادادگی، خستگی و یا به قول برخی از محققین، روحیه سازش‌پذیر برخی از یاران اصلی میرزا مانند دکتر حشمت، بسیج نیروهای داخلی علیه نهضت جنگل که با مدیریت رضاخان میرپنج انجام گرفت، قطع کمک‌های مردمی و مالی به نهضت با کنار کشیدن کسانی مانند حاج احمد کسمائی، همه و همه را باید از عوامل تضعیف نهضت جنگل و از سرفصل‌های عبرت‌آموزی از نهضت این حرکت بر شمرد.

از این گذشته، استفاده میرزا از عناصر غیر مسلمان در نهضت مانند گائوک آلمانی، گرچه به هدف استفاده از تمام ظرفیت‌های مبارزاتی جنگلی‌ها صورت گرفت ولی عملاً زمینه نفوذ شایعاتی در باب غیر اسلامی بودن یا کمونیستی بودن نهضت را فراهم کرد.

آنچه مظلومیت مضاعف نهضت را رغم می‌زند و از طرفی علامت اهمیت این حرکت است، حضور رضاخان قلدر در رأس جبهه داخلی مقابله با نهضت است؛ به طوری که پای کثیف دیکتاتور کبیر پهلوی [رضا خان قلدر- پیش از رسیدن به کاخ سلطنت بر خون پاک جنگلی‌های قهرمان قرار گرفته است و با این همه آنچه در افواه برخی از مردم عوام رایج است اینکه رضاشاه از کشتن میرزا ناراحت شده و حتی کسی که سر را به او تقدیم کرده یعنی خالو قربان خائن- را کشته است!

آنچه گفتنی‌ست اینکه مظلومیت میرزا و یارانش را نباید در یک بازه زمانی خاص خلاصه کرد، چه اینکه بعد از گذشت سال‌های متمادی از شهادت میرزا، هنوز هم زبان‌های مغرضی در تحریف اهداف قیام جنگلی‌ها واگویی می‌کند و قلم‌های مسمومی در تمسخر، تحریف، مصادره، اتهام‌زنی غیرمستند و... به نهضت جنگل و شخص میرزا به حرکت در می‌آید اما روحیه شهادت‌طلبی میرزا که در برخی از یاران او وجود نداشت، هم دلیل صدق حرکت اوست و هم رمز ماندگاری‌اش در تاریخ و جان و دل مردم ایران و لذا باید گفت میرزا با شهادت مظلومانه‌اش راه تازه‌ای را پیش پای مجاهدان گشود که حرکت‌های الهی نه با برچسب‌های ناجوانمردانه قابل انکارند و نه تمام شدنی.

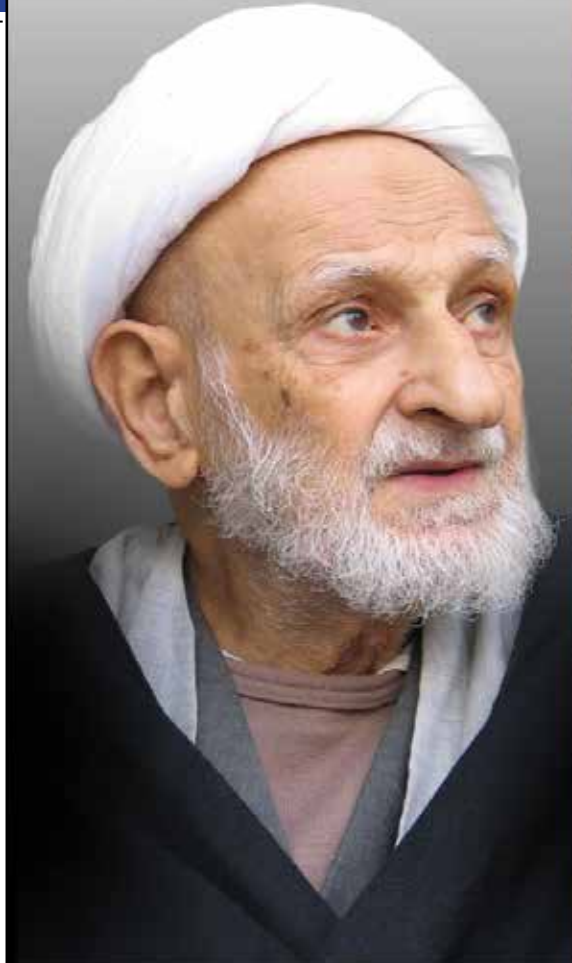
.... تا مبارزه هست ما هستیم

گزارشی از دیدار میرزا کوچک و سفیر انگلیس
در بیان مرحوم آیت الله العظمی بهجت (ره)

آیت الله بهجت وقتی در سال های دهه ۲۰ از نجف به ایران بازگشت در قم ساکن شد. در این زمان در حوزه قم دوست یا آشنایی نداشت جز امام خمینی که در سنین جوانی به سر می برد. این دو دوست با هم گعده های طلبگی ای هم داشتند که در آن از هر دری سخن می گفتند. آیت الله بهجت گاهگاهی وقایع نهضت جنگل و شرح احوال میرزا کوچک را برای امام خمینی می گفت و امام با اشتیاق به این سخنان گوش می داد. این گفتگوها برای امام بسیار دلنشین بود چرا که با طبع ظلم ستیز و مبارزش سازگاری داشت.

یک بار آیت الله بهجت قضیه ای را برای روح الله جوان نقل کرد که برای امام بسیار جالب بود و از این مطلب به وجد آمده بود. قضیه از این قرار بود:

انگلیسی ها در سال های آخر سلطنت قاجاریه به این نتیجه رسیده بودند که این سلسله قاجاریه، منافع آنها را تامین نمی کند. آنها دیگر آمیدی به اصلاح قاجاریه نداشتند از همین رو به دنبال اشخاصی می گشتند که آنها را بر ایران حاکم کنند و سلطنت قاجاریه را از میان بردارند. انگلیسی ها مهره های مختلفی را آزمودند ولی هر کدام دارای اشکال بود. کسی که انگلیسی ها به دنبالش بودند باید در میان مردم چهره محبوبی داشته باشد و یا حداقل منفور نباشد، باید منافع انگلیس را تامین کند، باید مدیریت داشته باشد و ... در همین زمان سفیر انگلیس به نزد میرزا کوچک خان رفت. یکی از بهترین شخصیت ها برای سپردن کشور به او، میرزا کوچک بود چرا که سال ها در مقابل استبداد و استعمار جنگیده بود و در میان مردم ایران بلکه کشورهای همسایه محبوبیت زیادی داشت. مردم او را بزرگترین



تا مدت ها مرکز فعالیت های میرزا کوچک شهر فومن بود. فومن یکی از شهرهای استان گیلان است که هم مناطق کوهستانی دارد و هم جلگه ای. در همین زمان که شعله های جنگل زبانه می کشید آیت الله بهجت در سنین نوجوانی در فومن به سر می برد. ایشان بسیاری از وقایع نهضت جنگل و رهبر قیام، میرزا کوچک را از نزدیک دیده بود. وی سال ها بعد از شهادت میرزا کوچک با علاقه پای صحبت سران جنگل می نشست و از مبارزات سردار جنگل و رشادت هایش می شنید. وی بسیاری از وقایع جنگل را با واسطه افرادی که خودشان در کنار میرزا کوچک بودند یا در بسیاری وقایع حضور داشتند شنیده بود.

انقلابی ایران می‌دانستند که اگر قرار است کسی اوضاع را به دست بگیرد این اوست. او سابقه کار های تشکیلاتی عظیمی را داشت و سال‌ها مبارزه به او تجربیات زیادی افزوده بود. همین ویژگی‌ها باعث شد که انگلیسی‌ها به او امید ببندند. سفیر انگلیس در ایران شخصیتی بود که در بسیاری مواقع شاه ایران و مسئولین کشوری از او حساب می‌بردند. سفیر به نزد هر کسی نمی‌رفت و در تهران برای خودش حکومتی داشت. اما برای این مسئله که بحث منافع کشور انگلیس در میان بود به گیلان سفر کرد. سفارت انگلیس با سران نهضت تماس گرفت و برای روزی معین در رشت قرار گذاشتند. میرزا کوچک و چند نفر یک سوی میز و سفیر انگلیس به همراه اطرافیانش سوی دیگر نشسته بودند. سفیر لب به سخن گشود. او اوضاع کشور را تشریح کرد و گفت که دولت انگلیس از سلسله قاجاریه ناراضی است چرا که گاهی به حرف ما گوش می‌دهد و گاهی به حرف روس‌ها. ضمناً قدرت ندارد که منافع ما را در ایران تامین کند. همین مسائل باعث شده که دولت فحیمه انگلیس به فکر کنار گذاشتن این دولت و روی کار آوردن نظامی بهتر است. شما هم سال‌ها است که دارید برای کشور خودتان مبارزه می‌کنید. الان فرصت خوبی است تا به اهداف تان برسید. شما می‌توانید حکومت مرکزی ایران را به دست بگیرید. سلطنت قاجاریه هم برچیده خواهد شد. شما می‌توانید بر ایران سلطنت کنید و هر گونه که می‌خواهید این کشور را اداره کنید. شما می‌توانید در ایران جمهوری راه بیندازید یا هر نوع حکومت دیگری که می‌خواهید. ما هم دل در خاک ایران نداریم و اصلاً نیازی به خاک ایران نداریم. ما یک سری منفعی در این کشور داریم که آنها باید تامین شود.

میرزا کوچک سرش را پایین انداخته بود و به صورت سفیر نگاه نمی‌کرد. او با تسبیح سرخ رنگ دانه

درشتی که در دست داشت ذکر می‌گفت. صحبت های سفیر را که شنید به یاد جنگ هایی افتاد که بین نیروهای جنگل و نیروهای انگلیسی رخ داده بود. او به یاد مردانی افتاد که در این جنگ‌ها به شهادت رسیده بودند. او به این مسئله فکر می‌کرد که آن موقع انگلیس با ما می‌جنگید تا ما را از میان بردارد و منافع خودش را در ایران تامین کند. اکنون نیز سفیر انگلیس در مقابل من نشسته و پیشنهاد حکومت ایران را به من بدهد تا باز به منافع شان دست یابند. آنچه مهم است تامین منافع استعماری انگلیس است حالا فرقی نمی‌کند که شاه هر کسی باشد. او می‌داندست که حکومتی را که انگلیس به او بدهد، خودش در زمان رفع نیاز باز خواهد گرفت.

میرزا کوچک سرش را بالا آورد و به چشمان سفیر خیره شد و گفت: حکومتی که شالوده اش را شما بریزید، به درد ما نمی‌خورد. ما چند سال است که داریم با شما مبارزه می‌کنیم. اصل و اساس مبارزه ما و یکی از اهداف اصلی ما این است که شما انگلیسی‌ها را از خاک کشورمان بیرون کنیم. ما سال‌هاست که زندگی آرام در شهر و کنار زن و فرزند را بر خودمان حرام کردیم، آواره کوهها و جنگل‌ها شدیم تا به وظیفه دینی مان عمل کنیم. دین ما به ما می‌گوید که هیچ کافری حق تسلط بر هیچ مسلمانی را ندارد. حالا شما یک ملت را استثمار کرده اید و می‌خواهید آن را زیر یوغ خودتان بکشید. ما مبارزه می‌کنیم برای اینکه منافع ایران برای همین مردم باقی بماند نه اینکه انگلیسی‌ها منافع اش را به جیب خودشان بریزند. ما مبارزه می‌کنیم تا شما نباشید! حالا با بی شرمی تمام من را به «مزدوری» خودتان دعوت می‌کنید؟!

سفیر انتظار نداشت که میرزا با این صراحت مقصودش را بیان کند، او دستپاچه شده بود. چند

لحظه ای طول کشید تا خودش را جمع و جور کند. با لحنی که نشانه تهدید باشد گفت: اگر شما قبول نکردید شخصیت دیگری را هم بعد از شما در نظر گرفته ایم. مطمئن باشید رذل ترین مردم را بر شما مسلط می کنیم. من از اینجا به کرمانشاه و سپس بصره و بعد هندوستان خواهم رفت. شما ۱۴ روز وقت دارید که به این درخواست دولت فخیمه انگلیس پاسخ مثبت بدهید تا کار ایران را به شما بدهیم.

سفیر رفت و میرزا مدتی به فکر فرو رفت. او تلاش کرد تا بفهمد که انگلیس بعد از او چه کسی را برای ایران در نظر گرفته است. میرزا ناراحت بود و می گفت معلوم نیست «کدام شیر ناپاک خورده ای را برای حکومت ایران پیدا می کنند؟»

بعد از گذشت مدتی، رضا خان به طور ناگهانی وارد عرصه سیاسی کشور شد و با کوتای ۱۲۹۹ اوضاع کشور را به دست گرفت. میرزا دانست که منظور سفیر از «رذل ترین مردم» چه کسی بوده است.

این قضیه ای بود که آیت الله بهجت در سنین جوانی در جلسه دوستانه ای برای امام خمینی تعریف کرده بود. خمینی جوان جواب میرزا کوچک را پسندید و بسیار به وجد آمد. او روحیه ظلم ستیزی میرزا را ستود. او سال ها بعد در قیام خود نیز نگاهی به نهضت اسلامی جنگل داشت و از عبرت های آن درس ها گرفت.

شنا سنامه روزنامه جنگل ::::

عنوان:

روزنامه جنگل (ارگان رسمی نهضت جنگل)
سال ۱، شماره ۱

مدیر مسئول: غلامحسین کسمایی

از تاریخ: یکشنبه ۱۹ شعبان ۱۳۳۵ قمری

نوع نشریه: هفته نامه

محل اداره: گیلان، کسما

مکان چاپ: مطبعه کسما

گستره توزیع: کل کشور

قیمت تک شماره: ۷ شاهی

اشتراک: ۶ ماهه ۳۰۰۰۰۰۰۰، ۱ ساله ۵۰۰۰۰۰۰۰۰

تعداد صفحات: ۸ صفحه

زبان: فارسی

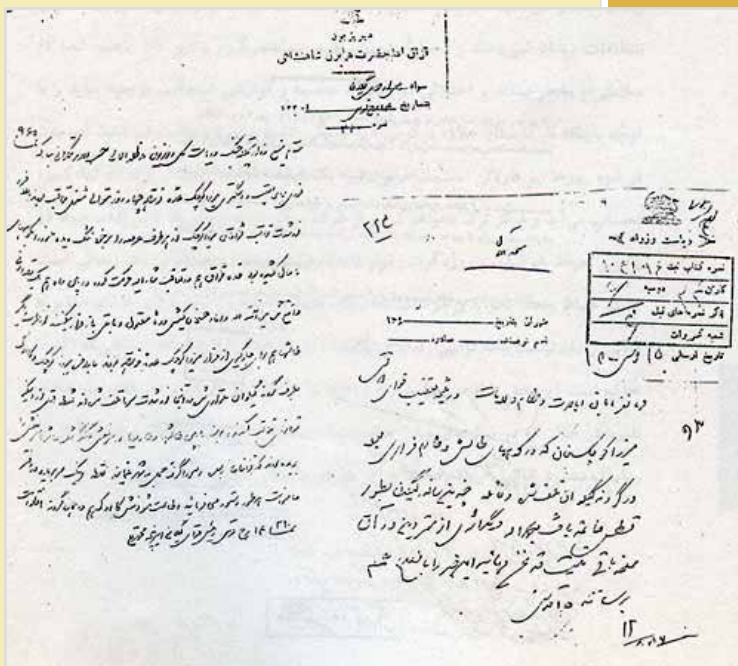




سر از بدن جدا شده میرزا کوچک خان

رنگ ایمان

اسناد سر میرزا کوچک خان در دفتر قزاقها



محتوای سند:

موضوع: سر میرزا کوچک خان در دفتر قزاقها!
توضیحات: مقام منیع وزارت جلیله جنگ و ریاست کل دیویزیون مدظله العالی
حسب الامر تلگرافی مبارک نمرة ۹۶۵ فوری برای تعقیب و دستگیری میرزا کوچک عده فرستاده چهار روز متوالی مشغول تعاقب بودند بالاخره از شدت تعاقب قزاقان میرزا کوچک از هر طرف عرصه را بر خود تنگ دیده خود را به کوههای ماسال کشیده بود. عده قزاق هم در تعاقب مشارالیه حرکت کرده در بین راه هم یک تصادفاتی واقع شده میرزا نعمه الله داماد حسنخان کیش دره مقتول و باقی باز فرار می کنند از طرف دیگر طالشها هم برای جلوگیری از فرار میرزا کوچک عده فرستاده بودند. بالاخره میرزا کوچک و کاوک بطرف گردنه گیلوان متواری شده در آنجا از شدت سرما تلف شده اند [نقطه] قبل از اینکه قزاقهای تعاقب کننده برسند ما بین طالشها و طارمیها در سر نعش گفتگو شده طالشها سر نعش را بریده بودند که قزاقها رسیده و سر را گرفته حمل به شهر می نمایند [نقطه] اینک سر بریده در دفتر حاضر است هر طور دستور می فرمائید اطاعت می شود نمرة ۲۱۰ برج قوس [آذرماه] رئیس قوای گیلان

امیر پنجه محمدعلی

فرمانفرمایان ایالات و حکام ولایات در نتیجه تعقیب قوای دولتی میرزا کوچک خان که در کوههای طالش و طارم فراری بوده در گردنه گیلوان تلف شده و غائله چندین ساله گیلان به طور قطعی خاتمه یافت بحمدالله دیگر اثری از متمرّدین در آن صحنه باقی نیست. قدغن فرمائید این خبر را به اطلاع عموم برسانند.

منبع: بانک اطلاعات موسسه مطالعات مبارزات اسلامی گیلان



■
خب حتما می‌دانید که مشروطه واقعه‌ای پیچیده بود؛ طوری که هرکس نمی‌توانست وارد این فضا شود، ولی با این حال میرزا محکم وارد شد و بسیار پررنگ عمل کرد. ■

... گفت‌وگویی درباره زوایای پنهان نهضت جنگل ...

در طول سال‌های گذشته، به جنبه‌ی اسلام‌خواهی نهضت جنگل پرداخته نشده است. علاوه بر آن، حرف‌های ضدونقیض و تهمت‌های ناروا هم به این جریان وارد شده است، لذا بر آن شدیم که در گفت‌وگویی به این نکات بپردازیم. در این باره، با آقای میثم عبدالهی، پژوهشگری که سال‌ها درباره‌ی نهضت جنگل و میرزا کوچک جنگلی به تحقیق پرداخته و بخشی از آن را در کتاب و مقالاتش منتشر کرده است، به گفت‌وگو نشستیم.

سؤال اول را با خود میرزا کوچک خان شروع می‌کنیم؛ میرزا کوچک خان ظاهراً سوابق طلبگی و روحانی داشته و این در نهضت جنگل هم خیلی پررنگ جلوه کرده.

بله، نقطه‌ی آغاز خوبی است. ایشان طلبه‌ی علوم دینی بود و درسش را در رشت شروع کرد. میرزا هوش سرشاری داشت و در مدت کوتاهی توانست گام‌های بلندی بردارد. میرزا در رشت پیش اساتید مختلفی تحصیل کرد؛ در آن زمان مجتهدهای زیادی در رشت، که مرکزیت داشت، حضور داشتند. حدود ده مدرسه‌ی علمیه هم به‌صورت فعال با طلبه‌های پرجنب‌وجوش فعالیت می‌کردند. میرزا بعد از مدتی به تهران که مرکز علمی حوزه‌های علمیه در ایران بود، هجرت کرد. در تهران علاوه بر علوم منقول، به علوم معقول به‌ویژه فلسفه اهمیت داده می‌شد. هم‌چنین حوزه‌ی تهران یک حوزه‌ی سیاسی پرجنب‌وجوشی هم بود. البته از اساتید میرزا در رشت، تنها به آیت‌الله «سیدعبدالوهاب صالح ضیابری»، یکی از مجتهدین صاحب‌نام رشت و از شاگردان «آخوند خراسانی»، و هم‌چنین در تهران آیت‌الله «شیخ‌محمدحسین یزدی» اشاره کرده‌اند. میرزا در تهران در مدرسه‌های «محمودیه» و «فخریه» یا مروی تهران تحصیل کرده است.

در آن دوره که میرزا در تهران بود، گزارش‌های خوبی از او به‌دست ما رسیده است؛ گفته‌اند شخصیتی با اراده و آزادمنش و اهل استدلال و بحث بوده است. از طرف دیگر، از لحاظ جسمی هم خیلی قوی بود. گفته شده اگر کسی ظلم

فاحشی می‌کرد، باید چماق میرزا را بالای سر خودش می‌دید!

چه شد که میرزا به رشت بازگشت؟

میرزا وقتی صدای مشروطه را شنید و فهمید در رشت هم یک سری وقایع اتفاق افتاده، تهران را رها کرد و در سال ۱۳۲۴ قمری به رشت بازگشت. او در این دوره طلاب را به یادگیری ورزش‌های رزمی، فنون جنگی و جهاد ترغیب می‌کرد و به‌شان می‌گفت: «به کرسی نشاندن اسلام فقط با خانه نشستن و ذکر و دعا حاصل نمی‌شود؛

بلکه باید بلند شویم و تلاش کنیم تا بتوانیم حق خودمان را بگیریم.»

کم‌کم انجمنی از طلاب باعنوان «انجمن روحانیون ایران» سامان پیدا کرد. مرکز این انجمن در تهران بود و یک شعبه هم در رشت ایجاد شد. جالب آن که میرزا برای آن‌ها لباس رزم تهیه کرد و روش‌های جنگی را به آن‌ها آموزش داد.

در این زمان جریان روشنفکری وابسته هم ظهور کرده بود که البته بعضی‌هاشان مثل «حسین کسمایی» طلبه بودند! خب حتما می‌دانید که مشروطه واقعه‌ای پیچیده بود؛ طوری که هرکس نمی‌توانست وارد این فضا شود، ولی با این حال میرزا محکم وارد شد و بسیار پررنگ عمل کرد.

چرا میرزا نتوانست تا انتها با سران مشروطه‌ی گیلان سر کند؟

میرزا وقتی دید سران مشروطه‌ی گیلان خیلی قائل به انجام احکام و مسائل دینی نیستند، کم‌کم از شخصیت‌هایی که در رأس کار بودند، کناره گرفت. با این که هرجا مشروطه نیاز به نیرو داشت، میرزا نخستین کسی بود که حضور پیدا می‌کرد، مانند وقایعی که در گلستان اتفاق

افتاد که در آن‌جا زخمی هم شد. مشروطه‌خواهان در ماجرای فتح تهران در راه قزوین - تهران، مرتکب کارهای غیرمشروعی شدند که در کتاب‌های مختلف آمده است. میرزا به سران مشروطه‌ی گیلان، مانند «میرزا کریم‌خان رشتی» اعتراض کرد و به‌حالت اعتراض با نیروهای تحت امرش به‌طرف رشت برگشت. در واقع مشروطه را رها کرد و آن‌جاست که می‌گوید من این مبارزه را مشروع نمی‌دانم. بعد میرزا کریم‌خان که رئیس مجاهدین رشت و از سران مشروطه‌ی سکولار هم هست به میرزا تعهد می‌دهد که دیگر کار خلافی انجام نشود و میرزا با این تعهد آن‌ها را در فتح تهران همراهی کرد.

پس از فتح تهران، مجاهدین دست به جنایاتی زدند؛ مثل کشتن «شیخ‌فضل‌الله نوری»! میرزا هم ارتباطش را با آن‌ها کاملاً قطع کرد و حتی کمک‌های مالی و حقوقی‌ای که مجاهدین در آن زمان دریافت می‌کردند را هم قبول نکرد. او به‌شدت در فشار مالی و سختی، روزگار می‌گذراند. میرزا پس از این که جمهوری گیلان شکل می‌گیرد، بیانیه‌ای صادر کرد و در جایی خواند که در آن به همین مسائل مشروطه اشاره‌ای می‌کند و نظرش را می‌گوید. ازجمله این‌که: «این انقلاب و نهضت و فداکاری ملت بیچاره، بجای منفعت، مضرت تولید فرمود؛ سابق به اسم سلطنت می‌شده، این دفعه به اسم سلطنت مشروطه؛ هم سلطه و اقتدار جور و ظلم را اعاده دادند.»

پس ایشان در واقع می‌خواست آسیمی که مشروطه به دین وارد کرده بود را با نهضت جنگل اصلاح کند.

دقیقا. خب، مشروطه‌ای که صورت گرفت، مشروطه‌ی غربی بود و نتایج و آثار منفی‌اش سال‌های سال در کشور محسوس بود؛ اما نهضت جنگل از نظر اسلامی خوب شکل گرفت، به‌ویژه این که میرزا نهضت جنگل را ادامه‌ی مشروطه می‌دید، ولی مشروطه‌ای که خودش از آن تعریفی اسلامی داشت.

یک سؤال مهم در این میان مطرح است:

آیا اساساً خود میرزا دنبال مدل حکومت اسلامی بود؟ چون برخی به نفس اسلامیت این نهضت مشکوک هستند.

سؤال خوبی پرسیدید و جا دارد که این سؤال به صورت مفصل پاسخ داده شود. در واقع خیلی از مباحثی که پیرامون نهضت مطرح است، مربوط به همین سؤال است. چون اگر بحث این باشد که میرزا می‌خواست حکومت دینی تشکیل بدهد، یک سری شباهت‌ها میان نهضت جنگل و انقلاب اسلامی به وجود خواهد آمد و این‌ها را باید از یک سنخ دید.

در واقع میرزا و بقیه‌ی اعضای اتحادیه‌ی اسلامی، درصدد بودند تا یک نظام و حکومت دینی تشکیل بدهند. برای این سخن دلایل و شواهد بسیاری وجود دارد. ببینید، حکومت دینی در معنای شیعی خودش، ارکانی دارد که جمهوری اسلامی نیز از این ارکان مستثنی نیست. میرزا هم در برهه‌ای - هرچند کوتاه - موفق به تشکیل یک جمهوری، به عبارتی مینیاتوری از جمهوری اسلامی شد. حالا این جمهوری میرزا یک سری ویژگی‌هایی دارد. من به صورت تخصصی وارد این بحث می‌شوم و برای شما ارکان همین حکومت دینی شیعه را عرض می‌کنم.

رکن اولیه و اصلی حکومت‌های شیعی در طول تاریخ این بوده که همواره رهبری نهضت در دست روحانیت بوده است. واقعیت این است که در نهضت جنگل، رهبری فکری و ایدئولوژیک نهضت با هیأتی به نام «هیأت اتحاد اسلامی» بود. مجتهدین و روحانیون صاحب‌نام گیلان در این هیأت گرد هم می‌آمدند و درباره‌ی مسائل مختلف تبادل نظر می‌کردند. در همین زمان، دو جریان دیگر، یعنی دموکرات‌عامیون و اجتماع‌یون از مطرح‌ترین احزاب بودند. میرزا می‌توانست نهضتش را براساس یکی از این احزاب پایه‌گذاری کند، یا اگر می‌خواست کار مستقلی کند، می‌توانست به آن ترتیب راه‌اندازی کند، اما میرزا در هیچ قالبی از قالب‌های احزاب و تشکلهای آن زمان، که عموماً روشنفکران اداره‌شان می‌کردند، نگنجید و تشکیلات خودش را با نام «هیأت اتحاد اسلامی» راه‌اندازی کرد و تا مدت‌ها هیچ راه ورودی برای

غیر روحانیت نداشت. بنابراین می‌بینیم که این نهضت از ذهن و دل مجتهدین، بزرگان و علمای آن دیار تراوش کرد. البته نمی‌خواهم این را بگویم که تا آخر این‌گونه ماند، خیر؛ تغییرات بسیاری کرد، ولی این شروعش بود.

میتوانید چند شاهد به صورت عینی و دقیق از نهضت جنگل برای تکمیل این مطالب بیان کنید. شاهد بعدی مبنی بر اسلامی بودن نهضت، فتوای آیت‌الله «مدرس» در حمایت از نهضت جنگل است. عده‌ای در آن برهه تلاش می‌کردند تا چنین القا کنند که میرزا کوچک یاغی و آشوبگر است. خب انگلیس‌ها و روس‌ها، همه از او ناراحت بودند، بنابراین او را باید یاغی معرفی می‌کردند. در این میان مرحوم مدرس از میرزا حمایت کرد. مرحوم مدرس در پاسخ به استفتائی چنین نوشت: «حقیر از آقامیرزا کوچک‌خان جنگلی و اشخاصی که صمیمانه و صادقانه با ایشان هم‌آواز بودند، نیت سوئی نسبت به دیانت و صلاح مملکت نفهمیدم، بلکه جلوگیری از دخالت خارجی‌ان و نفوذ سیاست آن‌ها در گیلان عملیاتی بوده بس مسجل و مقدم و بر هر مسلمانی لازم. خداوند همه‌ی ایرانیان را توفیق دهد که نیت و عملیات آن‌ها را تعقیب و تقلید نمایند. پر واضح است که طرفیت و ضدیت و محاربه با هم‌چنین جمعیتی مساعدت به کفر و مانعیت با اسلام است.»

حتی مردم سایر شهرها آنقدر به نهضت جنگل ایمان داشتند که بعضی‌ها جوان‌هایشان را می‌فرستادند به آن منطقه از گیلان.

یکی دیگر از شواهد، تأکیدات خود میرزا در نوشته‌هایی بود که در روزنامه جنگل منتشر می‌کرد. خب روزنامه جنگل بیانگر افکار و آرای هیأت اتحاد اسلام بود. به عنوان مثال در این روزنامه به صراحت آمده: «ما به‌نام اتحاد اسلام قیام کردیم و به این جمعیت مقدس منتسبیم؛ ولی باید دانست که طرفدار اسلامیم به معنای ساده‌ی آن (انما المومنون اخوه) یعنی می‌گوییم در این موقع که تشنه کلمه و اختلاف‌اسلامیان، مسلمانان را به دست دشمن عمومی، ذلیل و زبون کرده، نباید مسلمانان برادر کشی کنند و



خب حتما می‌دانید که مشروطه واقعه‌ای پیچیده بود؛ طوری که هرکس نمی‌توانست وارد این فضا شود، ولی با این حال میرزا محکم وارد شد و بسیار پررنگ عمل کرد.

به نام شیعه و سنی و سایر عناوین مذهبی به جان هم افتاده و مجال استفاده را به دشمن عمومی بدهند.» این نگاه و تفکر اینهاست که با صراحت بیان کردند.

یا صحبتی دارد میرزا که جالب است: «برادران عزیزم! مشاهده وضع اسفناک ایران بر اثر دخالت بیگانگان در تمام شئون ملی و دولتی و فشار روزافزون همسایه شمالی یعنی روسیه و جنوبی یعنی انگلیس اجازه می‌دهد که عموم افراد غیرتمند ایرانی باهم متحد شده و به این زندگی ننگین خاتمه دهند. ما از سر سلسله مجاهدین اسلام یعنی حضرت سیدالشهدا(ع) سرمشق می‌گیریم. چه اقتدار دولت یزید و اموی کمتر از دولت تزاری و جمعیت آن سرور نیز بیش از این جمعیت نبود؛ اگرچه در ظاهر امام حسین مغلوب شد ولی نام نامی و اسم آن گرامی بزرگوار قلوب آزادی‌خواهان را به نور خود منور داشته است.» این در واقع نگاهی است که میرزا شب عملیات به آن‌ها می‌دهد و می‌گوید با این نگاه بروید، با نگاه و توسل به سیدالشهدا(ع).

فکر می‌کنم نخستین کسی که درباره‌ی میرزا کوچک چیزی به‌عنوان یک معرفی یا زندگینامه نوشته باشد، دهخدا است. می‌دانید که خود دهخدا دل خوشی از روحانیت نداشت. به هر حال، نوع تفکر و نگاهش در زمان مشروطه معلوم بوده. او از شخصیت‌های «فراموسون» زمان مشروطه و عضو لژ بیداری بود و در روزنامه‌ی «صور اسرافیل» قلم می‌زد. نمی‌خواهم حالا بحث لغتنامه را پیش بکشم که آن واقعا یک خدمتی به مردم ایران بود. این‌ها را بیان کردم تا بدانید چه شخصیتی درباره‌ی میرزا نظر داده است. او در رابطه‌ی با میرزا چنین می‌نویسد: «میرزا کوچک‌خان از مجاهدین گیلان بود که با میرزا کریم‌خان و سردار محیی برای بیرون کردن محمدعلی‌شاه به تهران آمد. او سربازی بی‌نهایت شجاع بود. اول بار که او را دیدم، جوانی خوش‌قیافه به سن، سی‌سال می‌نمود. در نهایت معتقد به اسلام و در همان حد وطن‌پرست بود. شاید آن هم از راه این که ایران، وطن

او و یک مملکت اسلامی است و دفاع از آن را واجب می‌شمارد. نماز و روزه‌ی او هیچ‌وقت ترک نمی‌شد. از تمامی محرمات دینی به‌دور بود و همه کارها را با استخاره قرآن می‌کرد. آنگاه که در تهران بود، لباس عادی داشت و ریش خود را نمی‌تراشید؛ چه آن را خلاف شرع می‌شمارد. قانع و بی‌طمع و همیشه متفکر بود و بسیار کم تکلم می‌کرد. می‌گفتند که اول طلبه‌ی دینی بوده و مقدماتی از عربی و فقه می‌دانست. رحمت الله علیه»

این متنی بود که دهخدا پس از شهادت میرزا نوشته است. یا اعلامیه‌ای هست به قلم خود میرزا که روح بزرگ اسلامی میرزا را جلوه‌گر می‌سازد. میرزا نمی‌خواست از وی تجلیل کنند تا شاید نفش غلبه پیدا کند. او مطلب کوتاهی با عنوان تمنا در شماره‌ی ۲۴ روزنامه‌ی جنگل نوشته است: «یکی از علل خرابی‌های ما تقید به القاب و احترامات سوری است که غالباً تمایل به آن‌ها تولید مفاسد کثیره می‌کنند. هر کس دو قدم در راه اصلاح مملکت برداشت و یا دو کلمه برای آبادی ملتی نطق و تحریر کرد، فوراً یک لقب یا یک عنوان بزرگی از خود یا دیگران به او چسبیده و این سبب کبر و غرور گشته، بلکه تهیه‌ی وسایل و تجمّل لازمه آن لقب است، آن را از طریق حق و صواب منصرف می‌کند. کسی که مقصودش خدمت به وطن و ملت و نیتش خالص است نباید مقید به این بیراهه‌ها گردد. این بنده که شاید اغلب بدانند قصدم خدمت به دیانت و ایرانیت است نه برای تحصیل جاه و جلال، از عموم تمنا می‌دارم که از القاب معموله معافم دارند و به همان اسم خودم مخاطبم دارند و در این کار منتی بزرگ بر سر کوچک بگذارند.»

یا یکی از افسران گارد جنگل هست به نام «صادق‌خان کوچک‌پور» در خاطراتش شرح داده که میرزا به افراد تحت امرش تأکید زیادی می‌کرد که زود ازدواج کنند. میرزا از افتادن جوان‌ها به دام گناه بسیار حذر داشت. خود میرزا هم با این‌که بسیار مشغله داشت، ولی باز به این فکر بود که شرایط ازدواج جوان‌ها را فراهم کند و موانع را از سر راه آن‌ها بردارد. این بحث واقعا

جالب است که در اوج مبارزات چریکی که سربازان تمایل چندانی به ازدواج نداشتند، میرزا آنان را به این امر مقدس ترغیب می‌کرد.

برگردیم به بحث اصلی که ادعای حکومت اسلامی و ارکان آن بود و این‌که در نهضت جنگل تا چه میزان محقق شد؟

رکن اول که گفتیم بحث رهبری دینی بود و رکن دومی که از ارکان حکومت شیعی به حساب می‌آید و در آن نهضت و نیز انقلاب اسلامی مشترک هست، بحث استقلال خواهی هست. آنقدر میرزا از استقلال ایران صحبت می‌کرده که بعضی‌ها گمان می‌کردند میرزا ملی‌گراست. مثلاً در یکی از شماره‌های روزنامه جنگل چنین نوشته شده: «ما قبل از هر چیز خواستار استقلال مملکت ایرانیم، استقلال به تمام معنی کلمه، یعنی بدون اندک دخالتی و نظریاتی از هیچ دولت اجنبی و از نقطه نظر تمام دول - چه همجوار چه غیر همجوار- در مقابل یکسان است.»

رکن دیگر «مردمی بودن» است. قیام جنگل هم با حمایت توده‌های مردم و مستضعفین با رهبری روحانیت به وجود آمد. گیلان نیز مثل همه جای ایران به خاطر نظام ارباب - رعیتی دچار استضعاف بود و مردم واقعا وضع بدی داشتند. باز در همین شرایط خیلی از خان‌ها و ثروتمندان جامعه به مردم ظلم می‌کردند. وقتی نهضت جنگل در فومن به وجود آمد، یک نور امیدی روشن شد. در واقع مستضعف‌ترین مردم آمدند و به نهضت پیوستند. داس و وسایل کشاورزی، تنها ابزارآلات جنگی این‌ها بود و با همین وسایل جلو رفتند و چند موفقیت به دست آوردند. اسمشان هم در گیلان پیچید. اساساً یکی از دلایلی که نهضت توانست در زمانی که انگلیسی‌ها همه را سرکوب می‌کردند، هفت سال مقاومت کند، این است که کف جامعه، یعنی همین مردم از میرزا حمایت می‌کردند.

یک رکن دیگر، استکبارستیزی نهضت است. در واقع یکی از شعارهای نهضت جنگل همین «نه‌شرقی نه‌غربی» بود و تا پایان نهضت همین شعار نفی کشورهای خارجه وجود داشت و

میرزا هم در این باره به شدت حساس بود. به عنوان مثال می‌خواهم دیدار میرزا با یکی از نماینده‌های کشور انگلیس را خدمتتان عرض کنم. آن‌ها نماینده خودشان را به فومن فرستادند تا با میرزا دیداری بکند. اواخر دوره قاجاریه، انگلیس‌ها به این نتیجه رسیده بودند که دولت قاجار چیزی نیست که منافع این‌ها را به صورت کامل بتواند تامین کند؛ چون بالاخره دولتی نیست که انگلیسی‌ها سر کار آورده باشندشان! نماینده انگلیس می‌آید پیش میرزا و به او پیشنهاد می‌کند که ما قصد داریم حکومت ایران را به شما بدهیم، در عوض شما هم منافع ما را باید در نظر داشته باشید. میرزا به او جواب می‌دهد ما الان چندین سال است که داریم مبارزه می‌کنیم و چه قدر زحمت به جان خریدیم و چه قدر آوارگی و بیچارگی در کوه و جنگل کشیدیم، همه تلاشمان برای این بود که شما در ایران نباشید و الان بیایم درخواست شما را قبول کنیم؟! و البته رفتند سراغ رضاخان که خود میرزا داشت با او می‌جنگید. از سوی دیگر، میرزا با بلوک شرق نیز همین‌طور بود. اصلاً یکی از بزرگترین موانع ورود کمونیسم به ایران خود او بود.

ما در تاریخ معاصرمان شاهد دو ابر قدرت هستیم که آب‌شان با هم توی یک جوی نمی‌رود. روس‌ها و انگلیس‌ها هیچ‌وقت سر یک مسئله با هم اجماع نمی‌کردند، اگر هم کسی چیزی را می‌گرفت آن یکی طرف دیگر آن را می‌گرفت. الان هم روس‌ها و آمریکایی‌ها چنین وضعیتی دارند. سازش سیاسی-اقتصادی شوروی و انگلستان از یک سو و انعقاد قرارداد منحوس ۱۹۲۱ بین این دو کشور باعث شد نهضت جنگل نهایتاً شکست بخورد. بعد از جنگ جهانی اول که این هر دو کشور به شدت ضعیف شده و دیگر خواهان جنگ نبودند، نشستند و با هم مذاکره کردند. دولت انگلیس نظرش همیشه این بود که نهضت جنگل باید از بین برود، روس هم که تظاهر می‌کرد خواهان پاگرفتن نهضت است با بستن قرارداد با انگلیس، کلاً نظرش برگشت و در نتیجه میرزا قربانی این دو ابر قدرت شد.

و بالاخره درباره‌ی شهادت میرزا توضیح بدهید.

در روز ۳ اسفند ۱۲۹۹ که سال آخر نهضت بود، رضاخان میرپنج کودتایی را با حمایت و برنامه‌ی انگلیس‌ها به‌راه انداخت. از طرف دیگر، خائنینی بود که به‌عنوان نیروی سوم عمل می‌کردند. این افراد مانند احسان‌الله خان، حاج‌احمد کسمایی، خالوقربان و شخصیت‌های دیگر اطراف میرزا، که گرایش به شوروی پیدا کرده، به سمت شوروی رفتند و به این نتیجه رسیدند که دیگر نمی‌توانند با میرزا کار کنند! در همین برهه رضاخان با حمایت انگلیس‌ها به گیلان حمله کرد. به این صورت سه گروه وارد جنگ با میرزا شدند و کم‌کم نیروهای جنگل از بین رفتند. در همین درگیری‌ها میرزا یاران خودش را مرخص کرد تا وقتی اوضاع کمی فروکش کرد، دوباره برگردند. نیروها رفتند و زندگی عادی‌شان را شروع کردند. در این میان عده‌ای که در رأس بودند، دستگیر شدند، عده‌ای هم خودشان را تسلیم کردند. میرزا هم در این درگیری‌ها تنها شد و با همان یک یاری که به هوشنگ معروف بود، به‌سمت مناطق خلخال رفت. سرانجام در آذر سال ۱۳۰۰ شمسی بود که او به علت سرمای زیاد و یخبندان کوه‌ها نتوانست از مناطق عبور کند و به خلخال نرسید. او حتی نمی‌توانست وارد روستاها شود، چراکه آن‌ها برای سر میرزا جایزه تعیین کرده و در همه‌جا نیرو گذاشته بودند. میرزا در همان راه که به خلخال می‌رفت، در روز ۱۱ آذر در ارتفاعات نزدیک خلخال در گردنه‌ی «گیلوان» به شهادت رسید.

وقتی سر مطهر میرزا را برای رضاخان بردند، سفیر انگلیس، از سر خوشحالی کشید آهی و گفت: «شر کسی که هفت‌سال چند استان زرخیز ایران را به‌دستش گرفته بود، کم شد و راحت شدیم.» کسی که سر میرزا را برای رضاخان آورد، خالوقربان بود. او به‌عنوان تهفه سر میرزا را برای رضاخان برد و درجه‌ی سرهنگی گرفت، اما خیلی دوام نیاورد و زود کشته شد. بابت وقتی که برای ویژه‌نامه گذاشتید، تشکر می‌کنیم.

روح الله جوان در کنار میرزا کوچک

در همین زمان، روح الله خمینی در سنین نوجوانی در کنار مادر و برادرانش در خمین به سر می برد. یک روز برادرش آقا مرتضی که در این زمان در حوزه اصفهان درس می خواند با کوله ای پر از خبرهای خوش جنگ که در اصفهان شنیده بود به مرخصی آمد. روح الله او را در آغوش کشید و از اوضاع جنگل خبر گرفت. او آقامرتضی

و نورالدین را به مشورت طلبید که آیا تکلیف، پیوستن به نهضت جنگل نیست؟ آقامرتضی رنگ از صورتش پرید و آمرانه گفت: «اگر برادر بزرگتر به گردن برادر کوچکتر حقی دارد می گویم صلاح نیست، همینجا بمان درس خود را بخوان! اگر لازم شد با هم می رویم.» روح الله به پاس احترام به آقا مرتضی در این مورد سکوت کرد اما ساکت ننشست. اجازه گرفت برای مبارزان جنگل مقداری آذوقه بفرستد؛ هر دو برادر استقبال کردند و سه خروار گندم، به نام سه برادر، بار قاطرها شد. مردم به فکر کمک به



جنگل بودند حتی بعضی بیوه زنان خمین نیز به رغم قحطی آن روزگار، اندکی از قوت لایموت خود را روانه جنگل کردند. از خمین هم مانند سایر شهرهای کشور، کمک های مردمی به جبهه شمال می رسید و مردم چشم امید به میرزا کوچک دوخته بودند و او را انقلابی بزرگ و پیرو امام حسین (ع) در مبارزه و مجاهده می دیدند.

نهضت جنگل برای روح الله نوجوان یک ماکت انقلاب اسلامی شد چرا که هسته فکری و رهبری این نهضت «هیئت اتحاد اسلام» بود که متشکل از مجتهدین و علمای مبرز عصر بود که تمام تلاش خود را انجام می دادند تا حکومتی ایجاد کنند که

میرزا کوچک روحانی ای بود که لباس روحانیت پوشیده بود ولی وقتی قرار شد که محور مبارزات جنگ های پارتیزانی و حضور در جنگل ها و کوهها باشد، لباس روحانیت را به در آورد و لباس رزم پوشید. مبارزات میرزا کوچک بیش از ۷ سال به طول انجامید. در این زمان ایران تحت اشغال نظامی

انگلیس و روسیه بود. تنها جایی در مقابل نیروهای متجاوز به مقابله پرداخت گیلان بود. میرزا کوچک منطقه امنی را در گیلان ایجاد کرده و در صدد بود تا آن را به تهران منتقل کند و نیروهای متجاوز را از کشور بیرون کند.

مردمی که در سایر نقاط کشور زندگی می کردند، انتظار حضور میرزا کوچک در تهران را می کشیدند. یک بار در زمان مشروطه این کار اتفاق افتاده بود و مشروطه خواهان گیلان موفق شدند به کمک نیروهای بختیاری تهران را تصرف کرده و شاه را ساقط کنند. در این زمان هم مردم منتظر وقوع چنین رخدادی بودند. اما

این بار امیدها به میرزا کوچک بود و مردم در تمام کشور منتظر فتح تهران بودند. علما و بزرگانی چون آیت الله مدرس به میرزا کوچک پیغام می دادند که هر چه زودتر دست به کار شوید.

آن موقع جبهه مبارزه با دشمن در شمال بود. مردم در همه جای کشور به جبهه ها کمک می کردند، بعضی در نهضت شرکت می کردند، بعضی پول می دادند، بعضی کمک های مردمی جمع می کردند و هر کس به نوعی همراهی خود را با این نهضت اعلام می کرد. خبرهای نهضت هم توسط روزنامه جنگل به اقصی نقاط ایران می رسید. مردم هم مصرانه پیگیر اخبار و حوادث جنگل بودند.

محوریتش با احکام اسلام باشد. میرزا کوچک هم بازوی اجرایی قوی این هیئت شده بود و جریان عظیمی را در راه مبارزه در کشور به راه انداخته بود.

قصیده در مدح سردار جنگل

یک روز آقا مرتضی قصیده ای در لابه لای دفتری که مادر مخارج خانه را در آن می نوشت یافت. دانست که از روح الله است. پرسید: «این برای کیست؟» روح الله نوجوان پاسخ داد: «برای میرزا کوچک خان که چندی پیش مهمان ما بود.» آقا مرتضی با تعجب پرسید: «خود میرزا؟» روح الله پاسخ داد: «بله.» سوال تکرار شد و پاسخ نیز تکرار. بعد روح الله جوان جریان خوابی را که دیده بود چنین بیان کرد: «شب بود اما خورشید همچنان در آسمان بود. این خانه نیز جنگل بود، جنگلی ها با اسب به این خانه آمدند و میرزا در میان آنها بود. برایش چای آوردم، لبخندی زد، بی آنکه چیزی بگوید، خداحافظی کرد.» روح الله با روح نهضت پیوند داشت به همین خاطر برای میرزا کوچک شعر می سرود و در هر کجا که بود اخبار جنگل را پی می گرفت، با همدرس ها از قهرمانی های میرزا کوچک سخن می گفت و برای سلامتش دعا می کرد.

نهضت جنگل روزنامه ای تدارک کرده بود و هرگاه امکانات چاپ فراهم می شد یک شماره منتشر می کرد. این روزنامه به تعداد زیاد تکثیر نمی شد ولی هر برگ آن تا اقصی نقاط کشور دست به دست می گشت. در بیست و هشتمین شماره آن که به خمین نیز رسید، اهداف نهضت، بدون ابهام بیان شده بود: «ما قبل از هر چیز طرفدار استقلال مملکت ایرانیم، استقلالی به تمام معنی کلمه، یعنی بدون اندک مداخله هیچ دولت اجنبی، اصلاحات اساسی مملکت و رفع فساد تشکیلات دولتی که هر چه بر سر ایران آمده از فساد تشکیلات است. ما طرفدار یگانگی عموم مسلمانییم. این است نظریات ما که تمام ایرانیان را دعوت به همصدایی کرده، خواستار مساعدتیم.»

اعلامیه های نهضت باعث اقتدار مردم می شد. آنان خوشحال بودند که در ایران کسانی هستند که با ابرقدرت های بزرگ آن دوره یعنی انگلیس و روسیه

مقابله کنند. این برای مردم اسباب تفاخر و امید بود.

دیدار از گیلان

اندکی بعد روح الله جوان قصد امام رضا (ع) را می کند. او به همراه کاروانی از خمین به مشهد رفت اما موقع بازگشت به خمین نرفت. او به کاروانی دیگر که به گیلان می رفت پیوست. او قصد داشت که به جنگل پیوندد. مدتی طول کشید تا کاروان جاده های شمالی ایران را طی کرد.

روح الله که شخصیتی نظم یافته داشت در این سفر، بی قرار می نمود، تا آنجا که رئیس کاروان توبیخش کرد، چرا که هر لحظه از کاروان جدا می شد و گاه تا

■
نهضت جنگل برای روح الله نوجوان یک ماکت انقلاب اسلامی شد چرا که هسته فکری و رهبری این نهضت «هیئت اتحاد اسلام» بود که متشکل از مجتهدین و علمای مبرز عصر بود که تمام تلاش خود را انجام می دادند تا حکومتی ایجاد کنند که محوریتش با احکام اسلام باشد.
■

پاسی از شب در دل جنگل فرو می رفت. کاروانسالار نمی دانست دل آقا روح الله از دریا طوفانی تر است و به جنگل می زند تا از تنه درختان کهنسالی که میرزا را دیده اند زورقی بسازد. او به ماسوله رفت. این قریه روزی تمام قامت در مقابل لشکر روس و انگلیس ایستاده بود. اما دسیسه های ابرقدرت ها نتیجه داده و سردار بزرگ به شهادت رسیده بود و طومار جنگل برچیده شده بود.

روح الله به قم بازگشت. چند هفته شبها یادداشت هایش را باز می کرد و از روی یادداشت هایی که در اوقات فراغت برداشته بود، برای هم حجره ای ها حکایت می گفت و در پایان برای میرزا و همگامانش فاتحه می خواند.



::: قیام «کبریت خان» ادامه قیام میرزا کوچک خان :::

روز ۲۰ اسفند ۱۳۰۰ش کبریت خان به همراه ۳۰۰ نفر مسلح و با استفاده از چند قبضه مسلسل، کسما و دو روستای نزدیک آن را فتح کرده و به شدت مشغول فعالیت بود و از نام و اعتبار میرزا در پیشبرد کارهایش مدد می‌جست.^۴

در روز ۲۷ اسفند ۱۳۰۰ش رئیس اداره گمرکات به تهران گزارش داد که «سردار مقتدر طالشی» خان منطقه طالش نیز مشغول کمک رسانی به نیروهای کربلایی ابراهیم است. کربلایی ابراهیم تا این روز قشونی را مرکب از ۶۰۰ نفر فراهم کرده بود.^۵

رضاخان که از محیط متلاطم گیلان در وقوع دوباره انقلاب بیم داشت، تمام عزم خود را جزم کرد تا کربلایی ابراهیم موفق نشود علم میرزا کوچک را بلند کند؛ به همین خاطر در روز ۹ فروردین ۱۳۰۱ش یک واحد نظامی شامل ۷۰۰ نفر پیاده و ۲ توپ صحرایی از تهران عازم رشت

«کربلایی ابراهیم کسمایی» برادر حاج احمد کسمایی بود و از پیشگامان حضور در نهضت جنگل بود. کربلایی ابراهیم که در مقابله با ظلم و بی عدالتی به شدت بی تاب می شد، میرزا کوچک به او لقب «کبریت خان» را داد. با شهادت میرزا کوچک جنگلی، گیلان آمادگی انجام هرگونه قیام آزادی خواهانه را داشت. اندکی قبل از شهادت میرزا کوچک، کربلایی ابراهیم کسمایی به همراه عده ای از خائنین چون احسان الله خان و حاج احمد کسمایی و سردار محیی به باکو گریخته بود ولی پس از شهادت مظلومانه میرزا کوچک به تنهایی بازگشت تا نهضت را دوباره احیا کند.^۱

روز ۱۳ اسفند ۱۳۰۰ش او مشغول فعالیت‌های مسلحانه با نام نهضت جنگل در فومن بود. یک دسته نظامی از رشت برای دستگیری وی عازم فومن شد. ۲ نظامیان تعدادی از اطرافیان کربلایی ابراهیم را دستگیر کردند.^۲



کربلایی ابراهیم روز ۲۳ فروردین ۱۳۰۱ ش در رشت تیرباران شد. با شهادت او پرونده قیام سردار بزرگ اسلام شهید میرزا کوچک جنگلی به طور کامل بسته شد.^۹

پی نوشت

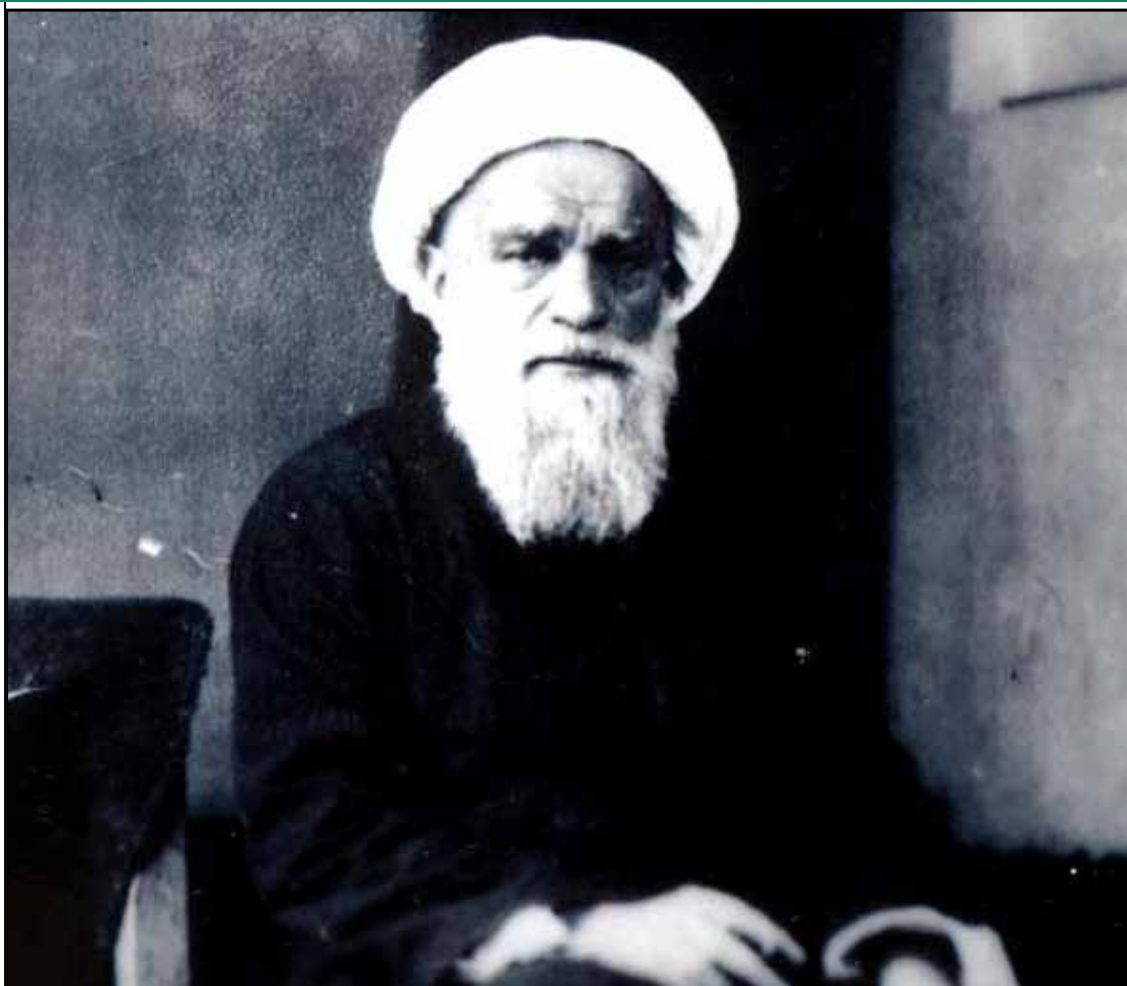
۱. کتاب گیلان، ج ۲، ص ۱۱۱
۲. جنبش میرزا کوچک خان بنابر گزارش های سفارت انگلیس، ص ۱۳۷.
۳. همان، ص ۱۴۱.
۴. همان، ص ۱۳۸.
۵. روزنامه تاریخ معاصر ایران، ج ۱، ص ۶۰۱
۶. جنبش میرزا کوچک خان بنابر گزارش های سفارت انگلیس، ص ۱۴۵.
۷. روزنامه ایران، ش ۱۱۱۴، ص ۲.
۸. جنبش میرزا کوچک خان بنابر گزارش های سفارت انگلیس، ص ۱۵۰ و ۱۵۱.
۹. روزنامه اقدام، ش ۲۵، ص ۲.

کرد. غرض از اعزام نیروی مذکور جلوگیری از گسترش فعالیت های کربلایی ابراهیم بود.^۶

سرانجام قزاق ها جنگل فومن را محاصره کردند و خوانین محلی نیز افراد مسلح خود را در اختیار نیروهای دولتی قرار دادند. همکاری موثر نیروهای محلی که به تمام زوایای جنگل آشنایی داشتند بالاخره موجبات دستگیری کربلایی ابراهیم و یارانش را فراهم ساخت. در روز جمعه ۱۷ فروردین ۱۳۰۱ ش در عملیات مشترکی که نیروهای نظامی دولتی و خان های محلی انجام دادند کربلایی ابراهیم دستگیر و توسط نظامیان به رشت آورده شد.^۷

سفیر انگلیس در تهران از این دستگیری بسیار خوشحال شد و چنین نوشت که دستگیری کبریت خان «از طرفی باعث دلسردی انقلابیون و از طرف دیگر موجب برقراری مجدد امنیت در منطقه» خواهد شد.^۸

شیخ باقر رسولی، امتداد میرزا ::::



برگ هایی از زندگی آیت الله شیخ باقر رسولی

علوم دینی کرد و در مدت کمی به یکی از مدرسین خوشنام گیلان بدل شد. علاوه بر این سخنوری چیره دست هم بود. آیت الله سید محمود روحانی مجتهد بزرگ گیلان از او دعوت کرد تا اقامه جماعت در مسجد «بادی الله» را بپذیرد.

۱. این مسجد ابتدا به نام «بدیع الله» سید بزرگواری که در این مسجد مدفون است نامیده می شد اما امروزه بر اثر کثرت استعمال، «بادی الله» خوانده می شود.

محمد باقر رسولی در رشت به دنیا آمد. تحصیل دروس دینی را همین شهر شروع کرد و بعد از مدتی به نجف اشرف رفت. از اساتیدش علمایی چون آخوند خراسانی، آقاسید کاظم یزدی، شیخ الشریعه اصفهانی و میرزای نایینی بودند. او در نجف به اجتهاد رسید و به شهرش بازگشت.



در حوزه علمیه رشت شروع به تدریس



علما و روحانیون رشت در کنار هم به این نتیجه رسیده بودند که مبارزاتی را علیه استبداد و استعمار ایجاد کنند و برای تشکیل حکومت دینی مبارزه کنند؛ میرزا کوچک جنگلی رهبری اجرایی نهضت را به عهده گرفت و بقیه روحانیون در هئیت «اتحاد اسلام» هسته فکری و رهبری نهضت بودند. آیت الله شیخ محمدباقر رسولی در زمره روحانیونی بود که به حمایت از نهضت پرداخت. اما شهادت میرزا کوچک باعث رکود و سرخوردگی مبارزه چند ساله روحانیون شد.



در زمان رضاخان، کسی حق اعتراض نداشت و فشار و خفقان به حدی بود که کوچکترین مخالفتی با سخت ترین شکل سرکوب می شد. در همین زمان به خاطر تبلیغات وسیع علیه دین، مساجد خلوت بود و افراد معدودی به مسجد می رفتند؛ حتی بسیاری از مساجد تعطیل شده بود ولی مسجد بادی الله رشت شلوغ ترین مسجد شهر بود و نماز جماعت های آن با شکوه برگزار می شد. اهل محل در تمام روزهای سال برای نماز به مسجد می رفتند و به امام جماعت شان اعتقاد عجیبی داشتند. ماه رمضان که می رسید مسجد غلغله بود و بیرون مسجد هم نماز برگزار می شد. آیت الله رسولی که منبر می رفت، مردم تشنه صحبت هایش بودند.



آیت الله رسولی مسجد بادی الله را به پایگاهی علیه رژیم رضاشاه تبدیل کرده بود. همه می دانستند که او موضع تهاجمی علیه رضاشاه و دولت دارد؛ حتی در منبرهایش

رضاشاه صحبت می کرد و از جنایاتش پرده بر می داشت. این مسائل باعث شده بود که بازاریان متدین و مردم مومن که از مخالفان رژیم بودند، از مریدان پرو پا قرص آیت الله رسولی شوند. این مسئله باعث حساسیت دستگاه های امنیتی شده بود. شهربانی تذکرات جدی ای به آیت الله رسولی داد و اداره آگاهی او را زیر نظر گرفت و چند نفر را مأمور کرد که دائماً فعالیت هایش را کنترل کنند. وقتی که منبر می رفت خبرچین ها مشغول ثبت صحبت هایش می شدند.



آیت الله رسولی در صدد بود تا مبارزه علیه رضاشاه را به صورت جدی پیگیری کند. او قصد داشت از داخل مجلس شورای ملی به جنگ رضاشاه برود و بتواند از تربیون مجلس علیه رضاشاه استفاده کند. آیت الله رسولی در سال ۱۳۰۵ ش به همراه دوست دیرینش آیت الله شیخ علی علم الهدی که علاوه بر نهضت جنگل، سابقه مبارزه در مشروطه را هم داشت؛ کاندیدای دوره ششم مجلس شورای ملی شدند.

مردم که تا پیش از این در انتخابات ها شرکت نمی کردند و در این مسائل خود را کنار می کشیدند، در این انتخابات وارد عرصه شدند و به صورت چشم گیری به تبلیغات پرداختند. آنها دو کاندیدای خود را به عنوان دو تن از چهره های مجتهد و مبارز که در علم و تقوا و مبارزه پیشگام بودند معرفی می کردند.



در این زمان «فضل الله بصیردیوان» رئیس تیپ مستقل شمال و فرماندار رشت بود و عملاً در گیلان پادشاهی می کرد. ما او را با نام «سرتیپ فضل الله زاهدی» عامل کودتای

آمریکایی ۲۸ مرداد ۳۲ می‌شناسیم. زاهدی در آن زمان از زبده‌ترین نیروهای رضاشاه بود که برای سرکوبی بقایای نهضت جنگل به گیلان اعزام شده بود.

زاهدی دو نفر از روشنفکران غرب‌زده را به عنوان کاندیدای خود انتخاب کرد و کنسولگری انگلیس در رشت نیز از این دو نفر حمایت کرد. آنها از امکانات ادارات استفاده کرده و شروع به تبلیغات وسیعی برای کاندیدای خود کردند.

مردم که زاهدی را شخصی بدنام و منفور می‌دانستند و نیز از کنسولگری انگلیس متنفر بودند، اقبال به منتخبین آنها نشان ندادند. ولی جنب و جوش مردم در تبلیغات آیت الله رسولی و آیت الله علم‌الهدی بالا گرفت و آنها به طور جدی خواهان فرستادن نمایندگان حقیقی خود به مجلس شورای ملی بودند.



زاهدی که می‌دید اگر اوضاع به همین منوال پیش رود، دیگر چیزی از قدرت و اقتدار او باقی نخواهد ماند، دست به اقداماتی برای تغییر فضای انتخابات زد. روشنفکران هم به صحنه آمدند و به نفع کاندیدای مشترک کنسول انگلیس و زاهدی شروع به تبلیغات کردند. آنها در روزنامه هایشان تبلیغاتی علیه آیت الله رسولی انجام دادند و اعلامیه‌های متعددی را در مدح منتخبین‌شان صادر کردند.

علی رغم تمام این فعالیت‌ها، میزان مقبولیت کاندیداهای زاهدی اسفناک بود؛ ولی او به هر قیمتی باید از رفتن آیت الله رسولی به مجلس جلوگیری می‌کرد. او به مقابله با مردم پرداخت و شروع به قلع و قمع حامیان آیت الله رسولی و آیت الله علم‌الهدی کرد. مردم که از دخالت مستقیم زاهدی با قوه قهریه، در انتخابات ناراحت بودند شروع به مخالفت کردند و در مدت

کمی ده‌ها هزار نفر از مردم به رهبری آیت الله رسولی در تلگرافخانه رشت متحصن شدند. علما و مجتهدین دیگر نیز به متحصنین پیوسته از آیت الله رسولی حمایت کردند. آنها خواستار پایان دادن به دستگیری‌ها و عدم مداخله نظامی زاهدی در انتخابات شدند.

ولی فرماندار با لجاجت بر موضع اش پای می‌فشرد و به هیچ قیمتی تسلیم خواست مردم نمی‌شد. این مسئله باعث شد که در حمایت از آیت الله رسولی اعتصاب عمومی سراسر رشت را فرا بگیرد و بازارها بسته شود. شهر به حالت تعطیل در آمد. مردم شهر را سیاهپوش کردند؛ گویا که حادثه‌ای چون روز عاشورا در شرف وقوع بود. این اعتصاب بیش از یک ماه ادامه داشت.

تلاش زاهدی برای شکستن اعتصاب و باز کردن بازارها بی نتیجه ماند. کم کم احساسات مردم به شهرهای مجاور هم سرایت کرد و مردم سایر شهرهای گیلان هم برای پایان دادن به وضع موجود، دست به تحصن و اعتراض زدند. اوضاع بسیار متشنج بود و فضا ملتهب. یک جرعه کوچک کافی بود تا گیلان را چون انبار باروتی به هوا پرتاب کند.

وقایع گیلان در سرتاسر کشور بازتاب پیدا کرد، از سویی مردم سایر نقاط کشور به همدردی با مردم گیلان پرداختند و از سوی دیگر درباریان، زاهدی را به بی‌عرضگی در سرکوب مردم متهم می‌کردند. زاهدی که حیثیت خود را بر باد رفته می‌دید، برای خاتمه دادن به اوضاع گیلان از آخرین حربه استفاده کرد و رهبر مقاومت آیت الله رسولی را با وضع زنده‌ای دستگیر کرد و به جنگل‌های دوردست فومن تبعید نمود.

همین مسئله کافی بود تا اوضاع به هم بریزد. مردم که به خاطر دستگیری آیت الله رسولی

و اهانت به ایشان، خشمگین شده بودند به تظاهرات پرداختند. آنها در نبود رهبرشان نیز دست از مبارزه نکشیدند بلکه با شدت بیشتری مبارزه را ادامه دادند و خود را برای مبارزه ای همه جانبه، آماده کردند.

زاهدی نیروهای تیپ شمال را به داخل شهر آورد و به آنها دستور داد به مردم حمله کنند. قزاقها مردم را مورد ضرب و شتم قرار داده و کسانی را که تظاهرات می کردند دستگیر کردند. جمعیت بسیاری دستگیر شدند به طوری که در ۲ روز اول، زندان رشت و حیاط وسیع شهربانی مملو از جمعیت شد. با دستور زاهدی دستگیری ها ادامه یافت و فضای دژبانی و سربازخانه رشت را هم به این امر اختصاص دادند.

در آن زمان مثل امروز نبود که انتخابات در سراسر کشور در یک روز برگزار شود بلکه مسئولین هر شهر در هر روزی که تشخیص می دادند می توانستند انتخابات را برگزار کنند. زاهدی هم که اوضاع را تا پیش از این به ضرر خود می دید انتخابات را به تاخیر انداخت تا با گذر زمان، اوضاع را به نفع خود عوض کند. او به قدری این انتخابات را به تاخیر انداخت که مجلس شورای ملی افتتاح شد و نمایندگان به این عمل او اعتراض کردند.

در این زمان که زاهدی، آیت الله رسولی را در بند خود می دید و خوشحال از اینکه توانسته قیام مردم را سرکوب کند، دستور برگزاری انتخابات را صادر کرد. انتخابات برگزار شد و بعد از آن «انجمن نظارت بر انتخابات» مشغول قرائت آراء ساختگی شدند.

مردم از برگزاری انتخابات ساختگی به خروش آمده و از خفقان شدیدی که زاهدی ایجاد کرده بود نهراسیدند. چندین هزار نفر کفن پوش تظاهرات را آغاز کردند با خشم و غضب به

سمت محل شمارش آراء رفتند. آنها می گفتند که اگر قرار نیست نمایندگان حقیقی مردم از صندوق ها خارج شوند، همان بهتر که هیچ نماینده ای از صندوق خارج نشود.

این بار جمعیت آنها به قدری بود که نیروهای تیپ شمال هم برای سرکوب آنها نتوانستند اقدامی کنند به همین خاطر زاهدی دستور تیر به نیروهایش داد. ماموران شروع به تیراندازی کردند، درگیری خونینی بین مردم و دسته های مسلح سرباز و پلیس رخ داد و عده ای از مردم به شهادت رسیدند ولی مردم وارد محوطه انجمن نظارت شده و صندوق را در اختیار گرفته و به آتش کشیدند.

این مسئله باعث شد که انتخابات رشت باطل شود. مردم به این طریق فهماندند که وقتی قرار نیست نمایندگان حقیقی شان به مجلس راه یابند همان بهتر که نمایندگانی که می خواستند با حمایت کنسولگری انگلیس روانه مجلس شوند نیز از این کار باز بمانند. علاوه بر اینکه زاهدی هم که نتوانسته بود مردم را سرکوب کند، به خاطر عدم توانایی در اداره منطقه برکنار شد.



آیت الله رسولی به عنوان یک عنصر خطرناک برای رژیم رضاشاه، وقتی از تبعید بازگشت نتوانست در گیلان بماند و به ناچار به تهران رفت. در تهران مورد توجه فقها و مجتهدین بزرگ وقت چون آیت الله کاشانی قرار گرفت و به تدریس علوم دینی پرداخت. در مسجد امامزاده زید در بازار کفاشان به اقامه نماز جماعت مشغول شد و البته در تمام دوران رضاخان تحت نظر بود.



آیت الله رسولی در کنار مجتهدین صاحب نامی چون آیت الله سید ابوالقاسم کاشانی، آیت الله

سید مرتضی لنگرودی و آیت الله شیخ جواد حائری فومنی «هیئت علمیه» ای تشکیل دادند و ۱۰ نفر از بزرگ ترین علمای پایتخت در آن هیئت گرد آمدند که پیگیری مسائل اسلامی و دفاع از حقوق مردم از علل اصلی ایجاد این هیئت بود.



در آن زمان رایج ترین رسانه ها، مجلات بودند که بیشتر آنها به دست کسانی منتشر می شد که ارتباطی با دین نداشتند. آنها به اسم خرافه زدایی به مقابله با دین رفته و مسائل اساسی دین را مورد هجوم قرار می دادند. در این اوضاع، مجله آیین اسلام به عنوان مجله ای اسلامی انتشار یافت. چاپ این مجله در آن زمان اهمیت بسزایی داشت و رسانه مهمی به حساب می آمد ولی در هیاهوی رسانه های دین ستیز صدای ضعیف این مجله به گوش کسی نمی رسید و کسی آن را نمی شناخت. آیت الله رسولی به همراه علمای هیئت علمیه، اعلامیه هایی را در حمایت از مجله آیین اسلام و ضرورت کمک به این مجله منتشر کردند. نگاه عمومی مردم به مجلات، مثبت نبود به همین خاطر انتظار نداشتند که علما از یک مجله حمایت کنند. این اقدام آیت الله رسولی و بقیه علما در حمایت از مجله آیین اسلام، کار جدیدی بود و برای مردم جالب بود. مردم که دیدند این مجله مورد حمایت علمای بزرگ قرار گرفته، با آن آشنا شدند و بسیاری برای گرفتن اشتراک آن اقدام کردند.



تازه اختناق رضاخانی از میان رفته بود. در سال ۱۳۲۵ آیت الله کاشانی از علمای ساکن تهران در صدد بود تا برای مبارزه با رژیم پهلوی به

مجلس شورای ملی وارد شود. او بهترین راه برای انجام اصلاحات اساسی را ورود به مجلس شورای ملی می دید به همین خاطر اشخاص مورد اعتمادش را برای ورود به مجلس شورای ملی در شهرهای مختلف کاندیدا کرد. برای کاندیدای رشت آیت الله رسولی در نظر گرفته شد. آیت الله رسولی قبلاً سابقه کاندیداتوری مجلس را در زمان رضاخان تجربه کرده بود و آخرش به زندان و شکنجه و تبعید ختم شده بود، این مسائل باعث انزوایش نشد. ایشان وقتی فهمید که برای این مسئله در نظر گرفته شده آمادگی خود را اعلام کرد چرا که این مسئله را وظیفه شرعی خود در مبارزه با رژیم می دید.

در همین ایام عده ای از متدینین و بازاریان رشت ایشان را دعوت کردند تا از سوی این شهر کاندیدا شود. آیت الله رسولی دعوت مردم رشت را پذیرفت و به سوی رشت رهسپار شد. مردم استقبال شایانی از ایشان به جا آوردند.

آیت الله کاشانی در خرداد سال ۱۳۲۵ ش سلسله مسافرت هایی را به شهرهای مهم ایران، برای سازماندهی نیروهای متعهد و دعوت از مردم برای شرکت در انتخابات نمود؛ زیرا انتخابات ها تا آن زمان به صورت فرمایشی برگزار می شد و مردم رغبتی به شرکت در انتخابات نشان نمی دادند. استقبال فراوان مردم گیلان از آیت الله رسولی باعث شده بود که آیت الله کاشانی، گیلان را از آماده ترین نقاط کشور برای انتخاب نیروهای متعهد تشخیص دهد و اولین مسافرت اش را به گیلان انجام داد. ایشان در خرداد ۱۳۲۵ به گیلان سفر کرد و به شهرهای رشت، بندر انزلی، لاهیجان، لنگرود و رودسر سفر نمود و مورد استقبال چشمگیر مردم و روحانیون منطقه قرار گرفت.



قوام السلطنه و حزب دموکراتش، حزب توده، خاندانهای اشرافی گیلان و دربار از جریاناتی بودند که پیش از این نقش عمده ای در انتخاب نمایندگان داشتند و می توانستند در این انتخابات خلل ایجاد کنند. «حسن اکبر» و «ابوالقاسم امینی» دو کاندیدایی بودند که از دو خاندان اشرافی معروف گیلان برای انتخابات کاندیدا شده بودند و مورد توافق سایر جریانها غیر از حزب توده واقع شدند.

مبارزات انتخاباتی داغی برپا شد. جریانات مختلف که رقابت جدی ای را در مقابل خود می دید با تمام توان وارد گود شد. قوام السلطنه نخست وزیر از طریق حزب دموکرات و ادارات دولتی دخالت های زیادی در امر انتخابات کرد. این مسئله در رشت مخالفت های بسیاری را برانگیخت و گروه های مختلف به اعتراض پرداختند. مردم متدین به مخالفت با دخالت های آشکار ادارات دولتی ها پرداختند. حزب توده به نشانه اعتراض انتخابات رشت را تحریم کرد و اعلام کرد که در انتخابات شرکت نمی کند. مقابله با رژیم به دانش آموزان نیز سرایت کرده بود به طوری که از دبیرستانهای مختلف به صورت راهپیمایی به میدان مرکزی شهر رفته و به اعتراض پرداختند. مردم که دخالت آشکار نیروهای دولتی را در انتخابات می دیدند اعتراضات خود را ادامه دادند. اینکه دهها نفر از علمای رشت به رهبری آیت الله رسولی در طبقه آخر ساختمان پست و تلگراف متحصن شدند و خواهان رفع تبعیض ها شدند. بازار رشت هم بسته شد و فضا ملتهب گردید. این فضا مدتی ادامه پیدا کرد ولی متحصنین نتوانستند در رسیدن به مطالبات شان موفق شوند.



انتخابات برگزار شد و علی رغم تلاش مردم، کاندیداهای مورد تایید دربار از صندوق ها بیرون آمد. البته این مسئله مختص رشت نبود بلکه با توطئه های دربار، در تمام کشور هیچ نماینده ای از کاندیداهای مورد حمایت آیت الله کاشانی به مجلس راه نیافت! تنها در تهران بود که به خاطر



مبارزات انتخاباتی داغی برپا شد. جریانات مختلف که رقابت جدی ای را در مقابل خود می دید با تمام توان وارد گود شد. قوام السلطنه نخست وزیر از طریق حزب دموکرات و ادارات دولتی دخالت های زیادی در امر انتخابات کرد. این مسئله در رشت مخالفت های بسیاری را برانگیخت و گروه های مختلف به اعتراض پرداختند. مردم متدین به مخالفت با دخالت های آشکار ادارات دولتی ها پرداختند. حزب توده به نشانه اعتراض انتخابات رشت را تحریم کرد و اعلام کرد که در انتخابات شرکت نمی کند.



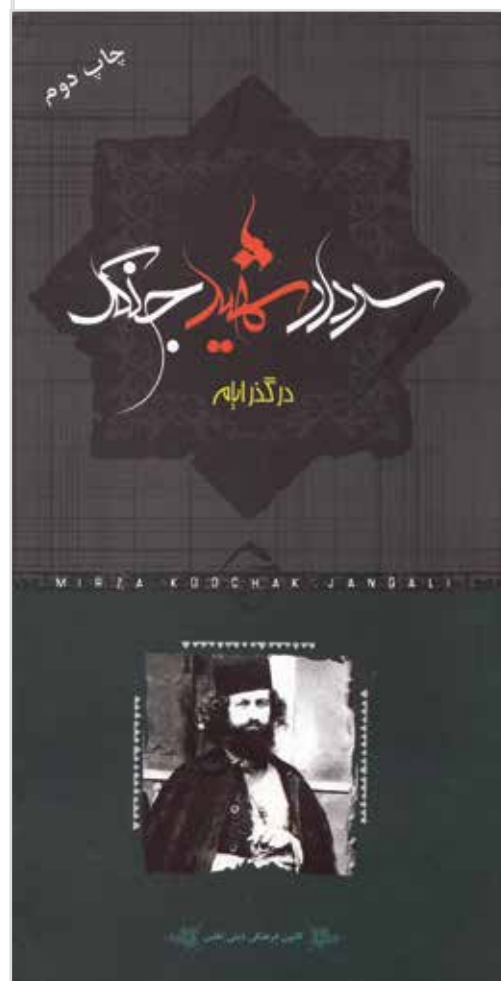
پافشاری نیروهای فدائیان اسلام و نظارت شان بر انتخابات، عده معدودی از طیف متعهدین به مجلس راه یافتند و کارهای مفیدی انجام دادند.



آیت الله رسولی بعد از این جریانات به تهران بازگشت و در کنار آیت الله کاشانی به حمایت از مبارزات اسلامی پرداخت. ایشان در سال ۱۳۳۲ بعد از عمری مجاهدت رحلت کرد و در حرم حضرت معصومه (س) مدفون شد.

کتاب «سردار شهید جنگل در گذر ایام» دومین کتاب از محصولات موسسه مطالعات مبارزات اسلامی گیلان است که به همت محققین جوان و فعال گیلانی تولید شده است و ویژگی های زیر باعث شده است که این کتاب، بارها مورد تقدیر قرار گیرد:

۱. اولین کتابی است که در باره این شهید بزرگ «ویژه جوانان» نوشته شده است.
 ۲. قطع کتاب پالتویی و در ۱۰۸ صفحه تنظیم شده است.
 ۳. این کتاب با رویکرد نمایش جنبه اسلامخواهی نهضت جنگل تدوین شده است.
 ۴. متن کتاب به صورت گاه شمار است و در آن تاریخ شمسی و قمری و بعضا میلادی ذکر گردیده است، برای هیمن خواننده از جغرافیای ذهنی منظمی برخوردار خواهد شد.
 ۵. با توجه به حضور میرزا کوچک خان در انقلاب مشروطه، کل قضایای این انقلاب از ابتدا تا انتها با دقت و اختصار ذکر گردیده، به همین علت برای جوانانی که از تاریخ مشروطه کم اطلاع اند مفید خواهد بود.
 ۶. چهره استبداد قاجار نیز که متأسفانه در بسیاری از کتب بدان پرداخته نشده است؛ در این کتاب ترسیم شده.
 ۷. استعمارگری و زیاده خواهی انگلیس و روسیه در ایران به صورت کاملاً ملموس معرفی گردیده است.
 ۸. در نهایت، خیانت اطرافیان میرزا به او، و همدستی انگلیس، روسیه و رضا خان برای سرکوبی نهضت اسلامی جنگل ترسیم شده.
 ۹. چهره استعمار ستیز و عدالتخواه میرزا کوچک خان تصویر شده.
 ۱۰. به جای مقدمه گزیده ای از سخنان رهبری پیرامون میرزا کوچک و نهضت جنگل آمده است.
 ۱۱. چند عکس از چهره های برجسته ی حامیان و دوستان تا خائنین و دشمنان نهضت جنگل در انتهای کتاب معرفی شده است.
- شما میتوانید کتاب حاضر و سایر محصولات موسسه مطالعات مبارزات اسلامی گیلان را در سایت «www.rangeiman.ir» ببینید، و جهت خرید با شماره نمایندگی فروش موسسه ۰۲۵۳۲۹۱۶۳۰۸ تماس حاصل نمایید.



کتاب: «سردار شهید جنگل در گذر ایام»
تحقیق و گردآوری: میثم عبداللهی
چاپ دوم، پاییز ۱۳۹۰
شمارگان: ۳۰۰۰ نسخه
قیمت: ۱۵۰۰ تومان

قسمت هایی از کتاب:

۲۴ شهریور ۱۲۹۸ ش

۲۱ ذی حجه ۱۳۳۷ ق

نامه گستاخانه رئیس قزاقان روسی به میرزا

در پی کاسته شدن قوای جنگل، رتمستر کیکاچینکوف فرمانده قزاقهای روسی در تهران در نامه ای به میرزا کوچک خواستار تسلیم وی می شود.

پیش از حمله ی «کلنل تکاچینکف» از تهران نامه ی تأمین برای میرزا نوشتند، ولی میرزا نپذیرفت. این نامه در واقع تأمینی برای میرزا کوچک بود که خودش را تسلیم کند. ولی این تأمین برای دکتر حشمت هم صادر شده بود و او به محض تسلیم شدن اعدام شده بود



۲۵ شهریور ۱۲۹۸ ش

۲۲ ذی حجه ۱۳۳۷ ق

پاسخ دندان شکن میرزا کوچک به فرمانده قزاقهای روسی

«... وجدانم به من امر می کند در استخلاص مولد و موطنم که در کف قهاریت اجنبی است، کوشش کنم ... در مقابل، جوابی را که موسی به فرعون و محمد به ابوجهل و سایر مقننین و قانندین آزادی و روحانی در محکم عدل الهی می دهند، من هم می دهم... اشخاصی که دارای شرافت قوی نیستند ملاقات کردن با ایشان از قاعده عقل به دور و بیرون است؛ فقط بین ما و شما را باید خداوند حکم فرماید...»



۱۶ خرداد ۱۲۹۹ ش

رمضان ۱۳۳۸ ق

اعلام حکومت «جمهوری» و سالگرد دکتر حشمت

در میان انبوه اجتماع مردم، اعلامیه رسمی جمعیت انقلاب سرخ ایران با عنوان «هوالحق»

و با عبارت «فریاد ملت مظلوم ایران از حلقوم فدائیان جنگل» خوانده شد. میرزا حکومت موقت انقلابی و شورای نظامی انقلاب را در گیلان تشکیل داد و حکومت جمهوری را اعلام کرد. در این اعلامیه اصول انقلاب سرخ گیلان بیان شده بود: «جمعیت انقلاب سرخ ایران، اصول سلطنت را مُلغی کرده، جمهوری را رسماً اعلان می نماید؛ حکومت موقت جمهوری، حفاظت جان و مال عموم اهالی را به عهده می گیرد؛ هر نوع معاهده و قراردادی که به ضرر ایران، قدیماً و جدیداً با هر دولتی شده، لغو و باطل می شناسد؛ حکومت موقت جمهوری، همه اقوام بشر را یکی دانسته، تساوی حقوق درباره آنان قائل و حفظ شعائر اسلامی را از فرایض می داند.» پس از ورود جنگلی ها به رشت فرصت برگزاری مراسم سالگرد شهادت دکتر حشمت فراهم شد. در این روز بعد از قرائت اطلاعیه جمهوری گیلان، مردم شهر به طرف آرامگاه دکتر حشمت به راه افتادند و میرزا کوچک خان هم پیاده، همراه جمعیت از «بیستون»، خانه سردار همایون، به سوی مزار دکتر حشمت به راه افتاد. هر لحظه بر انبوه جمعیتی که پشت سر او حرکت می کردند، افزوده می شد. میرزا در کنار درخت کهنسال و سرسبزی که آن روز در کنار آرامگاه و در حیاط مسجد «چله خانه» دیده می شد، ایستاد و سخنان خود را با آیه «ولا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احياء عند ربهم يرزقون» آغاز کرد و پس از اشاره به کارهای دولت و خیانت های دولتمردان درباره مرگ دکتر حشمت، اشاره کرد که با فقدان این مرد بزرگ، هنوز کمرمان راست نشده و این ضایعه برای ما بسیار گران و تحملش بسیار سخت بود و از خدا می خواهیم که به ما توفیق گرفتن تقاص خون او را از جلادان خون آشام بدهد.

کتاب میرزا کوچک خان

این کتاب داستانی بلند و پرماجرا از زندگی و مبارزات میرزا کوچک خان جنگلی است که تقریباً تمام دقایق زندگی پر از فراز و فرود میرزا را در ۲۴۰ صفحه آورده است.

ویژگی‌های چندسویه میرزا کوچک خان مانند، عشق او به وطن و مردم و وطنش، اعتقادات مذهبی، تحصیلات، آموزش‌ها و تجربیاتی که در داخل و خارج ایران کسب کرده بود، ارتباطات وی با افرادی که برخی از آن‌ها از چهره‌های شاخص در تاریخ و جهان‌اند، رأفت و شکیبایی او، نگاه بسیار مثبت و امیدوارانه قشر مستضعف به او، نگاه منفی کشورهای استعمارگر و دولت ایران به او و... همه نکاتی است که از این شخصیت تاریخی، چهره‌ای مردمی و خستگی‌ناپذیر پدید آورده است و این نکات در این داستان به خوبی بیان شده‌اند.

علاوه بر این، نویسنده به کمک قوه تخیل خود، ماجراهایی را خلق و به وقایع تاریخ این داستان، ضمیمه کرده است تا جنبه‌های ادبی و هنری متن، ارتقاء یابد و حاصل کار به اثری نافذ و پرکشش نزدیک‌تر باشد.

ضمناً این کتاب برگزیده دهمین جشنواره کانون پرورش فکری، در بخش زندگی‌نامه در سال ۱۳۸۱ هم شده است.

همچنین رمان کوچک جنگلی در سال ۱۳۸۸ با طرح جلدی متفاوت در انتشارات انجمن قلم ایران نیز به چاپ رسید.

اما آنچه که کتاب فردی را از سایر رمان‌هایی که درباره میرزا کوچک نوشته متمایز می‌کند نگاهی است که او به جریانات و به رهبری نهضت دارد. فردی با نگاهی اسلامی، نهضت جنگل و رهبری روحانی آن، میرزا کوچک را به نظاره نشسته است و آن را با نوشته قوی خود، برای ما روایت می‌کند.

اگر دنبال مطالعه نثری روان و شیوا و تقریباً کامل درباره میرزا کوچک هستید در انتخاب

این کتاب تردید نکنید.

اما دومین کتابی که از امیرحسین فردی درباره میرزا کوچک منتشر شده کتاب «میرزا کوچک خان» است که فردی برای کودکان نگاشته است. این کتاب زندگی و مبارزات میرزا کوچک را به صورت مصور برای کودکان به تصویر کشیده است. این کتاب در ۲۴ صفحه رنگی و با تصویرگری راشین خیریه، توسط انتشارات مدرسه در سال ۱۳۹۰ برای بار سوم منتشر شده است.

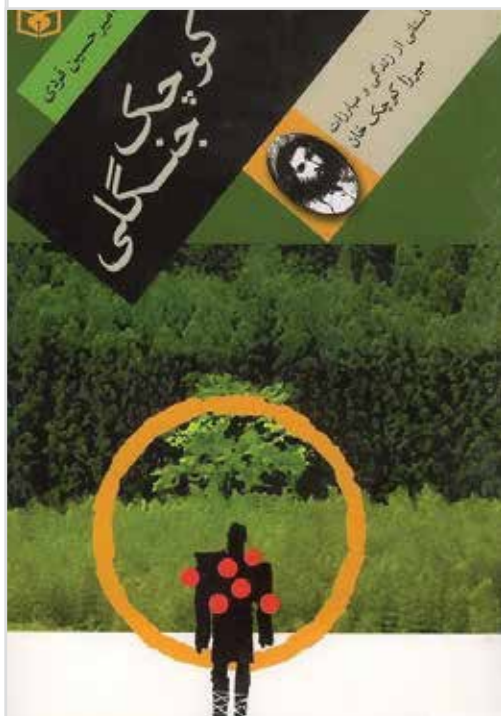
البته اولین اثر امیر حسین فردی درباره میرزا کوچک، نمایشنامه‌ای به نام «میرزا کوچک خان جنگلی» است که برای اولین بار در سال ۱۳۶۰ توسط حوزه اندیشه و هنر اسلامی (حوزه هنری) منتشر شد و بعدها دیگر اثری از این کتاب در بازار نماند.

بالاخره جا دارد از شخصی که گیلانی نبود اما به خاطر حس انقلابی و اسلامی اش برای میرزا کوچک جنگلی آن مبارز نستوه، سالها قلم زد و یادش را زنده نگاه داشت، تقدیر شود و ما برای آن مرحوم که توانست ادبیات انقلاب اسلامی را رشد بسیاری دهد و مورد رضایت رهبر انقلاب اسلامی قرار گیرد، بهترین مقام‌های معنوی را از خداوند متعال خواستاریم. روحش شاد

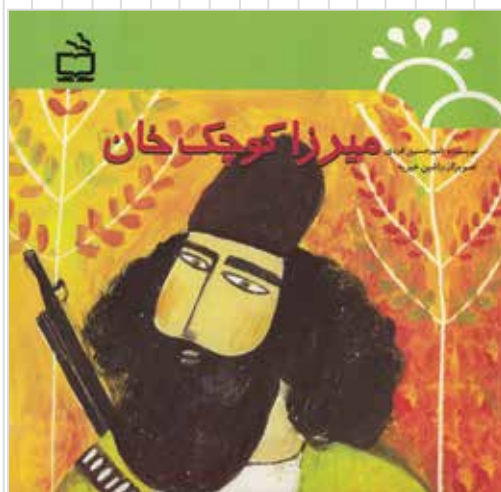
قسمتهایی از رمان کوچک جنگلی:

حاج احمد کسمایی که تا این لحظه چیزی نگفته بود و نگاهش مدام از این چهره به آن چهره نوسان میکرد، سینه اش را صاف کرد و گفت: «به نظر بنده بهتر است از نتیجه گیری صرف نظر کنیم و صدور نظر نهایی را به روزهای دیگر موکول کنیم..» استوکس - فرمانده نیروهای انگلیسی مستقر در ایران - نگاه تندی به حاج احمد کرد و گفت: «آقای محترم معلوم است شما آدم پخته و معقولی هستید و شرایط

کتاب میرزا کوچک خان :::: کتاب رهان کوچک جنگلی ::::



■ نویسنده: امیر حسین فردی
ناشر: انتشارات قدیانی
نوبت و سال چاپ: هفتم، ۱۳۹۱
شمارگان: ۳۳۰۰ نسخه
قیمت: ۵۲۰۰ تومان
■



۳۴

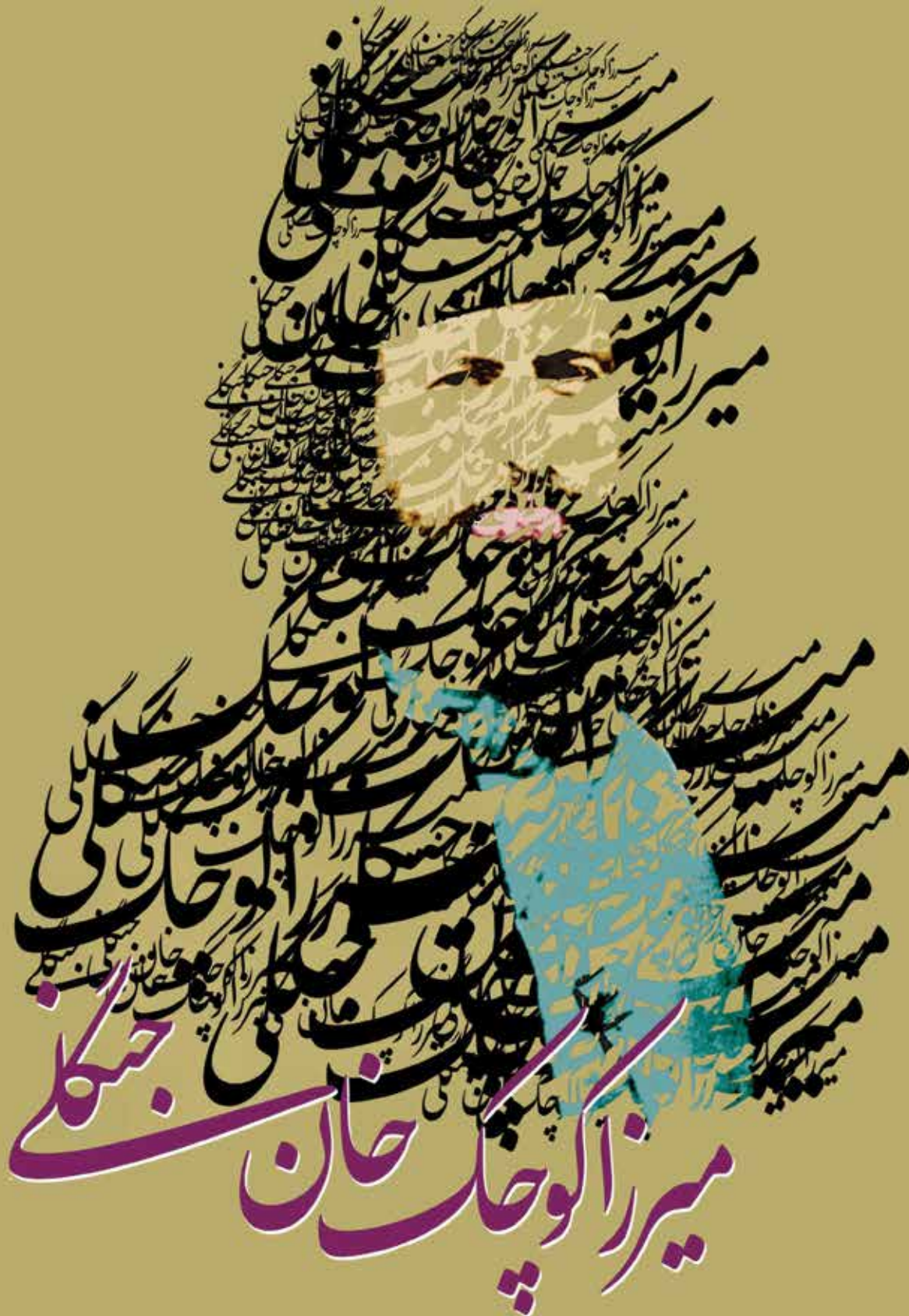
ویژه نامه علمی فرهنگی
سردار شهید جنگل

را خوب درک میکنید ولی ما باید هرچه سریعتر خودمان را به قفقاز برسانیم. ما نمیتوانیم فرصت را از دست دهیم.»

حاج احمد فرصت پاسخگویی به کسی نداد و گفت: «حال که وضعیت شما اضطراری است و از طرفی جناب میرزا هم در شرایط دشواری قرار دارند، پیشنهاد میکنم که نیروهای بریتانیای کبیر با پوشیدن لباس چوپانها و کشاورزان گیلانی، در دسته های چندتایی و به طور متفرقه از کوره راهها عبور کنند تا کسی متوجه آنها نشود و همسایه شمالی ما هم دلیلی نداشته باشد که ما را به دخالت در امور داخلی خود متهم کند.»

کلنل استوکس لبخند تمسخر آمیزی زد و گفت: «در شرق و غرب عالم تا به حال هیچ کس چنین زبونی و ترسی را از نیروهای بریتانیای کبیر ندیده است. لباس شخصی به درد زمانی میخورد که سربازان ما به مرخصی رفته باشند و بخواهند کنار رودخانه تایمز قدم بزنند؛ البته آن هم با کت وشلوار و کراوات، نه با لباسهای مندرس دهقانان شما.»

نگاهها بی اختیار به سوی میرزا چرخید. او چشم به دانه های تسبیح دوخته بود، آنها را یکی یکی از زیر انگشتانش میگذراند و آهسته لب می جنباند. چند لحظه گذشت تا میرزا آخرین دانه تسبیح را هم از زیر شست بگذراند. بعد آن را کف دستش مشت کرد و گفت: «بنده در مورد مخالفت شما با پیشنهاد آقای حاج احمد کسمایی با جناب آقای کلنل استوکس اتفاق نظر دارم. به نظرم هیچ شباهتی میان سپیدرود ما و تایمز شما وجود ندارد. سربازان انگلیسی هم در لباس دهقانان ما خیلی خنده دار می شوند. دیگر اینکه ما واقعا و قلبا مایل به دخالت در امور شوروی نیستیم؛ نه به شکل پنهان و نه به صورت آشکار! در مرام ما به این کار می گویند نفاق یا به زبان خودمان، دورویی. البته نمیدانم که در زبان انگلیسی چنین کلماتی وجود دارد یا نه!»...



مسابقه ملی میرزا کوچک جنگلی

در دو بخش طراحی پوستر و وبلاگ نویسی

اطلاعات بیشتر در: guilanweb.ir

مجمع وبلاگ نویسان و طراحان ارزشی گیلان

۱ ♦ روز نارنجک

برش های کوتاه از زندگی سردار شهید «سید مهدی نقیبی راد»
فرمانده گردان حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) لشکر
قدس گیلان است.



۲ ♦ سردار شهید جنگل

زندگی و مبارزات روحانی شهید «میرزا کوچک خان جنگلی» و
نهضت جنگل که با رویکرد واقع بینانه و نمایش جنبه اسلام
خواهی این جریان را شامل می شود.



۳ ♦ رنگ ایمان

برای اولین بار مجموعه سخنان ولی امر مسلمین حضرت آیت الله
العظمی خامنه ای، در جمع مردم گیلان به چاپ رسید.



۴ ♦ شهید آیت الله محمد مهدی ربانی املشی

این کتاب در بردارنده زندگی و مبارزات شهید آیت الله محمد
مهدی ربانی املشی است و به صورت تلفیقی از گاهشمار و زندگی
نامه نگارش یافته است.



۵ ♦ آیه ی ایمان

بازخوانی پرونده مبارزات شهید «عبداللہ عزت پژوه» از چهره
های موثر ایام انقلاب استان گیلان و از موسسین سپاه این منطقه
می باشد که در بصیرت افزایی جوانان انقلابی و مبارزه با منافقین
و همچنین کمک به محرومان، بسیار زبان زد بوده است.



۶ ♦ شب نشینی با خدا

گزیده ای از دل نوشته های شهدای گیلانی انقلاب اسلامی





ما از سرسلسله مجاهدان اسلام، یعنی حضرت سید الشهداء^{علیه السلام}، هم‌مشق می‌گیریم
میرزا کوچک خان